



# سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

شماره ۶۷

جوزا ۱۴۰۱، می ۲۰۲۲

اعلامیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

## به پیشواز اول ماه می روز جهانی طبقه کارگر

که نظام جهانی سرمایه‌داری آن را بر پا داشته فرار می‌کنند، مگر با این هم هستی و کرامت انسانی شان در جمهوری اسلامی ایران، ترکیه، پاکستان و کشورهای دیگر منطقه و فرمانطقه از جمله توسط راسیسم رسمیت یافته دولتی در ایران و در کشورهای اروپایی و و سائر نیروهای فاشیست و ناسیونالیست لگدمال و له می‌شود.

شهروند افغانستان حاکم ساخت. حق کار، آموزش و تحصیل از حدود بیست میلیون زن و کودک افغانستان به زور تفنگ و تازیانه گرفته شده است و در عمل اپارتاید جنسی اسلامی بر زنان اعمال می‌گردد؛ مردم از فقر و ناداری فرزندان و اعضای بدن شان را در معرض فروش و به حراج می‌گذارند. انسان‌هایی که از فقر، ظلم و ستم امارت اسلامی سرمایه به ستوه آمده اند و برای نجات جان و تأمین معیشت گروه گروه از کشور، این جهانی

امسال در اوضاع و احوال کاملاً متفاوت به استقبال اول ماه می می‌رویم؛ در سال روان، طبقه کارگر و همه مزدبگیران و فرودستان جهان بیشتر از پیش دچار فقر، سیه روزی، ریاضت اقتصادی و قربانی پاندمی و جنگ منافع سرمایه‌داران و قدرت‌های امپریالیستی اند. سال پار دول سرمایه‌داری در رأس امریکا، در یک معامله ننگین نیروی تروریست و جانی اسلام سیاسی در هیأت طالبان را بر سرنوشت میلیون‌ها

ادامه در صفحه ۲



در این شماره: جهان بشری و آستانه بربریت یا سوسیالیسم (صفحه ۴) | سخنرانی فهیم آزاد به... (صفحه ۶) | اعلامیه مشترک به... (صفحه ۹) جنگ اوکراین، نیاز به... (صفحه ۱۰) | در نقد ناسیونالیسم و راه‌حل‌های آن (صفحه ۱۳) | منافع و سرنوشت در هم تنیده کارگران... (صفحه ۱۵) | از پیدایش ستم بر زنان... (صفحه ۱۸) | سخنرانی یونس سلطانی به... (صفحه ۲۲) | بحران پس از کوید... (صفحه ۲۲) | اتحاد دو ارتجاع اسلامی علیه مردم افغانستان (صفحه ۲۸) | روز جهانی زن؛ جنبش نان، کار، آزادی (صفحه ۳۲)

برابری زیر حاکمیت و سلطه این سیستم که اساس آن بر استثمار و نابرابری استوار است ممکن نیست.

طبقه کارگر و بشریت برابری طلب باید حساب خود را با این نظام یک سره کند؛ جشن اول ماه می یک چنین روزی است، در این روز طبقه کارگر در یک اتحاد طبقاتی و انترناسیونالیستی نه تنها که تفاوت و تمایز منافع خود را با طبقات دیگر مشخص و برجسته می کند

ادامه در صفحه ۳

**"انگال مختلف مالکیت و شرایط هستی اجتماعی را رو بنای جمعی از انواع احساس ها و پندارها و شیوه های ویژه تفکر و جهان بینی پو شانده است. مجموع طبقه تمام رو بنا را بر پایه شرایط مادی خود و مناسبات وابسته به آن ایجاد می کند و به آن شکل می دهد."**

(کارل مارکس هجدهم برومر لوئی بناپارت)

همین اکنون در اوکراین در تقابل منافع دو قطب نظام جهانی برده گی مزدی جهت سهم بیشتر برای تصاحب سود هر چه بیشتر و بر سر تقسیم مجدد جهان و حوزه نفوذ، هست و بود مردم آن به خاک و خون کشیده می شود. جنگ و ادامه تقابل منافع سرمایه داران در اوکراین نه تنها که هست و بود حدود پنجاه میلیون شهروند آن کشور را به تباهی و نیستی کشیده است، بل تبعات ناشی از این تقابل منافع دولت های سرمایه داری، خواه ناخواه رکود جهانی را در پی دارد که قبل از همه از طبقه کارگر و مردم محروم قربانی می گیرد؛ از شروع جنگ تا اکنون در کشورهای چون افغانستان، سریلانکا، آرژانتین، سومالی، لهستان، ترکیه، سودان، نایجریه، الجزایر، کنیا و افریقای جنوبی بیشتر از کشورهای اروپایی افزایش قیمت نان، مواد سوختی و روغن خطر آفرین گردیده و باعث نگرانی بیشتر شهروندان این کشورها شده است.

متأسفانه! این موارد به عنوان مشت نمونه خروار از فاجعه های هولناک و دهشتناک نظام کارمزدی در جهان است. این رشته سر درازی دارد. این ها و لیست بی انتهای از فجایع و جنایات امروزه در جهان زاده و داده سیستم حاکم جهانی یعنی نظام برده گی مزدی است؛ نظامی که بقا و دوام اش متکی به نابرابری، جنایت، فقر، ستم، استثمار، خونریزی و توحش است. سیستمی که بیشتر از هر آفت طبیعی و بیماری قاتل انسان است؛ مؤسسه آکسفام سال گذشته در اوج شیوع و گسترش پاندمی کوید-۱۹ اعلام کرد که در هر یک دقیقه کرونا جان هفت انسان را می گیرد؛ و کسانی که در هر دقیقه از اثر گرسنه گی جان خود را از دست می دهند، یازده نفر است. نابرابری، استثمار، فقر و فلاکت از دل این وجه تولید بیرون می زند. مناسبات مبتنی بر کارمزدی و رابطه خرید و فروش نیروی کار در سراسر جهان بیش از پیش نمایان گر آن است که زنده گی مسالمت آمیز انسانی توأم با رفاه و

فقر، بیکاری، بی حقوقی، زن ستیزی، کودک آزاری، شکاف طبقاتی و اشکال ستم اجتماعی از کابل، تا واشنگتن و از اسلام آباد تا برلین، لندن، مسکو، پاریس، دهلی، سیدنی و خلاصه در نقطه نقطه کشورهای جهان بیداد می کند؛ این تعدی و اجحاف در پهلوی جنگ و میلیتاریزه کردن فضای عمومی در کشورها که محاصل آن همان نازیسم، نژادپرستی و ناسیونالیسم است؛ انسان های بیشماری را به کام خودسوزی، خودکشی و نیستی سوق می دهد.

برنامه جهانی غذا WFP اعلام می کند «تعداد گرسنه گان در جنوری ۲۰۲۱ در افغانستان ۱۴ میلیون بود و این رقم در مارچ امسال (۲۰۲۲) به ۲۳ میلیون یعنی بیشتر از نصف جمعیت افغانستان رسیده است.» در این گزارش آمده است ۹۵ فیصد مردم افغانستان به غذای کافی دسترسی ندارند. تنها در سه ماه اول سال ۲۰۲۲ سیزده هزار نوزاد در اثر سوء تغذیه و بیماری های ناشی از آن جان خویش را از دست داده اند.»

تجاوز نظامی عربستان و متحدانش بیش از ۸۵ درصد از زیر ساخت های یمن را کاملاً تخریب کرده است و این کشور با کمبود شدید مواد غذایی و دارویی مواجه است. سازمان جهانی غذا و یونیسف تعداد افراد ناتوان در تأمین کمترین حد نیاز غذایی در یمن را در سال ۲۰۲۲ نزده میلیون نفر اعلام کرده است. این در حالی است که کل نفوس یمن در حد بیست و نه میلیون تخمین زده می شود. این سازمان گزارش می دهد که بیش از ۱۳ میلیون انسان در سراسر شاخ آفریقا با گرسنگی شدید مواجه اند.

# زنده باد سوسیالیسم!

## لهیب سرکش

داوود سرمد

بریز بار دیگر زین شراب در جامم  
که لذت دیگری داشت تلخی کامم  
دبیر عشق مرا درس زنده‌گی آموخت  
مگر هنوز به نزدش چو کودک خامم  
به سنگلاخ و فافا رهنوردی آسان نیست  
مگیر خرده فراوان به لغزش گامم  
ز نور تجربه بیناست چشم من صیاد  
چه ممکن است کشد دانه تو در دامم  
ز تیره رنگی شب در دلم هراسی نیست  
چراغ چشم تو باشد ستاره شامم  
زبانه می کشد از زره زره جسمم  
لهیب سرکشی عشقی که سوخت آرامم  
ز خون خویش خطی می کشم به سوی شفق  
چه خوب عاشق این سرخی سر انجامم  
تویی که پشت تو میلرزد از تصور مرگ  
منم که زنده‌گی دیگر است اعدام  
نوبد فتح شبستان دهم به رهروان  
سرود رزم پیام آوران شود تامم  
عقاب زخمی ام، می توانی ام کشتن  
مگر محال بود لحظه ای کنی رامم  
گل وجود مرا پخته کرد کوره عشق  
مگر هنوز بدستش چو باده ای خامم  
ز بس که زود ز کف رفت لحظه ها «سرمد»  
بسی دریغ بود از شتاب ایامم

بلکه علیه کل رتق و فتق نظام سرمایه‌داری در سطح جهان پیاپی می‌خیزد.

آن که در سطوح اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تشکلیابی، آن هم زیر سلطه یکی از وحشی‌ترین نیروهای اسلام سیاسی و تروریسم جهانی، بدون تردید با موقعیت و وضعیت هم‌طبقه‌یی‌های خود در هیچ کشور دیگری قابل مقایسه نیست، اما حول مطالبه نان کار آزادی و در همراهی با جنبش‌های اجتماعی برای طلب و نافی ستم و تبعیض و با در افتادن و مبارزه با امارت اسلامی سرمایه، که هست و بودش را به تباهی کشیده است، می‌تواند آغازگر این جرقه و تقابل در سطح جهانی باشد.

به پیش در راه مبارزه با کل ساز و کار نظام سرمایه‌داری در سطح جهانی!

زنده باد همبسته‌گی انترناسیونالیستی طبقه کارگر جهانی!

زنده باد اول ماه می!

زنده باد سوسیالیسم!

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

۸ ثور / اردیبهشت ۱۴۰۱؛ ۲۷ اپریل ۲۰۲۲



طبقه کارگر با غول‌های رسانه‌یی و هزاران سازمان و نهاد خرد و بزرگ نظام برده‌گی مزدی همه روزه به زن و مرد، شاغل و بیکار، افغان و هندی، ایرانی و بنگله دیشی و ده‌ها و صدها پسوند و پیشوند دیگر تکه و پارچه شده و می‌شود. جشن اول ماه می تأکیدی بر این اصل است که طبقه کارگر جهانی باید سوای هر مشخصه و ممیزی مبارزه علیه کل نظام سرمایه‌داری را اساس و مبنای مبارزه خود قرار دهد. اول ماه می اساساً روزی روی آوری کارگران به قدرت اجتماعی طبقه خود است.

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان ضمن ابراز تبریکی و شادباش جشن اول ماه می به همه کارگران و فرودستان جامعه، از همه کارگران و برابری طلبان در افغانستان می‌خواهد که برای رهایی از سلطه تروریسم و اسلام سیاسی که امروز به نماینده‌گی از سیستم سرمایه‌داری جهانی بر کرده‌های مردم سوار اند، سازمان‌یابی، تشکل‌پذیری و تحزب علیه کل عناصر و نیروی‌های نظام برده‌گی مزدی که طالب و دیگر گروه‌های اسلام سیاسی و ناسیونالیستی بخشی از آن است را در اولویت برنامه‌های سیاسی-اجتماعی خود قرار دهند. از دید ما تا هنگامی که گلیم نظام برده‌گی مزدی در افغانستان و هر کجای دنیا پهن است، جنگ، جنایت، انتحار، بی‌حقوقی، فقر، زن ستیزی، ستم و استثمار را پایانی نیست.

فلسفه اول ماه می بیش از هر چیز دیگری بیان صف‌آرایی کل طبقه کارگر در برابر کل بورژوازی و سیستم کاپیتالیستی است. طبقه کارگر افغانستان با

سوسیالیسم کارگری د

افغانستان د کارگرانو او

زیارا ایستونکو غرېدی،

راشی د هر راح طبقاتی جبر

پر ضد دغه غرې لا جگ او

بلنه لاپسی پراخه کرو!

# تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

# جهان بشری و آستانه بربریت یا سوسیالیسم!



بیژن هدایت

را در خود می‌پروراند. لحظه‌ی وقوع جنگ، در بیست و چهارم فوریه، لحظه‌ی آغاز پروراندن نطفه‌های آن را مشخص نمی‌کند. به این منظور باید به عقب بازگشت، به زمانی که ختم «جنگ سرد» و جهان دو قطبی با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی رقم خورد، جهان یک قطبی شد و تحت سیطره‌ی ایالات متحده آمریکا در آمد. یک محور استراتژیک جهان یک قطبی، محاصره‌ی سیاسی - نظامی روسیه، به مثابه بزرگ‌ترین و مهم‌ترین بازمانده‌ی اتحاد جماهیر شوروی پیشین، و به تمکین واداشتن آن در برابر سرمایه‌داری غرب بود؛ به گونه‌ای که هرگز توان رویاروی با ایالات متحده آمریکا و متحدین اروپایی آن را نداشته باشد. ادغام اقتصادی - نظامی کشورهای «بلوک شرق» و نیز کشورهایی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اعلام استقلال کرده بودند در اقتصاد سرمایه‌داری غرب و پیمان نظامی آن «ناتو»، و گسترش این یکی تا پشت مرزهای روسیه، راه کاری در تحقق این هدف بود. سیاست ایالات متحده آمریکا و متحدین اروپایی آن، در شرایط درماندگی اولیه‌ی روسیه، قرین موفقیت شد. سیر تحولات آتی جهان سرمایه‌داری، اما، آن گونه که سرمایه‌داری غرب می‌پنداشت، پیش نرفت. قدرت‌های سیاسی - اقتصادی دیگری سر بر آوردند و روسیه نیز، به تدریج، با بازسازی و تقویت بنیه‌ی سیاسی - نظامی - اقتصادی خود، به ویژه به مثابه یک قدرت نظامی، به صحنه‌ی منازعات جهانی بازگشت.

در این متن است، که درگیری و تنش میان سرمایه‌داری غرب و روسیه - و البته چین - معنا می‌یابد و جایگاه اوکراین، به مثابه مهم‌ترین همسایه‌ی اروپایی روسیه، بر بستر این درگیری و تنش متعین می‌شود.

ادامه در صفحه ۵

به روی پناهنده‌گان آن می‌کشایند، خواستار کمک‌های مالی و تسلیحاتی دولت‌های خود به رییس جمهور «قهرمان» و ملت «میهن پرست» اوکراین می‌شوند. و در همان حال، اما، چشم بر رنج و شکنج مردمان محروم و فرودست و جنگ‌زده‌ی جوامعی چون عراق، افغانستان، سوریه و... - هر چند که قربانی مطامع و منافع رذیله‌های دولت‌های سرمایه‌داری همین کشورها شده‌اند - فرو می‌بندند؛ مردمانی که سال‌ها می‌باید در اردوگاه‌های پناهندگی در ترکیه و یونان و... بمانند، با مشقت روزگار بگذرانند، نیروی کار ارزان‌تر از ارزان‌شان را در بازارهای غیررسمی و سیاه به سرمایه‌داران تبه‌کار این کشورها بفروشند، در بازارهای برده‌فروشی لیبی چوب حراج بخورند، ده‌ها و صدها در دریای مدیترانه مدفون شوند، و... و محکوم باشند بار سهمگین جنگ و آوارگی و رنج از دست رفتن جگر گوشه‌هاشان را تا ابد بر جان خسته و درمانده‌ی خود حمل کنند! سببیت و توحش جنگ روسیه در اوکراین با تعفن نژادپرستی، و سراب حقوق بشر و دموکراسی جامعه‌ی سرمایه‌داری، یک‌جا، و چه پلید و کریه، بروز کرده است!

## پیش‌زمینه‌ی جنگ در اوکراین

سرمایه‌داری و جامعه‌ی طبقاتی محصول آن، جامعه‌ای که بر مبنای ارزش‌افزایی بی‌کران سرمایه و برده‌گی مزدی طبقه‌ی کارگر سازمان یافته است، بلیه‌ی جنگ را نیز چون دگر ساز و کارهای ضرور در بود و بقای خود نهادینه کرده و به وقت لزوم مورد استفاده قرار داده است.

غرش توپ‌ها و بمب‌افکن‌های روسیه در اوکراین، رعد و برقی در آسمان بی‌ابر نبود. ادامه‌ی سیاستی است، که سالیان دراز از هر دو سو در جریان بود. و نطفه‌های جنگ

باز هم جنگی دیگر! این بار در اوکراین، کشوری در اروپای قاره، و در برابر چشمان ناباور و هراسان مردمان بسیاری که جنگ را پدیده‌ای «خارجی» و مربوط به جوامع «عقب‌مانده‌ای» چون عراق، افغانستان، سوریه و... قلمداد می‌کردند؛ گویی که جنگ در «سرشت» مردمان آن جوامع ریشه دارد! و این‌ها یک‌سراز «سرشت» دیگری برخوردارند!

تجاوز نظامی روسیه به اوکراین، نه فقط یک بار دیگر سببیت و توحش جنگ را آشکار کرده است، که دوئیت و دورویی موهن جامعه‌ی سرمایه‌داری، بی‌شرمی و بی‌شرافتی سیاست‌مداران و مدیای منقاد آن را نیز تا بلندای آسمان برملا ساخته است؛ و هم‌چنین ضعف و فترت طبقه‌ی کارگر جهانی و کمونیسم آن، که شوربختانه توان تاثیرگذاری بر روال چنین وضعیت مخاطره‌آمیزی را دیربازی است از کف نهاده است!

شاید از همین جهت هست، که مردمان بسیاری - به ویژه در اروپای قاره - با سیاست، فرهنگ و اخلاق مُنحط و مُسلط جامعه‌ی سرمایه‌داری هم‌راه و هم‌صدا می‌شوند؛ چشم بر واقعیات عُریانی که جنگ را مُمكن ساخته است، می‌بندند؛ و ضمن محکومیت درست و به حق تجاوز نظامی روسیه به اوکراین، اما، بازی‌گران ذی‌سهم و ذی‌نقش دیگر - دولت‌های سرمایه‌داری غرب و پیمان نظامی آن‌ها «ناتو» - را از صورت مساله‌ی این جنگ حذف می‌کنند! استناددهای دوگانه‌ی جامعه‌ی مملو از تبعیض و نابرابری سرمایه‌داری چنان بر مردمان بسیاری از آن آوار شده است، که از رنج مردمان اوکراین به فغان می‌آیند، درهای دژ اروپای قاره را

**بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!**

## جهان بشری و آستانه

### بربریت...

اوکراین به رغم آن که از سال ۱۹۹۱ استقلال یافت، اما، همواره از سوی ناسیونالیسم روس به مثابه بخشی از حوزه نفوذ اتحاد جماهیر شوروی پیشین، و پس از آن روسیه، تلقی می‌شود. به همین جهت، از همان ابتدای استقلال اوکراین، علایق مشترک این کشور و سرمایه‌داری غرب، در مُنازعه با روسیه، آن‌ها را به سوی اتحاد سیاسی-اقتصادی-نظامی سوق داد. در سال ۱۹۹۴، اوکراین تعطیلی زرادخانه‌ی هسته‌ای خود را مشروط به دفاع سرمایه‌داری غرب از «تمامیت ارضی» و «استقلال» خود نمود و «تفاهم‌نامه‌ی بوداپست» مُهر تاییدی بر این تضمین امنیتی زد. درگیری و تنش از هر دو سوی، برای سال‌ها، ادامه یافت. در شرق اوکراین، از نوامبر ۲۰۱۳، درگیری و تنش با ورود جنبش «میدان»، (Maidan)، به صحنه حداث یافت. جنبش «میدان» در مخالفت با ریاست جمهوری ویکتور یانوکویچ، مُتحد روسیه، از حمایت آشکار ایالات متحده آمریکا به زمان ریاست جمهوری اوباما و نیز کشورهای اتحادیه‌ی اروپا و «ناتو» برخوردار بود. سیل کمک‌های تسلیحاتی و مالی به سوی مخالفان ویکتور یانوکویچ، و به ویژه نیروهای نئونازیست اوکراینی، سرازیر شد. ویکتور یانوکویچ در برابر اعتراضات دامنه‌دار تاب نیاورد و به روسیه گریخت. هم‌زمان با این حوادث، گرایش‌های جدایی‌طلبانه در شرق اوکراین، با حمایت روسیه، به مقابله با جنبش «میدان» برخاستند. هزاران نفر در درگیری و تنش خونین شرق اوکراین کشته شدند و یک میلیون نفر آواره گشتند. سرانجام دو جمهوری خلق «دونتسک» و «لوهانسک» اعلام موجودیت کردند. نیمی از «دونباس» نیز در اختیار جدایی‌طلبان، مُتحد روسیه، قرار گرفت. در مارس ۲۰۱۴، درگیری و تنش اوج دوباره‌ای یافت و به لشکرکشی روسیه به کریمه و الحاق آن به خاک خود انجامید.

پس از جنبش «میدان»، رییس جمهور وقت اوکراین، پترو پوروشنکو، در مه ۲۰۱۵، قانون ارتجاعی «کمونیسم‌زدایی» را توشیح کرد. بر حسب این قانون،

تبلیغ ایده‌های کمونیستی ممنوع و انجام آن با مجازات مواجه می‌شود! در عین حال، استفاده از نمادهای اتحاد جماهیر شوروی نیز ممنوع گشت و عجیب آن که حتا گروه‌های ضد یهودی‌یی که با نازیسم آلمان هم‌کاری کرده بودند - از جمله: «سازمان ملی‌گرایان اوکراین» (OUN)، که شبه‌نظامیان آن در کشتار یهودیان مُشارکت مستقیم داشتند، «ارتش شورشی اوکراین» (UPA)، که شاخه‌ی نظامی آن مسئول کُشتار ۱۰۰ هزار لهستانی بود- «مبارزان استقلال» نام گرفتند و ستایش شدند! (در چهاردهم اکتبر هر سال، مراسم بزرگداشت این دو جریان آدم‌کُش در اوکراین برگزار می‌شود. در اول ژانویه هر سال نیز در کی‌یف به یاد استپان باندرا، رهبر این دو سازمان، که با نازیسم آلمان هم‌کاری داشت، مشعل حمل می‌گردد.) گردان شبه‌نظامی و نئونازیستی «آزوف» هم در کنار این مجموعه‌ی آدم‌کُش جای می‌گیرد. شبه‌نظامیان «آزوف»، که در نوامبر ۲۰۱۴ در گارد ملی اوکراین ادغام شدند، به کُشتار کمونیست‌ها، شکنجه و آتش زدن مخالفین خود، شُهره‌ی عام و خاص هستند.

در فوریه ۲۰۱۵، با میانجی‌گری فرانسه و آلمان، در مینسک، پایتخت بلاروس، طرفیق درگیری و تنش در اوکراین با خودمختاری «دونتسک» و «لوهانسک» و عفو عمومی توافق کردند. «توافق مینسک» به جنگ خاتمه داد، اما پیش‌زمینه‌ی درگیری و تنش را از بین نبرد. از این سو، دولت اوکراین به توافق پایبند نماند، «ناتو» به سیاست الحاق اوکراین ادامه داد؛ و از دگر سوی، روسیه نیز بر تداوم سیاست حمایتی خود از جدایی‌طلبان در شرق اوکراین اصرار ورزید.

دور جدید درگیری و تنش، ابتدا از مارس تا آوریل ۲۰۲۱ و سپس از اکتبر ۲۰۲۱ تا فوریه ۲۰۲۲ تداوم یافت. در این دوره، روسیه از ایالات متحده آمریکا و «ناتو» خواستار «تضمین امنیتی» - مبنی بر توقف روی کرد تهاجمی «ناتو» به سوی شرق، عدم الحاق اوکراین در آن، و نیز کاهش نیروهای نظامی و عداوت جنگی «ناتو» در اروپای شرقی - شد. پاسخ طرف مقابل، جز این بود. در چهاردهم سپتامبر ۲۰۲۰، ولودیمیر زلنسکی، رئیس جمهور اوکراین، با حمایت سرمایه‌داری غرب و «ناتو»، استراتژی جدید امنیت ملی اوکراین - مبنی بر «گسترش مشارکت متمایز» با ناتو، جهت فراهم کردن زمینه‌ی عضویت در آن را- اعلام

نمود. در بیست و چهارم مارس ۲۰۲۱، فرمان دیگری از سوی ریاست جمهوری اوکراین به امضاء رسید، که «ادغام مجدد سرزمین‌های اشغال شده، کریمه و سواستوپل، را دستور می‌داد.

تجاوز نظامی روسیه به اوکراین بر متن این پیش‌زمینه، و در بستر دخالت موثر سرمایه‌داری غرب و پیمان نظامی آن «ناتو»، به وقوع پیوسته است. از حیث روسیه، گسترش «ناتو» به شرق و به پشت مرزهای روسیه، ادغام اوکراین در آن، با هدف محاصره و تضعیف قدرت سیاسی-اقتصادی-نظامی روسیه صورت می‌گیرد؛ امنیت ملی این کشور را به مُخاطره می‌اندازد؛ و می‌باید به هر شکل، حتا با توسل به حربی‌ی جنگ، درهم شکسته شود. در عین حال، یک اوکراین مُطیع و به زانو در آمده، بر توان سرمایه‌داری روسیه در مُنازعات جهانی با سرمایه‌داری غرب و تخصیص حوزه‌ی نفوذ بیش‌تر به خود می‌افزاید. از حیث سرمایه‌داری غرب، اما، روسیه می‌باید از طریق اوکراین محاصره و تضعیف شود. و از معادلات منازعه‌ی قدرت بر سر بازتقسیم جهان و گسترش حوزه‌ی نفوذ حذف گردد. در استراتژی سرمایه‌داری غرب، به همین اعتبار، چین از هم‌راهی و هم‌گامی یک متحد استراتژیک، روسیه، در مقابله با آن محروم می‌گردد و از همین رو، امکان بازسازی و احیای سیطره‌ی به دست‌انداختن ایالات متحده آمریکا بر جهان سرمایه‌داری بیش‌تر فراهم می‌شود.

با توجه به این‌ها، روشن است که خُزعبلاتی چون «خودکامگی»، «خودشیفتگی»، «دیوانگی» و... پوتین - به مثابه علل بروز جنگ - تنها شایسته‌ی سیاست‌مداران نان به نرخ روزخور و مدیای منقاد و زردی است، که یک ستون آن‌طرف‌تر رازهای مگوی این و آن سلبریتی را، برای فروش بیش‌تر، به خورد خواننده می‌دهند. تجاوز نظامی روسیه به اوکراین ادامه‌ی سیاستی است، که سالیان دراز از هر دو سو در جریان بود.

این جنگ، سواى تبعات سیاسی-اجتماعی آن، هزینه بسیار هنگفتی نیز برای اقتصاد روسیه در بر دارد. با این همه، سرمایه‌داری روسیه جنگ - و پیروزی در آن- را مناسب‌ترین حربی‌ی خود در شرایط حاضر برای مُنازعه با سرمایه‌داری غرب در کسب جایگاه یک «ابر قدرت» جهانی می‌پندارد. جنگ در شرایطی صورت می‌بندد، که دولت ایالات متحده آمریکا دوره‌ی پُر تلاطمی را

# متن پیاده شده سخنرانی فهیم آزاد به

## مناسبت روز جهانی کارگر

خواست و مطالبه نان، کار، آزادی که از گلوی زنان مبارز فریاد زده شد بانگ رسای اکثریت محروم و تُهی دست، از جمله نیم بیشتری از پیکره جامعه، زنان، و کارگران است که در چنبره فقر، بی کاری و فلاکت اقتصادی از یک سو و ستم، تبعیض، محرومیت و ادبار اجتماعی و سلطه خونبار هنجارها و باورهای اسلامی و سنت های محصول دوران توحش بشر از سوی دیگر گرفتار شده اند. مردسالاری، ستم و اپارتاید جنسیتی که امروزه از جمله در افغانستان بر زنان اعمال می گردد محصول بلافضل نظام حاکم اقتصادی - سیاسی است؛ سرمایه داری مطابق نیاز مناسبات برده گی مزدی، این ویژه گی های دوره توحش و بربریت را تولید و باز تولید می کند. طی سال های متمادی، به خصوص در دو دهه اخیر، با وجود همه موانع و مشکلات، زنان در اثر تلاش و مبارزه توانستند به نیمچه حقوقی دست یابند اما با بر گرداندن دوباره طالبان به قدرت سیاسی از جانب قدرت های بورژوازی قبل از همه این زنان و کارگران هستند که بیشتر از دیگران قربانی منافع، سیاست ها و استراتژی های ننگین دول سرمایه داری شدند و چنان که گواه هستیم از همه عرصه های اجتماعی رانده شده و از حقوق ابتدایی و انسانی شان از حق تحصیل تا حق کار و حضور در فعالیت های اجتماعی محروم گشتند.

در این هشت ماه و اندی که از حاکمیت طالبان می گذرد تعداد وسیعی از زنان که در اغلب موارد تنها نان آور خانواده های شان هستند، با اکراه و اجبار خانه نشین گشتند. زمانی هم که برای حفظ و تداوم طبیعی ترین و انسانی ترین حقوق شان نسبت به این توحش لجام گسیخته و بربریت روا داشته شده دست به اعتراض زدند و چشم در چشم نیروهای جنایت کار «امارت اسلامی» سرمایه ایستادند، جلو چشمان نظاره گر قدرت های سرمایه داری و مدعیان دفاع از «مدنیت» و «حقوق بشر» و دوربین ها و ژورنالیست های

افغانستان به خصوص شهر کابل مرکز اقتدار سیاسی «امارت اسلامی» سرمایه از سر درد، رنج و عنیت زنده گی اجتماعی شان دست به حرکت های آکسیون زدند و در یک مبارزه نفس گیر و نابرابر و در تقابل با یک نیروی جانی و جاهل ایستادند که جلو چشم جهانیان و مدعیان حقوق بشر با قساوت تمام سرکوب شدند. با وجود تلاش پیگیر و رشادت زنان مبارز این حرکت های اعتراضی در یک بُعد وسیع اجتماعی مورد حمایت، که لازمه تداوم و گسترش هر جنبش نو پای است قرار نگرفت. حرکت های اعتراضی آغازین در مخالفت با سلطه و وحش طالب آن چنان که انتظار می رفت به دلیل روایت ها، منافع و خواست های متعارض و متضاد نیروهای شرکت کننده در آن ها از توش و توان افتادند و به یک معنی دیگر از این حرکت های اعتراضی علنی، تداوم و انسجام آن ها خبری نیست.

### مطالبه نان، کار، آزادی

جنبش های اعتراضی در رأس آن جنبش زنان با طرح مطالبه نان، کار، آزادی درد اصلی و واقعی مردم به ویژه طبقات فرودست و محروم جامعه افغانستان از جمله کارگران و سایر مزدبگیران را بیان و محور تقابل همه احاد جامعه با امارت اسلامی سرمایه قرار داد. مطالبه نان، کار، آزادی که با پسوندهای متفاوتی در حرکت های اعتراضی بیان و طرح می شوند از نظر ما نه یک شعار ذهنی و برخواسته از یک درک ایدئولوژیک، بلکه بازتاب روشن و رادیکالی از خواست ها و مطالباتی است که فراتر از بیزاری مردم نسبت به استیلای تئوکراسی، شوونیسم و جهالت قرون وسطی و اعتراض علیه حاکمیت استبدادی طالبان می رود و دارد نظام و مناسبات سرمایه داری را آماج قرار می دهد که اساس و فلسفه وجودی اش بر ستم، استثمار، فقر، بیکاری، نابرابری های اجتماعی و انقیاد ذهنی احاد جامعه بنا نهاده شده است.

رفقا و حضار گرامی درودهای گرم و صمیمانه نثار شما باد، پیشاپیش اول می روز همبسته گی جهانی طبقه کارگر را به همه کارگران و به شما رفقا و حضار گرامی تبریک و تهنیت می گویم.

همان طور که همه مطلع و آگاه هستیم پس از به قدرت رسیدن دوباره جانین طالب و برپایی امارت اسلامی سرمایه به کمک آشکار قدرت های سرمایه داری در رأس امپریالیسم امریکا، جامعه افغانستان برای مردم و طبقات فرودست آن به جهنم تبدیل گشت و به قهقرا و بربریت سوق داده شده است. جامعه افغانستان پس از سلطه طالبان به خصوص برای کارگران و تُهی دستان در همه عرصه ها به حالت تعلیق در آمده است؛ در کنار فقر مفرط، سرکوب و ستم مضاعفی بر مردم روا داشته می شود؛ فقر و بیکاری به شکل دهشتناکی گسترده است و در اشکال بی نظیری بیداد می کند.

### شکل گیری اعتراضات

در پانزدهم اگست سال پار، پس از ورود طالبان به کابل و تحویل گرفتن قدرت و بر پا داشتن دوباره امارت دار و تعزیر اسلامی در افغانستان اعتراضات اجتماعی خودجوشی در برخی از مناطق کشور راه افتاد که با سرعت و سبعت تمام سرکوب گردیدند؛ در بیرون از مرزها نیز حرکت های اعتراضی در مخالفت با طالبان و حامیان منطقه بی و جهانی آن، به ویژه در کشورهای اروپایی به راه افتاد. این روشن است که این حرکت های اعتراضی، چه در داخل کشور و چه بیرون از آن، منافع طبقاتی، خواست ها و مطالبات یک سان اجتماعی را نمایندگی نمی کردند/ نمی کنند. در امتداد تحکیم سلطه بلامنازع طالبان و اعمال آشکار اپارتاید جنسیتی اسلامی، برخی از فعالان و کنشگران جنبش زن و برابری طلب و آزادی خواه در کلان شهرهای

## متن پیاده شده سخنرانی...

رسانه های بین المللی به شلاق بسته شدند، مورد اهانت و تجاوز قرار گرفته و تعدادی هم شب هنگام توسط نیروهای وحشی، زن ستیز و جانی طالبان از خانه های شان ربوده شده شکنجه و زندانی و یا هم سر به نیست گشتند. این در حالی است که همین منادیان حقوق بشر و ارزش های یونیورسال جلو پای جلادان طالب فرش قرمز پهن می کنند و آراء و افکار ضدانسانی آن ها را جز لاینفک فرهنگ و شیوه زیست مردم افغانستان می خوانند.

هر روز در این برهوت مردم از زن و مرد از فقر و ناداری فرزندان و اعضای بدن شان را در معرض فروش و به حراج می گذارند. هزاران معلم، کارمند، روزنامه نگار و فعال مدنی به خصوص زنان به ارتش ملیونی بی کاران پیوسته اند؛ زنان و کودکان از سر فقر و اجبار زنده گی و برای تهیه لقمه نان به تکدی و تن فروشی رو آورده اند و تعداد کودکان خیابانی و کارگر نسبت به گذشته به مراتب افزایش یافته است. بسیار از مردم برای نجات از فقر، ظلم، ستم و حفظ جان و تأمین امنیت و معیشت شان افغانستان را دسته دسته ترک کرده و از جهنم بر پا ساخته شده توسط سرمایه داری جهانی فرار می کنند. کسانی هم که موفق به فرار می گردند و جان بدر می برند در کشورهای همجوار از جمله جمهوری اسلامی ایران، پاکستان و کشورهای دیگر منطقه و فرامنطقه در ضمن استثمار وحشیانه توسط صاحبان صنایع و سرمایه، شأن و کرامت انسانی شان، چه توسط راسیسم رسمیت یافته دولتی و نهادهای رسمی سرکوب آن ها و چه هم به وسیله نیروهای فاشیست و ناسیونالیست مورد تعدی و تجاوز قرار می گیرد.

بر مبنای گزارش برنامه جهانی غذا WFP «تعداد گرسنه گان در جنوری ۲۰۲۱ در افغانستان ۱۴ میلیون بود و این رقم در مارچ امسال (۲۰۲۲) به ۲۳ میلیون یعنی بیشتر از نصف جمعیت افغانستان رسیده است.» در این گزارش آمده است ۹۵ فیصد مردم افغانستان به غذای کافی دسترسی ندارند. تنها در سه ماه اول سال ۲۰۲۲ سیزده هزار نوزاد در اثر سوء تغذیه و

بیماری های ناشی از آن جان خویش را از دست داده اند. وضعیت هولناک جاری و حاکمیت "امارت اسلامی" طالبان، که ره آورد و محصول قدرت های امپریالیستی و شرکای جهانی و منطقه یی آن ها برای مردم محروم و تشنه رفاه و آزادی افغانستان است، بدون تردید بار دیگر یک عقب گرد تاریخی هولناک و ویرانگر را بر جامعه و مردم افغانستان تحمیل کرده است؛ عقب گردی که در آن در کنار سلطه آرا و افکار بدوی فقر و ستم در اشکال متنوعی از آن میان ستم جنسیتی و نابرابری و فلاکت گسترده اجتماعی و همچنان انقطاب بر مبنای تعلقات تباری، قومی، زبانی و اعمال تبعیض بر اساس آن هر روز نسبت به گذشته در حال گسترش است و از مردم، به خصوص طبقه کارگر و همه اقشار مزدبگیر و محروم جامعه قربانی می گیرد و عامل تشنت و پراکنده گی در میان کارگران و مردم می گردد.

### جنبش های اجتماعی و نیروهای سیاسی

در یک چنین شرایطی جنبش های متنوعی با خواست ها و مبنای کاملاً متفاوت و بعضاً متضاد عرض وجود نموده است. علی الرغم مواجهه جامعه به یک چنین وضعیت اسفبار و هولناک، که چاره جویی و راه حل رادیکال و انقلابی را از همه نیروهای اجتماعی برابری طلب برای گذر از این بربریت می طلبد؛ گفتمان ناسیونالیسم تباری و شوونیستی همچنان مسلط را در میان کنشگران، نهادها، احزاب و سازمان های سیاسی بستر رسمی سیاست از "لیبرال" تا اسلامی در افغانستان، می سازد.

### بازمانده های چپ

هرچند که وضعیت جدید بخش های زیادی از بقایای نیروهای چپ قدیم که بیشتر شان طی این سال ها منفعل، بی افق و منزوی بودند را بار دیگر به تکاپو واداشته و فعال مایشا ساخته است، اما راه حل و افقی را که مطرح می نمایند همان نسخه های شکست خورده و آزموده شده این جنبش ها در زمین سخت واقعیت و پراتیک سیاسی اجتماعی آن ها در گذشته است. از همین جهت است که در شرایط به غایت حساس و بغرنج کنونی تابلوهای "سازمانی" را که این همه سال انبار شده بودند گرد گیری کرده و تلاش هایی را در جهت همگرایی و وحدت درونی جنبش و نحله فکری یی که با آن تداعی

می شوند، سازمان داده اند تا بر بنیاد آن ابراز وجود سیاسی نمایند.

تعداد دیگری از بازمانده های منفرد چپ بورژوا- ناسیونالیست یک نهاد سیاسی جدید به نام "جبهه مردم افغانستان" (جما) را سر و سامان داده اند؛ کار و فعالیت این طیف در تداوم ادراکات پوپولیستی و بورژوا- ناسیونالیستی گذشته سیاسی و سنت های التقاطی آن دوران است. این حرکت ها به رغم بیان متفاوت شان از آبخشور پارادایم جامعه مدنی و هم گفتمان ناسیونالیستی متأثر اند. در مجموع تبیین مسلط بر این نیروها و به ویژه طرفداران فدرالیسم قومی و دخالت و همراه شدن آن ها در جنبش های اعتراضی از آن میان جنبش اعتراضی زنان، که با تأسف به شکل ددمنشانه یی منکوب گردید، ادامه در صفحه ۸

## امر رهایی و آزادی

## بدون سازمانیابی.

## تشکل پذیری طبقه

## کارگر و ایجاد حزب

## سوسیالیستی کارگری

## هیسر نیست. به پیش

## در راه ایجاد یک چنین

## گردانی!



## متن پیاده شده سخنرانی...

و مطالبات مطرح شده زیر شعار نان، کار، آزادی اثرات منفی و زیانباری به بار آورد و باعث گشت که این جنبش نوپا از طریق القاء اندیشه‌ها و گفت‌وگوهای جریان‌های ناسیونالیستی و تباری دچار انشقاق گردد.

### درک و نگاه طبقاتی

آنچه در این میان، هم در عرصه جنبش عمومی علیه طالبان و حاکمیت آن در خارج از مرزهای افغانستان و هم در عرصه مبارزات و اعتراض‌های داخلی غایب و حاشیه‌ی است درک و نگاه طبقاتی از وضعیت و تقابل و تعارض از موضع طبقات فرودست و مزدبگیر جامعه از جمله کارگران نسبت به تحولات و وضعیت سیاسی - اجتماعی جدید و حاکمیت التراجاعی و فاشیستی طالبان است.

در شرایط حساس و اسفبار این چینی نیروهای مدعی چپ و سوسیالیست، که قاعدتاً وظیفه و رسالت تعریف شده‌شان را سازمان دادن، آگاه ساختن و شکل دادن به الترناتیو رهایی‌بخش می‌دانند به سیاق گذشته همچنان مشغول پرداختن به خودشان اند و هیچ افق ره‌گشایی را در پهنه اجتماع نماینده‌گی نمی‌نمایند. آلترناتیو مورد نظر برخی از بقایای نیروهای چپ، سوسیالیست و برابری طلب ایجاد "جبهه واحد" علیه حاکمیت طالبان است؛ فارغ از نیت و اراده این نیروها

و هر ادعایی که دارند، جبهه واحد، مورد نظر نمی‌تواند با وحدت میکانیکی جریان‌های آن هم با توجه به کوهی از تفاوت‌های نظری و خواست‌گاه اجتماعی متضاد حاصل گردد؛ حتی اگر به آن دست یابند ظرف و ابزاری در جهت پیش‌برد مبارزه طبقات محروم اجتماعی و مطالبات و خواست‌های عینی و مادی آن‌ها نخواهد بود. اصل اساسی تعلق اجتماعی و طبقاتی این نیروها در صحنه جدال سیاسی و اجتماعی و سنت فکری و جنبشی آن‌ها است و این آن مانع عینی و واقعی‌یی است که باعث می‌شود تا این نیروها نتوانند حتی در حد یک اتحاد عمل مشخص و روشن کنار هم بایستند و در نهایت یک امر مشترک را به سر منزل مقصود سوق دهند.

بخش وسیعی از بازمانده‌های چپ بورژوازی در افغانستان، که قبلاً در مجامع و در خلوت خود شاید دم از طبقه کارگر و اهداف اجتماعی آن می‌زدند، پس از به قدرت رسیدن امارت اسلامی طالبان و با ارجاع به شکل و شمایل طالبان و روبنای سیاسی شکل‌یافته و مسلط، موجودیت اجتماعی طبقه کارگر و بر همین مبنا تضاد کار و سرمایه را در افغانستان انکار می‌نمایند؛ و مدعی اند که این جامعه سرمایه‌داری چه، که هنوز از گردونه فتودالیسم هم گذر نکرده است. از این منظر باید همه نیروهای اجتماعی از چپ و راست در همراهی با قدرت حاکمه (امارت اسلامی طالبان) و به شکرانه پایان یافتن "سلطه بیگانه‌گان"، به عنوان اپوزیسیون فعال آن، تلاش کنند تا جامعه به آن حدی از رشد و تعالی برسد تا زمینه و بستر مادی برای شکل یافتن مناسبات کالایی فراهم آید؛ البته این حکم "بدیع" را با ارجاع به زرادخانه‌های مهندسی افکار در کشورهای سرمایه‌داری از جمله سخنان اخیر بایدن در مورد افغانستان پس از تحویل دادن قدرت به طالبان، صادر می‌کنند.

این آقایان در مجامع خودی و در پس اذهان‌شان به خود "مارکسیست" و "کمونیست" هم می‌گویند. این نیروها تنها که امر شان سازمانیابی، ارتقای آگاهی کارگران و زحمتکشان و حتی رهایی از بلاهت طالبان نیست و نبوده بلکه بیشتر نقش منفی و مضر را ایفا می‌نمایند. بخشی از این‌ها چه فردی و یا جمعی اتومیزه و تجزیه شده اند و به اعتبار هویت‌های کاذب قومی - تباری شان از یکی از دو جناح ارتجاع اسلام سیاسی و شوینیستی و

قومی چه در قدرت و چه رانده شده از آن دفاع نموده و در خدمت آن‌ها قلم و قدم می‌زنند. رانده شده‌گان از قدرت، طرفداران و حواریون جمهوری اسلامی افغانستان، نیروهای دیگر اسلام سیاسی، جریان‌های ناسیونالیستی، مشخصاً ناسیونالیسم مبتنی بر قوم و تبار، همچنان بر طبل انقطاب قومی می‌کوبند و این در کنار سلطه التراجاعی فاشیستی طالبان و هنجارها و افکار بدوی و ارتجاعی برخورداره و متأثر از اسلام و سنت‌های دیرپا جامعه را در کل و به ویژه اقشار و طبقات محروم از آن میان کارگران را از وحدت و انسجام علیه بربریت جاری باز می‌دارند و یا تأمین آن را به تأخیر مواجه می‌سازند، که خود بر تداوم استبداد و طولیل شدن عمر حاکمیت ارتجاعی امارت اسلامی - قومی طالبان می‌افزاید.

استراتژی مورد نظر سوسیالیسم کارگری در شرایط و وضعیت حاضر که می‌تواند فرودستان و محرومان جامعه اعم از زن و مرد به ویژه کارگران، جنبش‌های برابری طلب از جمله جنبش‌های از تبعیض و اپارتاید جنسی زنان و کنشگران چپ و سوسیالیست و هر جنبش آزادی خواه دیگر معترض به وضعیت حاکم را محقق نماید، خواست نان، کار، آزادی است. از آنجا که شعار «نان، کار، آزادی» در بر گیرنده مطالبات و خواست‌های اکثریت مردم محروم و تهی‌دست جامعه از جمله کارگران است، به همین دلیل قدرت بسیج اجتماعی گسترده‌ی را دارا است که می‌تواند اسباب و عامل حمایت میلیون‌ها انسان و شکل یافتن یک قطب نیرومند رادیکال در تعارض و تقابل با «امارت اسلامی» سرمایه و بخشی از بورژوازی رانده شده از قدرت و حامیان آن‌ها را فراهم آورد.

به پیش به سوی سازمانیابی و تشکیل یابی کارگران!

اول می‌روز همبسته‌گی جهانی طبقه کارگر

فرخنده باد!



## انتشار منظم، بهبود کیفیت و

## نشر مستمر سوسیالیسم کارگری

## در گرو همکاری، کمک مادی و

## معنوی شما است. برای ما خبر و

## مقاله بفرستید، نشریه را

## بخوانید و به دوستان تان

## معرفی نمایید!



## اعلامیه مشترک به مناسبت هشت مارس

اتحاد زنان افغانستان و ایران علیه قوانین ضد زن  
ارتجاع اسلامی

ارتجاع اسلامی در هر دو کشور مبارزه کنند. زنان در هر دو کشور در زیر سلطه ارتجاع اسلامی قرار دارند، علاوه بر ستم طبقاتی ستم جنسیتی نیز بر آن‌ها روا داشته می‌شود.

در کنار ستم جنسیتی دولتی که از طریق مقررات و فرامین ضد زن با اتکا به مبانی ارتجاعی شرع اسلامی بر زنان اعمال می‌شود فرهنگ ارتجاعی و هنجارهای حاکم نیز زمینه ساز قتل زنان و اجحاف بر حقوق آن‌ها است. آدم‌کشان حاکم زن‌ستیز در هر دو کشور حامی و مدد رسان همدیگر اند؛ اعترافات اجباری زنان اسیر در کابل نشانگر این پیوند و درس آموزی طالبان از آدمکشان و شکنجه‌گران اطلاعات سپاه و وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی و اتحاد هر دو رژیم علیه زنان است. فریاد "نان کار آزادی" زنان بی‌باک افغانستان در خیابان‌های کابل و شهرهای دیگر همان فریادی است که سالهاست از جنبش زنان ایران هم شنیده می‌شود امری که رهایی جنسیتی و طبقاتی زنان، هر دو را تسهیل می‌کند.

## سرنگون باد حکومت دینی در ایران و افغانستان

## زنده باد هشت مارس روز جهانی زن

## زنده باد جنبش نان کار آزادی

اتحاد سوسیالیستی کارگری

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

۱۲ اسفند (حوت)؛ ۳ مارس ۲۰۲۲



امسال در شرایطی به پیشواز روز جهانی زن می‌رویم که در کنار ادامه آسیب‌های کرونا به کار و زنده‌گی عمومی زنان در جهان، میلیون‌ها زن نیز اسیر ارتجاع اسلامی طالبان در افغانستان شدند. در بیست سال حاکمیت رژیم متکی به کمک‌های مالی و نظامی آمریکا و ناتو در افغانستان، اگر چه زنان از حقوق برابر با مردان برخوردار نبودند اما حق آموزش و تا حدی حق کار داشتند؛ اگر چه آزادی پوشش نداشتند اما در شهرهای بزرگ حجاب اجباری نبود. صدای آواز و موسیقی زنان از رادیو و تلویزیون شنیده می‌شد. آمریکا به این شرط که منافعی از افغانستان تهدید نشود اوضاع را برای به قدرت رسیدن دوباره طالبان فراهم کرد و میلیون‌ها زن افغانستان از ابتدایی‌ترین و طبیعی‌ترین حقوق شان به عنوان فرد انسان محروم شدند، به گونه‌ای که برای رجوع به ادارات امارت اسلامی طالبان باید یک مذکر همراه داشته باشند. امسال مطرح کردن اسارت زنان افغانستان در دست وحوش آدمکش طالبان و ابراز همبستگی و ستودن شجاعت زنان در اعتراض و تجمع در شهر کابل علیه طالبان بخشی از حرکت و مبارزه زنان جهان برای برابری و آزادی است.

در ایران و پس از به قدرت رسیدن ارتجاع اسلامی، زنان ایران در موقعیتی قرار گرفتند که اکنون زنان افغانستان در آن قرار دارند. اندک تفاوت موقعیت زنان ایران در حکومت مذهبی با زنان افغانستان به دلیل تفاوت اسلام خمینی و طالبان نیست، بلکه در مقاومت زنان در ایران است. اگر مقاومت زنان در ایران نمی‌بود ولی فقیه و آخوندهای حاکم بر ایران حتی پیاده روها را نیز زنانه مردانه می‌کردند. به این اعتبار همان اندک تفاوت موقعیت زنان در ایران با افغانستان بدلیل بیش از چهار دهه ایستاده‌گی زنان مقابل اهداف شوم و ضد زن رژیم اسلامی بوده است. تجربیات زنان ایران علیه ارتجاع اسلامی به زنان شجاع افغانستان کمک می‌کند تا متحد شوند و علیه

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی تاریخ دی، د زببناک گرو او زببناک شوونکو طبقو تر منخ، د محکومو او حاکمو طبقو تر منخ، د تولنی د تکامل په مختلفو پراونوکی او هم دا چی دغه مبارزه هغه خای ته رسېدلی ده چی زببناک شوونکی او ستم شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور نشی کولای زببناک‌گری او ستمگری طبقی (پانگه والې) جغ نه خلاصی ومومی مگر دا چی په عین حال کی ټوله ټولنه د تل لپاره د زببناک او ستم له قېد نه وږغوری.

(مانېفست کمونېست)

دین دم عمیق، آلف و  
علوف زجر آور و  
احساسات یک دنیای بی  
رحم است. دین  
همانگونه که روح ارواح  
بی روح است، افیون  
توده ها است.  
(کارل مارکس)

# جنگ اوکراین ، نیاز به ایجاد نظم نوین جهانی



یونس سلطانی

مواجهه با هیچ مواخذه بی بر عراق، افغانستان، لیبی و سوریه در شرق و یوگوسلاویا در غرب حمله نظامی نموده افراد و دسته های مربوط به خودش را در قدرت می گماشت. عقبگراترین و متوحش ترین عناصر را در چوکات اسلام سیاسی منسجم کرده و برای جلوگیری از رشد کیفی نیروهای برابر ایستای سرمایه داری بر سرنوشت مردم در عراق، افغانستان، لیبی و سوریه مسلط کرده جنگ، سیه روزی و فقر را بر مردم تحمیل می کرد.

برای بازداشتن قدرت های نو ظهور سرمایه داری مانند چین از دست یابی به بازار قانون عدم دخالت دولت ها در رقابت آزاد تجاری زیر پا گذاشته شده و بر فروش تلفون های چینی و استفاده از تکنولوژی غرب در آن تحریم اعمال می شود. حتی کشور های هم پیمان آمریکا که در راستای منافع خود شان خلاف میل آمریکا عمل می نمایند از تحریم های آمریکا در امان نمی مانند. مثلاً با مخالفت فرانسه به حمله آمریکا به عراق، شراب های فرانسوی، مانند ودکای روسیه (بعد از آغاز جنگ با اوکراین) از مغازه ها بیرون ریخته شدند.

مفاهیم سیاسی و اجتماعی رایج در ادبیات غرب نیز بعد از یک قطبی شدن جهان متناسب با منافع سرمایه داری تغییر نموده اند. حق پناهجویی دیگر یک حقی نیست که بر مبنای مشکلات و تهدیدات امنیتی به فردی تعلق گیرد، بلکه بر اساس موقعیت جغرافیایی، پیوند های نژادی، رنگ پوست، مو و چشم و همچنان مواضع سیاسی کشور های پناهنده پذیر به متقاضیان عرضه می شود. کوتاه این که همه امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به گونه یی تنظیم می گردند که پروسه کسب سود بیشتری را برای کشور های سرمایه داری که توان اقتصادی و بازاری نظامی قوی تری دارند، هموار سازد.

این برخوردهای پرگماتیستی بخشی از فلسفه وجودی نظام سرمایه داری است. سرمایه داری از همان آغاز رشدش ابتدا با کلیسا و مذهب که در

سرکرده گی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی با تکیه به نیروی اقتصادی و نظامی شان در کنترل جهان در رقابت با هم قرارداد شدند. نظم جهانی و قوانین مربوط به آن براساس نیاز و فرصت برای انباشت بیشتر سرمایه و استقرار ثبات در سایه جنگ سرد تنظیم می گردید.

سرانجام مقدمات فروپاشی سرمایه داری دولتی در اتحاد جماهیر شوروی، هر چند که به عنوان سوسیالیسم عرضه می شد، به دلیل تناقضات درونی (مناسبات تولید بر مبنای کارمزدی و استثمار کارگران) و بحران و ورشکسته گی اقتصادی، مخصوصاً بعد از تسلط استالینسم، کلید خورد و در نهایت با طرح گلاسنوست گورباچف و به تعقیب آن با خروج نیروهای نظامی شوروی از افغانستان و فروپاشی دیوار برلین عینیت یافت. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی زمینه گسترش حوزه نفوذ کاپیتالیسم غرب را در جهان و مخصوصاً در اروپای شرقی، در راستای دکترین نیوکان ها و لیبرال ها فراهم نمود.

قوانین حاکم در روابط بین المللی محصول عصر جنگ سرد دیگر نمی توانست منافع آمریکا و متحدین غربی آن را تأمین نماید. در این مقطع که آمریکا برنده جنگ سرد شده و با اتکای نیروی اقتصادی و نظامی اش به جاندارم جهان یک قطبی تبدیل شده بود، به یک آرایش جدید در عرصه های اقتصاد و سیاست که بتواند موانع موجود بازمانده از زمان جنگ سرد را از سر راه منافع آمریکا بردارد، نیاز احساس می گردید. بر مبنای همین نیاز و عدم موجودیت نیروی مطرح دیگری در سطح جهان، قوانین موجود بین المللی مورد ادعا و مباحث لیبرالیسم چون احترام به مرز های سیاسی، حق حاکمیت به اصطلاح ملی، عدم دخالت در امور داخلی کشور ها و قوانین بین المللی تجارت، دیگر به یک نیروی بازدارنده برای جولان سرمایه داری غرب که دیگر ظرفیت هایش به پایان رسیده بود، تبدیل شده بودند. بدین لحاظ مخصوصاً آمریکا برای جلوگیری از تنزیل نرخ رشد که ادامه اش موجودیت سرمایه داری را به خطر می انداخت، قوانین بین المللی را که قبلاً در تلاش حفظ و ثباتش بود، زیر پا می گذاشت. بدون

یکی از احکام مسلط در نظام سرمایه داری این است که زمانی که جلو رشد آن گرفته شود، وجود بحران در آن ناگزیر می شود. نتایج بحران متناسب به عمق آن می تواند پی آمد های زیرین را در قبال داشته باشد:

۱- پی آمد های معمول محدود می گردد به ایجاد تغییرات روبنایی مانند تغییر در مقررات و قوانین از قبل موجود مراد و داد و ستد؛ اصلاحات در مناسبات تولید برای تضمین کسب منفعت سرمایه دار، تغییر در قوانین استخدام نیروهای مولده، باز تعیین ارزش نیروی کار، شرایط کار، محدودیت امکانات رفاه اجتماعی یا در بدترین حالات درگیری نظامی و جنگ؛ ایجاد مرزبندی های جدید سیاسی و حتی براندازی دولت ها. اقداماتی از این دست زمانی محتمل است که دولت های سرمایه داری علی الرغم بحرانی که با آن دچار شده اند، کماکان قدرت مانور را داشته و از نظر اقتصادی و نظامی بنیاد مستحکمی داشته باشند.

۲- از آن جا که با هر چه گسترده تر شدن مناسبات سرمایه داری قطب طبقات متخاصم اجتماعی فشرده تر شده و بلاخره در پروسه مبارزه طبقاتی برابری طبقاتی سرمایه دار یعنی طبقه کارگر در برابر آن قرار می گیرد.

نتیجه این تقابل به میزان رشد آگاهی طبقه کارگر از موقعیت و نقشش در مناسبات تولید، میزان یک پارچه گی آن و قدرت دستگاه حاکمه در کنترل جنبش ها علیه نظم موجود سرمایه داری بسته گی دارد. موجودیت طبقه کارگر به عنوان طبقه برای خود، مشکل بودن کارگران حول حزب طبقاتی خودشان می تواند در نتیجه جدال طبقاتی تأثیر قطعی داشته و نظم حاکم سرمایه داری را از بنیاد بر بیندازد.

تاریخ تنازعات اجتماعی، شاهد جنگ های کیفی هم بوده که به جدال طبقه کارگر و سرمایه دار ربطی نداشته و محصول تضاد منافع قدرت های سرمایه داری می باشند که جنگ جاری در اوکراین یکی از آنهاست.

آنگونه که خواننده گان مستحضراند، تا قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دنیوی غول آسا، غرب به

## جنگ اوکراین ، نیاز به...

رکاب فیودالیسم عمل می نمودند، در افتاد. ناسیونالیسم و ایجاد دولت های " ملی " را در دامنش رشد داد، حق عدم دخالت و احترام به حریم دولت های ملی را به رسمیت شناخت، ولی در فاز بعدی رشدش و زمانی که قوانین رسمی قبلی به عامل بازدارنده یی برای کسب سود بیشتر تبدیل شد، گلوبالیسم جای تقدیس حاکمیت ملی و دولت های متعارف " ملی " را گرفته و رفع محدودیت های مرزی برای تجارت ، مرز های " ملی " را زیر چکمه های سرمایه خورد و خمیر می نماید. متعصب ترین و جنایتکارترین نیروهای دینی را که با مدنیت، آزادی، رفاه و برابری سر دشمنی دارد به اریکه قدرت سیاسی اسکورت کرده و بر سرنوشتم مردم حاکم ساخته است. این همه نشانه هایی از ته کشیدن ظرفیت های کاپیتالیسم برای امکان رشد است. به این دلیل جنگ به عنوان راه حلی برای عبور از این بن بست ها ناگزیر می شود.

### پیش زمینه های جنگ اوکراین:

در مقطع پیش از پایان جنگ سرد و با پیش شرط اتحاد آلمان شرق و غرب با فرو ریختن دیوار برلین، غرب و ناتو متعهد می گردند که ( یک اینچ) به پیشروی به سوی شرق نمی پردازند. طرح گلاسنوست گورباچف با آنکه با نیاز به تحکیم رابطه اتحاد جماهیر شوروی با غرب تنظیم شده و عملاً به نفع غرب بود، در عدم موجودیت یک نیروی نظامی قدرتمند و اقتصاد قوی در اتحاد جماهیر شوروی هیچ ضمانت اجرایی بر له منافع شوروی نداشت و برعکس موجب تضعیف بیشتر شوروی گردید. نقض تعهد پیمان ناتو در رابطه با عدم پیشروی به سوی شرق، که در دوره دوم ریاست جمهوری بیل کلینتون آغاز گردید، ناشی از نادیده گرفتن روسیه و نقش منفعل آن در عرصه جهانی بود.

پوتین از همان آغاز حرکت به سوی قدرت خواهان عضویت روسیه در ناتو گردید. اما به این درخواست پوتین ترتیب اثری داده نشد. شاید یکی از دلایل آن این بود که با عضویت روسیه در ناتو، که به پیشنهاد بریتانیا برای مقابله با تهدید روسیه ایجاد شده بود، موجودیت ناتو به عنوان یک پیمان نظامی زیر سوال می رفت. متعاقب آن پوتین با تقاضای عضویت در بازار مشترک اروپا، خواهان همکاری با غرب گردید که باز هم از طرف قدرت های غربی پذیرفته نشد.

بعد از حملات یازدهم سپتمبر ۲۰۱۱ به مرکز تجارت بین المللی، پوتین حتی حاضر شد که پایگاه های نظامی روسیه را برای حمله به طالبان در اختیار آمریکا قرار دهد. نشان دادن حسن نیت پوتین به غرب نتوانست زمینه هیچ همکاری یی را با غرب ایجاد نماید که بتواند همزمان منافع روسیه را هم برتربانند. اما تحولات در غرب همه در جهت تأمین ایجاد فضای متناسب برای فراهم نمودن زمینه حاکمیت یک قطبی پس از پایان جنگ سرد بود. آمریکا با کشیدن ناتو به دنبالش دست به حملات متعددی در شرق اروپا و حوزه های قبلی نفوذ روسیه و نقاط دیگر جهان زد.

مدیای قدرتمند سرمایه داری غرب روسیه را به نقض قوانین بین المللی در عدم رعایت حق حاکمیت " ملی " و دخالت در امور داخلی اوکراین محکوم می نماید. در حالی که ناتو پس از پایان جنگ سرد حمله به کشور های ذیل را در کارنامه اش دارد:

۱- ناتو در سال ۱۹۹۹، بدون آن که مورد تهدیدی قرار گرفته باشد، برای ۷۸ روز متواتر با شرکت حدود یک هزار جت جنگنده و شلیک موشک کروز بدون مجوز سازمان ملل و با توجیه متوقف کردن نقض حقوق بشر در کوزوو، یوگوسلاویا را مورد حمله قرار داد.

۲- در سال ۲۰۰۱ و بعد از حمله تروریستی به مرکز تجارت جهانی در آمریکا که توسط تروریستانی از عربستان سعودی و پاکستان انجام یافت ، به افغانستان حمله نمود. در این حمله که با ادعای دفاع از حقوق زنان توجیه گردید، آمریکا امکان یافت در موقعیت استراتژیک بی نظیری جا خوش کند که حضورش را همزمان در کنار مرز های روسیه، چین و ایران ممکن می ساخت. همچنان که استفاده از فرصت، قدرت تخریبی بزرگترین بم را که مادر بم ها اسم گرفت، بدون توجه به تأثیرات تخریبی آن در محل، آزمایش نمود.

۳- تهاجم نظامی علیه عراق به بهانه موجودیت سلاح کیمیاوی و بیولوژیکی در آن کشور. مسأله یی که بعداً وزیر دفاع آمریکا را مجبور ساخت از ارائه معلومات نادرست عذر بخواهد. این حمله نظامی " ائتلاف ضد تروریسم " به رهبری آمریکا مغایر با بند ۲ ماده ۴ منشور ملل متحد و نقض بنیادین ( منع توسل به زور در روابط بین المللی) بود که توسط مدیای سرمایه داری، تلاش برای بازگشت عراق به خانواده بین المللی به خورد مخاطبین داده شد.

۴- مداخله نظامی در لیبی در سال ۲۰۱۱ که با اسم رمز (بهار عربی) در صدد حذف قزافی گردید و با شلیک بیش از ۱۱۰ موشک کروز توسط آمریکا و بریتانیا و حمله هوایی جنگنده های آمریکا، بریتانیا، فرانسه و ناروی به اجرا در آمد و نتیجه آن از هم گسیخته گی کامل اقتصادی، مرگ هزاران نفر و احیای مجدد برده داری در قرن حاضر در لیبی گردید.

۵- در عدم موجودیت نیروی بازدارنده، تهاجم ناتو به حمله در نقاطی که قبلاً حوزه نفوذ شوروی بود، محدود نشده و تلاش برای عضویت اوکراین در ناتو در جریان بود. پوتین قبلاً صریحاً بیان نموده بود که موجودیت ناتو را در مجاورت خود تحمل نخواهد کرد. اما با توجیه دفاع از اوکراین برای عضویت اوکراین تلاش در جریان بود. پیوستن اوکراین به ناتو، می توانست موجودیت روسیه را با خطر بالفعل مواجه سازد. به این دلیل علی الرغم آگاهی از تهدید های غرب در تحریم های بسیار شدید روسیه، روسیه جنگ بقیایش را در اوکراین آغاز می نماید.

دو تن از پیش کسوتان نظریه " ریال پولیتیک " هینری کسینجر وزیر خارجه آمریکا در زمان ریاست جمهوری ریچارد نیکسون و بعدا جرالد فورد و جان مرشمایر هر دو سیاست گسترش طلبانه ناتو را علت اصلی جنگ کنونی در اوکراین می دانند. تنها تضمینی از جانب غرب در مورد عدم پذیرش اوکراین به عضویت در ناتو، که زلنسکی رئیس جمهور اوکراین و قهرمان مدیای پر قدرت کشور های کاپیتالیستی تایید کرد اوکراینی ها فهمیده اند که کشور شان نمی تواند عضو ناتو گردد، می توانست از بروز این جنگ جلوگیری نماید.

روشن است که جنگ جاری در اوکراین، جنگ میان دو جناح رقیب سرمایه داری بوده و برد هیچ جانبی گشایشی در وضع طبقه کارگر ایجاد نمی نماید. نتیجه این جنگ کثیف بدون تردید، غارت زنده گی هزاران هزار انسان در هر دو جناح که هیچ تعلقی ( جز تعلق ناسیونالیستی ) به این جنگ ندارند، بوده و تأثیرات عمیق جهانی را با خود خواهد داشت که منجر به بدتر شدن شرایط اقتصادی، کمبود مواد غذایی و در مجموع افزایش قیمت معیشت می گردد.

ناتو عملاً در دفاع از مردمی که زنده گی شان در

## جنگ اوکراین ، نیاز به...

اوکراین در اثر جنگ متلاشی شده و می شود، هیچ کاری انجام نداده و صرفاً با اعلام پذیرش اوکراین و گرجستان در سال ۲۰۰۸، زمینه این جنگ را مهیا و فعلاً با ارسال اسلحه و کمک به ماشین جنگی اوکراین، به شدت و استمرار جنگ کمک می نماید. به این گونه روشن می شود که مسأله اصلی برای آمریکا و ناتو به هیچ وجهی دفاع از شهروندان اوکراین نبوده، بلکه زمینه گسترش حوزه نفوذ ناتو و آزمایش قدرت سلاحی است که به اوکراین ارسال می گردد.

پوتین در فبروری سال ۲۰۰۷، یعنی یک سال قبل از اعلام ناتو مبنی بر پذیرش عضویت اوکراین و گرجستان، در شهر مونیخ آلمان در مورد ناتو و این که گسترش ناتو به سوی شرق یک تهدید جدی علیه موجودیت روسیه محسوب شده و میزان اعتماد آنها را نسبت به غرب بسیار کم می کند، سخن رانی کرده و پرسیده بود که " دقیقاً برای چه کسی و در برابر چه این گسترش را رقم می زند؟" (۱)



پوتین به بیانات دبیر کل ناتو در آن زمان ( مانفرد وارنر) که در ۱۷ می ۱۹۹۰ در بروکسویل گفته بود " این واقعیتی که ما آماده گی آن را نداریم که ارتش ناتو را در خارج از مرزهای آلمان مستقر کنیم به شوروی یک اطمینان قوی می دهد " اشاره کرده و به پاسخ وارنر به این پرسش پوتین " در حال حاضر این اطمینان و امنیت کجاست؟ می گوید : " و می داند جواب آن فرد به من چه بود؟ " این گرانتی که ما نیروهای ناتو را در خارج از مرزهای آلمان مستقر نمی کنیم به شوروی داده شده بود. شما شوروی نیستید، شما روسیه هستید ". (۲)

پوتین در همان سال اعلام کرد که دیگر کافی است. و حالا جنگ اوکراین به بازی مرگ و زنده گی برای روسیه تبدیل شده است.

## تأثیرات جنگ اوکراین در آرایش سیاسی در جهان :

در ابتدای درگیری در اوکراین شرایط بر له منافع آمریکا و ناتو رقم می خورد. اعضای ناتو در هیچ زمانی از آغاز تشکیل شان تا این حد اتفاق نظر نداشتند. مدیای وابسته به کشور های امپریالیستی رقیب امپریالیسم روسیه در شکل دادن به افکار عمومی در جهان به گونه بسیار مؤثری به بسیج افکار نه تنها علیه روسیه که علیه روس ها عمل نمود. تحریم های فلج کننده روسیه از جانب غرب، مخصوصاً تحریم فروش انرژی فوسیلی صدمه شدیدی بر اقتصاد روسیه وارد نمود. کمبود انرژی در غرب زمینه صادرات گاز از آمریکا به اروپا را مهیا نموده و منفعت بیشتری را به جیب آمریکا و عربستان واریز می نماید.

اما از آنجا که سیاست های اقتصادی بر مبنای نیاز بازار تعیین می شود، آمریکا نمی تواند اروپا، مخصوصاً جرمنی را که حدود چهل درصد انرژی صنعتی اش توسط روسیه تأمین می گردد، وادار به توقف خرید انرژی از روسیه نماید. صدر اعظم آلمان علی الرغم تعهدش به تحریم روسیه، صریحاً بیان نموده است که قطع کامل خرید انرژی از روسیه عملن ممکن نیست.

هم پیمان های نزدیک آمریکا هم مسیر متفاوت از سیاست های آمریکا را در پیش گرفتند. عربستان سعودی عملاً از خواست آمریکا در تولید بیشتر انرژی فسیلی سر باز زد. صدر اعظم پاکستان در همان آغاز جنگ به مسکو سفر کرده و حمله روسیه به اوکراین را محکوم نکرد.

چین و هند هم از محکومیت روسیه سر باز زده و علی الرغم مناقشات مرزی میان چین و هند، وزیر خارجه چین به هند سفر می نماید. اروپا به درخواست فرانسه در صدد ایجاد نیروی نظامی اروپا می باشد که عملاً می تواند نقش ناتو را که عمدتاً از جانب آمریکا مدیریت می شود کم رنگ نماید. همچنان معضلات اقتصادی آمریکا می تواند تأثیرات اجتناب ناپذیری را در قدرت نظامی آمریکا هم به جا بگذارد. پیام روشن این همه تغییرات این است که دیگر آمریکا از نقطه اوجش عبور کرده و سیر نزولی را می پیماید.

یکی از بی آمد های مهم دیگر جنگ در اوکراین و تحریم اقتصادی روسیه، کمبود انرژی مورد نیاز در غرب و افزایش بهای آن می باشد. افزایش بهای نفت محدود به اروپا باقی نمانده و آمریکا را نیز در بر می گیرد. اگر افزایش

بهای نفت در آمریکا توسط مداخله دولت کنترل نگردد، بروز اعتراضات مردم در آمریکا را علیه دولت در پی خواهد داشت و سبب ایجاد مشکلاتی برای دولت بایدن خواهد گردید.

(۱) سخنرانی پوتین در آلمان - مونیخ در سال ۲۰۰۷

(2) Vladimir Pozner - سخنرانی خبرنگار

آمریکایی در دانشگاه یاله آمریکا در سپتمبر سال ۲۰۱۸

<https://youtu.be/8X7Ng75e5Q>

## «جنگ بر سر منافع اقتصادی»

## هسته اصلی و دینامیزم

## تحولات در عرصه سیاست

## بین المللی است؛ جنگ های

## منطقه ای و نیابتی از جمله

## جنگ در افغانستان بازتاب

## بالفعل و بالقوه این تقابل در

## عرصه جهانی است.»

طالبان به عنوان یک نیروی جانی؛

ارتجاعی، عقبگرا؛ ضد آزادی و مدنیت

یکی از دسته بندی های جنبش اسلام

سیاسی نه محصول «جهالت» و

«عقب ماندگی اجتماعی» مردم و جامعه

افغانستان بلکه محصول و فراورده نظام

کاپیتالیستی معاصر در جهان و در خدمت

منافع و اهداف استراتژیک آن است.

## در نقد ناسیونالیسم و راه‌حل‌های آن

متن پیاده شده سخنرانی جواد طیب که به تاریخ چهارم مارچ

۲۰۲۲، در کلاب هاوس ارائه شده بود

### پیشگفتار

رفقا و حضار گرامی بسیار بسیار خوش آمدید؛ با عرض درود برای همه شما، آرزوی سلامتی و خوشی به تک تک رفقا دارم؛ راستش، بحثی را که من امشب قرار است زیر عنوان «در نقد ناسیونالیسم و راه‌حل‌های آن» در جغرافیای سیاسی به نام افغانستان ارایه کنم یک بحث ترفنی نیست؛ بحثی است که این روزها بیش از پیش نقل هر مجلس شده است؛ به‌خصوص از آوان که زمین افغانستان در آگست ۲۰۲۱ باردیگر جهت بدر دوباره عناصری از جنبش اسلام سیاسی شخم زده شد.

مهمتر از همه از آنجایی که طالبان و شرکا، این نیروی‌های تروریست اسلامی نه توانستند و مطمئناً نمی‌توانند خودشان و سیاست‌های شان را با کل جامعه چفت کنند، جامعه افغانستان دچار آستن یک تحول جدید است. این پژواک به گوش همه گرایش‌های موجود در جنبش‌های اجتماعی رسیده است. از همین سر هم است که امروزه همه گرایش‌ها در هر کجایی که هستند دست و آستین بالا زده و در صدد گردگیری و زدودن زنگ و پوسیدگی از تابلوی‌های شان استند؛ و جالب‌تر اینکه همه این نخله‌ها به نحوی سعی دارند تا با لوکس‌سازی در حد چند کلمه و شعار الترناتیف‌های خیلی ارتجاعی و عقب‌گرای خود را دوباره به خورد مردم دهند و یا به عبارت دیگر سعی در باز گرداندن چرخه تاریخ به عقب دارند.

اساساً در یک چنین گیرودار است که ضرورت یک چنین بحث‌هایی پیش کشیده می‌شود؛ اینجا باید این را هم تصریح نمایم که من سر تیرهای این بحث را به عنوان پیش در آمد، آن هم در حد خود و با توجه به فرصتی که در میکانیسم‌های مدیای اجتماعی و مشخصاً کلاب هاوس وجود دارد، بازمی‌کنم و مطمئناً که رفقای دیگر هم در بخش پرسش و پاسخ و هم در مباحث جداگانه دیگر زوایای مختلف این نقد را باز

خواهند کرد و بالای الترناتیف و برابریست‌ها وضع موجود بیشتر صحبت و تبادل نظر خواهیم کرد.

مساله دیگری که من تلاش می‌کنم امشب در بحث به آن پردازم این است که گرایش‌های ناسیونالیستی هنگامی که می‌خواهند تبیین نظری از وضعیت موجود بدهند و یا به قول خودشان بحث‌های تئوریک و نظری ارایه کنند؛ متأسفانه بیشتر دچار لنگش و خطای تئوریک می‌شوند، بدین معنا که این‌ها زیر عنوان بحث‌های جامعه شناسانه و نمی‌دانم تئوریک و ... یک مقطع از وقایع گذشته را بدون این که متن عمومی پیرامون و جهان ماحول آن موضوع را در نظر داشته باشند می‌گیرند و همان مقطع را از کل پروسه‌ها منقطع و چند فرد را مقصر اصلی می‌شمارند؛ مسخره آمیز از همه این که این عمل و درک مکانیکی از تاریخ و سیر تحولات را یک کشف و اختراع فردی خودشان محاسبه می‌کنند. در حالی که اساساً، بدون نظر داشت تقلا این دوستان، سیر رخدادها در خود متن همان حوادث گذشته، سراسر تر از «کشف» این آقایان بیان شده است. شما وقتی به وقایع گذشته بر گردید می‌بیند که این‌ها کدام کار خاصی انجام نداده اند که در زمره «هنرمندی» و «نبوغ» این عناصر ناسیونالیست به حساب آید، به جز این که بیان آن اتفاقات را به نفع گرایش ناسیونالیستی خود مصادره کرده باشند.

وقتی این‌ها صورت مساله را می‌خواهند توضیح بدهند، می‌گیر می‌دهند که عبدالرحمن خان در این مقطع از وقایع گذشته جامعه آمد همه جا خون پاشید، استبداد به راه انداخت، نسل کشی کرد و جنایات هولناکی آفرید. به نظر من در قسمت جنایات و خون پاشی عبدالرحمن هیچ کسی مساله‌ی ندارد و اگر کسی منکر آن باشد باید همه اسناد و یادداشت‌های گذشته را خودش بنشیند سر از نو بسازد و بنویسد که آن هم فقط ممکن بدرد خودش بخورد. به تأکید باید گفت که خون آشامی عبدالرحمن همانند همه شاهان مستبد و جنایت کار دیگر در آن

جغرافیا یا هم در سراسر جهان در هر متنی که وقایع و حوادث گذشته یادداشت برداری شده تا حدی ثبت است و هر روز در جامعه همه بالایش صحبت می‌کنند.

تا اینجا کار، اگر حق کشف و اختراعی در میان باشد باید از آن همان وقایع نگاران تاریخی باشند نه خواننده‌های آن متن‌ها. اما این که چرا عبدالرحمن خان در آن مقطع زمانی چنین کاری را کرد و ضرورت جنبشی‌اش چه بود و به کدام جنبش اجتماعی متعلق بود امر مهم است و اگر کسی خواسته باشد بیان تئوریک و نظری بدهد باید از اینجا شروع کند؛ اما با تأسف کسی به این مهم دست نمی‌برد؛ بگذارید این را بگویم که مساله در همه سطوح مشکل معرفتی نیست که نخبه‌های جنبش‌های ناسیونالیست به این امر واقف نباشند یا هم بضاعت تئوریک شان تا به آنجا نرسد.

ادامه در صفحه ۱۴

اگر باور مذهبی نابرابری و سپه‌روزی مردم را با توسل به ادراکات خرافی و غیرعقلایی پاسخ می‌دهد، ناسیونالیسم و فوهرگرایی با توسل به نژاد، خون، هیمن، پرچم و سرود می‌خواهد به مساله پاسخ بدهد. در جامعه و مناسباتی که هویت جمعی و انسانی انسان از او گرفته می‌شود و زندگی بی‌معنی می‌گردد، در فرجام ناسیونالیسم و مذهب احساس جمعی کاذب را به مردم القاء می‌کند.

## در نقد ناسیونالیسم و...

مسئله اساسی این است که تبیین یک چنین امری که چرا عبدالرحمن خان این بار دیگر به خطبه و سکه اش که در مناطق دیگر هم چلش داشت وقعی قایل نشده و عملاً با توسل به جنایت و نسلی کشی، سیستم رایج ملوک الطوائفی و شهزاده نشین ها را قلع و قمع می کند تا به یک حکومت مرکزی، که همه امور پیرامونش متکی به مرکز باشد به نهایت استبداد و بزرگترین نسل کشی و جنایت قرن نهم دست می برد.

در ادامه بحث من به این چرایی حتماً بر می گردم! اما چرا عقلاً یا هوشمندان جنبش ناسیونالیستی که امروزه کم هم نیستند و بی وقفه اینجا و آنجا مباحثی را مطرح می کنند ولی به اصل مساله خم نمی شوند، کنه مساله این است که توضیح این چرایی در الترناتیف ناسیونالیستی که در قالب های مختلف مطرح می کنند کاربرد سیاسی ندارد؛ چون از نگاه جنبشی همه این ها سوی تنفر و اشمنازی که نسبت به عبدالرحمن و دیگران دارند جزئی از یک جنبش اجتماعی قلمداد می شوند و آن جنبش، جنبش ناسیونالیستی است. آنجا ها هم که مشکل معرفی بروز می کند، این است که این دوستان از یک سو دارند پروسه فردی دیدن تاریخ و مناسبات اجتماعی را انجام می دهند، بدین معنا که جای پروسه های تاریخی، فرد را می گذارند و بعد با این شخصی دیدن پروسه های تاریخی فقط یک یا تنی چند را تکفیر و تنبیه می کنند و در بهترین حالت دارند تحولات یک جامعه را جدا از تحولات کل جامعه بشری به تحلیل می گیرند. در صورتی که هیچ جامعه یی و از جمله جغرافیای سیاسی به نام افغانستان تافته جدا بافته از کل جامعه بشری نیست.

از طرف دیگر این ها متأسفانه تاریخ را فقط بیان اتفاقات و رویدادهای گذشته می دانند؛ حال آن که اگر شما این رویداد های گذشته را در متن موتور محرکه تاریخ یعنی جدال گاه آشکار و گاه نهان طبقات در جامعه، منطقه و کانتکست جهانی ببینید اساساً شما از تاریخ برداشت اشتباهی دارید. تاریخ هر جامعه یی تاریخ کشمکش ستمگر و ستم کش است و درست از این رهگذر است که چرایی کار عبدالرحمن و سیستمی که او با آن کار می کرد توضیح داده می شود. رفقا این را به عنوان یک پیش

درآمد گفتم تا مشخص شود که ما از کدام تبیین نظری می خواهیم به نقد ناسیونالیسم و جنبش های رنگارنگ ناسیونالیستی در افغانستان برویم.

اجازه دهید بر گردم به اصل موضوع و ببینیم در آن مقطع زمانی نیاز چه بوده است که عبدالرحمن خان چنین فجایعی را انجام دهد جنبش اجتماعی حاکم در سطح جهان و به تبع آن در منطقه چیست که شاهان قلمرو افغانستان هم به گونه یی تلاش می کنند که پا جای پای آن جنبش های اجتماعی منطقه یی و جهانی بگذارند؟

راستش، لا اقل من تا هنوز به موضوعی بر نخورده ام که در آن تأیید شده باشد که گویا فرد عبدالرحمن به سادیسیم مبتلا بوده باشد تا از زجر دادن و با به کار بردن جنایت در حق دیگران لذت ببرد؛ اگر این دقیق است پس نیازی پشت این همه جنایت این دیوانه خون آشام (عبدالرحمن) وجود دارد که به گونه یی می خواست سیستمی مشابه به آنچه که در بریتانیا اتفاق افتاده است را حاکم بسازد. عبدالرحمن پس از مرگ شیرعلی کاکایش با قبول و پذیرش خواست های بریتانیا به کابل می آید و به تابعیت از خواست های انگلیس در تلاش ایجاد یک اداره متمرکز می شود.

راستش در این فرصت زمانی خیلی محدود نمی شود تمام واقع آن روزگار را قدم به قدم در جهت طرح، تصمیم و نقشه بریتانیا مستند و عینی ساخت ولی اگر بخواهم گب کلام را بگویم بریتانیا در آن زمان نتیجتاً در صدد انباشت بدوی سرمایه در این جغرافیا (افغانستان) است، با وجود که این را بدرستی می دانستند که بی ثباتی از اثر مداخله روسیه تزاری و مهار ناپذیری زمین داران بزرگ در ملوک الطوائفی های معمول آن دوره به اضافه احساسات حلقه های هار مذهبی مواعی بر سر راه عملی سازی این برنامه است. اما از آنجایی که بریتانیا در محدوده سرحدات افغانستان به عنوان یک منطقه حایل با روسیه به توافق رسیده بود، به نوعی در این برنامه با امیر آن دوره یعنی عبدالرحمن خان شریک است.

با این شرح عبدالرحمن خان یک مقدار با خاطر راحت از ناحیه انگلیس ها، از قندهار و هرات شروع به سرکوب می کند و تا به بلخ، جوزجان، تخار و پس از آن با نسل کشی هزاره ها و کافرستان آن زمان و نورستان امروزی با ارتکاب بخشی از بزرگترین جنایات

قرن ۱۹ برنامه خود را پیش می گیرد. راستش تاریخ دگرگونی یک وجه تولید به شیوه تولید جدید نه تنها در این قلمروی که ما بالایش بحث داریم بل در اکثریت بخش های جهان نهایت المبار و فیجع بوده است از این جنبه واقعیت این است که پروسه انباشت بدوی سرمایه در تعدادی از کشور های جهان نهایت خونین و خیلی طولانی بوده است، در همین انگلستان هر چند که تاریخ سرمایه داری اش از قرن شانزده به بعد آغاز می شود ولی این انباشت بدوی از قرن ۱۵ شروع و تا قرن ۱۹ در ابعاد خیلی فیجیعانه یی ادامه می یابد. مارکس در کاپیتال وقتی از انقلاب پیشا صنعتی انگلستان یاد می کند، می نویسد:

**در این انقلاب دولت در دفاع از شیوه تولید سرمایه داری لباس دفاع از مالکیت فئودالی را درآورد و به صفت ژاندارم نظام سرمایه داری تبارز یافت؛ کتله های وسیع دهقانی به زور سرنیزه از زمین های شان بیرون رانده شدند، کشتزارهای تولید غله و کلبه های زیست دهقانان به فارم های بزرگ پرورش گوسپند مبدل گردید، سرمایه مانوفاکتوری که قادر نبود این همه خلع ید شده گان را در خود جذب نماید، اجداد طبقه کارگر به خیابان ها ریختند. دزد، ولگرد، غلام، روسپی، فقیر و بیچاره شدند و سرمایه داران این را "میل خود خواسته" این مستمندان تلقی نمودند. دولت برای به انقیاد کشیدن این بیکاران و بی نوایان، در پارلمان قوانین خونینی را به نفع رشد شیوه تولید سرمایه داری به تصویب رساند و این قوانین از قرن پانزده تا قرن شانزده در تمام غرب اروپا نافذ بود. مطابق به این قوانین در ملاً عام جوخه های دار بر پا گردید به اربابان، فارم داران و مالکان سرمایه در قوانین حق داده شد که آبی طبقه کارگر را تعقیب کنند، به بردگی بگیرند، به اسارت در آورند، هدیه کنند و تحفه بدهند؛ جهت شناسایی و تحقیر بر پیشانی و بدن شان علامت های را داغ بزنند، اربابان سرمایه حق قانونی داشتند تا هر اندازه که می خواهند ساعات کار را طولانی سازند و هر اندازه که می خواهند مزد کارگران را تقلیل دهند و آنانی را که اطاعت نمی کنند به صفت خائنین ملی به دار آویزند.»**

نکته یی که اینجا در تحلیل مناسبات اجتماعی مهم است

اطلاعیه مشترک به مناسبت روز جهانی کارگر

## منافع و سرنوشت درهم تنیده کارگران ایران و افغانستان

کارگران ایران و افغانستان هیچ منفعتی در بی حقوقی زنان ندارند و در مبارزه برای آزادی زنان در کنار هم قرار دارند.

سرنوشت مشترک جنبش‌های کارگری و زنان در دو کشور آن‌ها را به شعار مشترک "نان کار آزادی" رسانده است و زمینه را برای اتحاد مبارزاتی و همکاری‌های گسترده تشکیلاتی فراهم آورده است.

زنده باد روز جهانی کارگر!

زنده باد اتحاد کارگران ایران و افغانستان!

زنده باد جنبش نان کار آزادی!

سرنگون باد امارت اسلامی افغانستان و رژیم اسلامی ایران!

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

اتحاد سوسیالیستی کارگری

بیست و هشتم آوریل ۲۰۲۲

اول ماه مه روز همبستگی جهانی طبقه کارگر در مبارزه علیه کارفرماها و دولتهای حامی آنهاست. منتها مبارزه کارگران ایران و افغانستان علیه کارفرماها و دولتهای حاکم بر این دو کشور به فراتر از همبستگی نیاز دارد. منافع و سرنوشت مشترک کارگران ایران و افغانستان علیه دورژیم ارتجاعی اسلامی بسیار در هم تنیده است. در ایران و افغانستان دو نظام دینی شیعه و سنی ضد مردمی و ضد زن حاکم است و مبارزه کارگران دو کشور علیه این دو قدرت مرتجع در مرکز مبارزات برابری طلبانه و ترقی خواهانه علیه اسلام سیاسی در منطقه قرار دارد.

میلیونها مردم افغانستان در ایران کار می‌کنند و در معرض بیشترین اجحافات کارفرماها در تمام موارد مربوط به دستمزد، ساعات کار و شرایط کار قرار دارند و تنها مبارزه مشترک آن‌ها می‌تواند اوضاع هر دو را بهبود بخشد. تبعیض‌های شرم آور رژیم اسلامی علیه کارگران افغانستان و محرومیت آنها از بسیاری از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی که مورد حمایت تلویحی و آشکار جریان‌های راست سیاسی ایران است، کارگران دو کشور را در کنار هم قرار داده است.

آمریکا دهها میلیون مردم افغانستان را تحویل آدمکشان امارت اسلامی طالبان داد و رفت. طبقه کارگر و جنبش کارگری تک جنسیتی و فقط مردانه نیست. مبارزه با بی‌حقوقی و اجحاف به زنان بخشی جدایی ناپذیر مبارزه کارگری برای برابری حقوقی در تمام سطوح زندگی و محیط کار است. در نظام سابق که زنان افغانستان نسبت به زنان ایران از حقوق اندکی برخوردار بودند و از جمله در شهرهای بزرگ حجاب اجباری نبود و موسیقی و صدای زنان ممنوع نبود، رژیم اسلامی ایران برای اجرای قوانین ارتجاعی اسلامی دچار "معدوراتی" بود. اکنون اما هر دو رژیم اسلامی در پیاده کردن مقررات ارتجاع اسلامی با هم رقابت می‌کنند و رژیم اسلامی در ایران پس از ۴۴ سال تازه زنانه و مردانه کردن پارکها را آغاز کرده است.

## کار و سرمایه

رحمانی پیکارجو

نظم سود و زیان سرمایه

برگرفته ز زنده گی مایه

نبود هدیه خدای یهود

نه ز بودا و داور ملکوت

دارد این نظم بربری ریشه

در حیات بشر در این بیشه

این نظام پلید سود و زیان

آمد از رشد زنده گی به میان

زنده گانی ما به روی زمین

خود ورا شد سبب تودان به یقین

کارو سرمایه همدریف هم اند

هم رفیق اند وهم حریف هم اند

هر دو در یک زمان زاده شده

لیک سرمایه فوق العاده شده

نظم حاکم نظام سودوزیان

همه را بنده کرده بسته زبان

کارگر را اسیر خود کرده

برده مزد گیر خود کرده

کارگران کرده بی خود از خودشان

تا نیابند بهره یی ز میان

حاکم امروز نظم سرمایه

کارگر در سکوت و در سایه

لیک فردا که پیش رو داریم

روز روشن به آرزو داریم

آرزو را اراده ماده بود

کارگر مملو از اراده بود

ما که بازوی پرتوان داریم

نظم و ترتیب و سازمان داریم

می کنیم گور این نظام پلید

می نهیم جای آن نظام جدید

نظم صلح و صفای رحمانی

نظم عدل و نوانی انسانی

....

۲۰۲۱/۰۱/۲۲

۱۳۹۹/۱۱/۰۳

## جهان بشری و آستانه

### بربریت...

پیش روی دارد. انتخابات میان دوره‌ای کنگره در این سال کلید می‌خورد، که با اتکا به شواهد تاکنونی به احتمال بسیار با پیروزی جمهوری خواهان توام خواهد بود. اگر این احتمال تحقق یابد، آن‌گاه اکثریت هر دو مجلس سنا و نمایندگان به جمهوری خواهان خواهد رسید و وضعیت دشوار و پیچیده‌ای برای پیش‌برد سیاست‌های دولت بایدن در دو سال آتی به وجود خواهد آمد. و این، به نفع روسیه - و البته چین - خواهد بود. پس از آن هم، اگر شواهد تاکنونی هم‌چنان تداوم یابند، شانس کاندیدای جمهوری خواهان برای ریاست جمهوری - به احتمال قوی دونالد ترامپ - به مراتب بیش‌تر از رقیب دیگر است. در این صورت هم شرایط جهانی به زیان روسیه و چین سیر نخواهد کرد. برعکس، ایالات متحده آمریکا به دوره‌ای پر تلاطم از مناقشات سیاسی - اجتماعی درونی ورود خواهد کرد، که به احتمال بسیار سیر رو به نزول سیطره‌ی جهانی آن را سرعت خواهد بخشید! سرمایه‌داری چین هم، از حیث موقعیت مشابه در رابطه با تایوان، در جنگ حاضر و پیامدهای آن ذی‌سهم است. و از همین رو، از روسیه حمایت می‌کند. اگر این جنگ با پیروزی روسیه، و عقب‌گرد سرمایه‌داری غرب و پیمان نظامی آن «ناتو»، منجر شود، آن‌گاه اقدام چین به عمل مشابه در تایوان دور از ذهن نخواهد بود.

به جنگ روسیه در اوکراین بازگردیم: این، یک تجاوز آشکار، یک جنایت جنگی است - به همان اندازه که جنگ ایالات متحده آمریکا در عراق و افغانستان و سوریه و... یک تجاوز آشکار، یک جنایت جنگی بود - و می‌باید صریح و روشن و بدون لگنت زبان تقبیح شود! هیچ دلیلی - زد و بند دولت اوکراین با سرمایه‌داری غرب و پیمان نظامی آن «ناتو»، وجود دسته‌جات نئونازیستی در اوکراین، امنیت ملی روسیه و... - این تجاوز آشکار، این جنایت جنگی، را توجیه نمی‌کند! اما این موضع، فقط، نیمی از یک موضع طبقاتی و رادیکال درست

در قبال این جنگ است. و بدون تقبیح سیاست‌های مداخله‌گرانه و جنگ‌افروزان‌ی سرمایه‌داری غرب و پیمان نظامی آن «ناتو»، و نیز دولت اوکراین، نه تنها کامل نخواهد بود، که زمین را برای تداوم سیاست‌های رذیلانه‌ی این سوی جنگ صاف خواهد کرد و در جنبش «ضد جنگ» نیز راه را برای حضور موثر طرف‌داران آن و تهی کردن این جنبش از بار و محتوای طبقاتی و رادیکال هموار خواهد نمود! جنگ را از هر دو سو، به یک میزان و بی هیچ کاهشی، می‌بایست تقبیح و محکوم کرد!

پیش‌تر گفته شد، که جنگ روسیه در اوکراین بر مولفه‌های مهم بین‌المللی اتکا دارد؛ مولفه‌هایی که با تشدید منازعات بلوک‌های سرمایه‌داری جهانی در بازتقسیم جهان و گسترش حوزه‌ی نفوذ سیاسی - اقتصادی متعین می‌شود. به این‌ها هم، هرچند مختصر، می‌بایست پرداخت.

### جهان چند قطبی، بحران اقتصادی و تشدید منازعات

همان‌طور که آمد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در دهه‌ی پایانی قرن بیستم، نقطه‌ی پایانی بر جهان چندقطبی و آغازی بر جهان یک‌قطبی با سیطره‌ی ایالات متحده آمریکا بود. «خیر» بر «شر» چیره گشت! مرگ «کمونیسم»، «پایان تاریخ»، پیروزی «دموکراسی» و «بازار آزاد» با لهله و شادی جشن گرفته شد. ایالات متحده آمریکا، و متحدین استراتژیک آن در اروپای قاره، سرمست از پیروزی، کشورهای اروپای شرقی، که پیش از این حوزه‌ی نفوذ اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌شدند، و کشورهای مستقل شده از آن را یک به یک در بلوک اقتصادی خود ادغام کرده و به عضویت پیمان نظامی «ناتو» در آوردند. اصلاحات سیاسی و اقتصادی در این کشورها، در متن سیاست خصوصی‌سازی و تعدیل ساختاری، با ارائه‌ی وام‌های کلان‌نهادهای جهانی سرمایه‌داری غرب، آغاز راه به سوی ادغام هر چه فزون‌تر این کشورها در بلوک سرمایه‌داری غرب پیروز

بود؛ راهی که دو محور استراتژیکی - محاصره‌ی سیاسی - نظامی - اقتصادی و انزوا و فرومانده‌گی قطعی و پایدار روسیه، به مثابه بازمانده‌ی اصلی اتحاد جماهیر شوروی پیشین؛ و - ارزش‌افزایی هنگفت از استثمار متمدن نیروی کار ارزان این کشورها؛ را سنگ‌فرش می‌کرد.

سیر تحولات جهان سرمایه‌داری، اما، آن‌طور که ایالات متحده آمریکا، و متحدین اروپایی آن انتظار داشتند، پیش نرفت. بلوک‌های قدرت دیگری سر بر آوردند؛ سیطره‌ی اقتصادی - سیاسی - نظامی ایالات متحده آمریکا رو به زوال رفت، و جهان یک‌قطبی به جهان آشفته‌ی چندقطبی مَرکب از بلوک‌های متعدد با منافع متضاد و متخاصم بدل گشت. توسل ایالات متحده آمریکا و متحدان آن به حربه‌ی جنگ در افغانستان، ۲۰۰۱، و در عراق، ۲۰۰۳، هم چاره‌ساز نگشت. بحران کوبنده‌ی اقتصادی، در سال ۲۰۰۸، و تداوم و تشدید آن از سال ۲۰۱۸، از بُنیه‌ی اقتصادی ایالات متحده آمریکا کاست، و توان سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی - نظامی آن سیر نزولی گرفت. با کاهش قدرت بلامنازع ایالات متحده آمریکا، از توان و امکان آن نه فقط در اداره‌ی اقتصاد، که در تامین امنیت جهان سرمایه‌داری، در قیاس با عصری که «پاکس آمریکا» در اوج بود، نیز کاسته شد. در زمینه‌ی اقتصادی به نمونه، میانگین نرخ سود سرمایه‌ی اجتماعی ایالات متحده آمریکا که در دهه‌ی شصت قرن بیستم از چهل و پنج درصد افزون بود، در سال‌های پایانی قرن تا میزان پانزده درصد نزول کرد؛ و در زمینه‌ی نظامی، سیاست راه‌بردی ایالات متحده آمریکا در «جنگ جهانی علیه تروریسم»، که از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در افغانستان آغاز شده بود، با صرف هزینه‌ای بیش از ۲۶۰ تریلیون دلار، ۲۴۱ هزار کشته، و چندین میلیون آواره، نه تنها «تروریسم» را از بین نبرد، که با معامله و سازش با «تروریست‌ها»، زمینه‌ی عروج مجدد حاکمیت جهانی «طالب‌ها» بر افغانستان را فراهم آورد؛ و بر نزول سیطره‌ی ایالات متحده آمریکا مُر تأیید زد! هم‌زمان، برآمد اقتصادی - سیاسی چین و تجدید قدرت نظامی روسیه، موازنه‌ی قدرت بین‌المللی را برهم زد.



## جهان بشری و آستانه

### بربریت ...

در این سال‌های متاخر، و به ویژه پس از بحران بزرگ مالی ۲۰۰۸، چین به مثابه کارخانه‌ی بزرگ سرمایه‌داری جهانی، بی‌وقفه برای اقتصادهای پیش‌رفته‌ی غربی، و اکثری از اقتصادهای سرمایه‌داری در گوشه و کنار جهان، همه‌گونه محصولات و ابزار و آلات واسطه‌ای مورد نیاز صنایع را، با قیمت‌های ارزان، تولید کرده است. به همین سبب، سهم اقتصاد چین در تولید ناخالص داخلی جهان از چهار درصد در ۲۰۰۳ به هفده درصد در ۲۰۱۹ رسیده است. به باور بسیاری از تحلیل‌گران اقتصادی، از جمله استراتژیست‌های اقتصادی موسسه‌ی بین‌المللی «بلومبرگ»، در ادامه‌ی سیر تاکتونی اقتصاد چین، این کشور تا سال ۲۰۳۵ بر جایگاه بزرگ‌ترین اقتصاد جهان تکیه خواهد زد.

اقتصاد، مهم‌ترین اولویت چین در سیاست بین‌المللی است. و کلان طرح اقتصادی «یک کمربند و یک جاده»، که برای سرمایه‌گذاری در زیربنای اقتصادی بیش از شصت و پنج کشور جهان، به منظور توسعه‌ی دو مسیر تجاری «کمربند اقتصادی راه ابریشم» و «راه ابریشم دریایی»، جهت انباشت و ارزش‌افزایی فزاینده‌ی سرمایه‌های چینی طراحی و کاربری شده است، بر اهمیت جهانی اقتصاد سرمایه‌داری چین بیش از پیش خواهد افزود. این کلان طرح اقتصادی، که با هزینه‌ای معادل ۱۳۰۰ میلیارد دلار جهت ساخت هزاران کیلومتر جاده، راه آهن و مسیرهای هوایی و دریایی در نظر گرفته شده است، بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا و اروپا، و در حدود چهار و نیم میلیارد جمعیت جهان، را به هم متصل می‌کند و تجارت جهانی را به شدت تحت تاثیر اقتصاد چین می‌گیرد.

روسیه نیز هر چند طی دهه‌ی نخست قرن حاضر توانسته است بر توان اقتصادی خود بیافزاید و تا اندازه‌ای قدرت اقتصادی خود را نیز بازسازی و احیا نماید، اما، در قیاس

با چین و ایالات متحده آمریکا از چنان توان اقتصادی بهره‌مند نیست، که قادر به رقابت با آن‌ها در این حوزه باشد. نقطه‌ی قوت روسیه در معادلات بین‌المللی، توان نظامی خیره‌کننده‌ی آن است، که حضور آن به مثابه یک قدرت جهانی را در توازن قوای بین‌المللی ممکن می‌سازد. روسیه پس از ایالات متحده آمریکا، دومین قدرت برتر نظامی جهان سرمایه‌داری است. در حوزه‌ی اقتصادی، اتحاد استراتژیک با چین به کمک روسیه می‌آید و توان اقتصادی آن را افزایش می‌دهد. و از حیث چین، اتحاد با روسیه، قدرت رقابت این کشور در رویارویی با ایالات متحده آمریکا و متحدین اروپایی آن را افزایش می‌دهد و به شدت مورد نیاز است.

جهان چندقطبی، به جهانی آشفته و مملو از مُنازعه، به صحنه‌ی جنگ‌های محلی و منطقه‌ای، به میدان عروج دسته‌جات فاشیستی و نئونازیستی در غرب و نیروهای آدم‌گش اسلامی در خاورمیانه و آفریقا، بدل گشته است. در چنین جهان پُر تلاطمی، بحران بزرگ مالی سال ۲۰۰۸ ضربه‌ای هولناک بر پیکر سرمایه‌داری جهانی وارد آورد؛ اندکی بعد، بحرانی که از ماه‌های پایانی سال ۲۰۱۸ در گرفت، بر تنگناهای این اقتصاد افزود؛ و سپس، پاندومی کرونا، دیوارهای بُن‌بست اقتصادی را تنگ‌تر کرد و ارزش‌افزایی و انباشت سرمایه را کاهش داد. بحران اقتصادی را چاره‌ای می‌بایست کرد! جامعه‌ی سرمایه‌داری بر مبنای سودآوری و ارزش‌افزایی سرمایه شکل گرفته است. و بحران اقتصادی، روند متعارف هستی و کارکرد آن را به مُحاق می‌برد. مُنازعات بلوک‌های سرمایه‌داری، به ویژه، در چنین شرایط حاد می‌شوند و آن‌گاه که از پیش‌برد راه کارهای سیاسی در کسب مناطق نفوذ و قدرت اقتصادی - سیاسی بیش‌تر عاجز می‌مانند، به حربه‌ی جنگ نیز دست می‌یازند.

### جهان بشری و آستانه‌ی بربریت یا سوسیالیسم

منازعه‌ی بلوک‌های سرمایه‌داری جهان، بر متن آن‌چه توصیف شد، نه تنها در آینده نیز تداوم خواهد داشت، که

گام به گام بر حدت آن هم افزوده خواهد گشت. هر یک از این بلوک‌های سرمایه‌داری، بود و بقای خود به مثابه یک قدرت جهانی در توازن قوای بین‌المللی را در گسترش بیش از پیش حوزه‌ی نفوذ خویش، به زیان بلوک‌های رقیب، می‌پندارند. و این واقعیت بدیع نظام حاکم، دروازه‌ی جنگ را - هم‌راه با تمامی آن مصایبی که هستی جامعه‌ی بشری را به مرز نیستی کشانده است - می‌گشاید.

جامعه‌ی بشری، و به ویژه طبقه‌ی کارگر آن، روزهایی پُر مخاطره و پُر تلاطم را پیش رو دارند؛ روزهایی که می‌تواند آینده‌ی جامعه‌ی بشری را برای نسل‌ها رقم زند؛ روزهایی با این تعینات:

### - تشدید مُنازعات بلوک‌های سرمایه‌داری:

توازن قوای درهم پاشیده‌ی جهان سرمایه‌داری، در متن بحران اقتصادی، به شدت یابی بی‌سابقه‌ی رقابت دولت‌ها و بلوک‌های سرمایه‌داری جهانی خواهد انجامید؛ و جهان سرمایه‌داری را با آشفتگی، جنگ‌های منطقه‌ای و، حتا، سراسری و نیز به کارگیری بیش‌تر جنگ‌های سایبری و چه بسا هسته‌ای مواجه خواهد کرد.

در این شرایط، قدرت بلامنازع ایالات متحده آمریکا، که قبل از این هم به سیر قهقراپی افتاده بود، بیش از پیش اُفول خواهد کرد. چین که با رشد اقتصادی کم‌نظیر خود در سال‌های اخیر، برتری ایالات متحده آمریکا را به چالش گرفته است، با چشم‌انداز پیش‌رفت کلان طرح اقتصادی «یک کمربند و یک جاده» هم‌چنان بر قدرت اقتصادی خود خواهد افزود. این وضعیت، بی‌تردید، به رویاروی حادتر این دو قدرت بزرگ جهانی مُنجر شده و جهان سرمایه‌داری را با درگیری و تنش اقتصادی - سیاسی، و چه بسا نظامی، مواجه خواهد ساخت. اتحادیه‌ی اروپا توان رقابت جدی با این دو بلوک سرمایه‌داری جهانی را ندارد و جایگاه آن در مُنازعات جهانی بیش‌تر در حاشیه‌ی ادامه در صفحه ۲۱

## از پیدایش ستم بر زنان تا جنبش‌های فمینیستی در جهان

رحمانی پیکارجو

منتقل کردند. تشخیص نسب از طریق خط زن، و حق توارث از طریق مادر، منسوخ شده و تبار مرد و حق توارث از طریق پدر برقرار گشت. در مورد اینکه این انقلاب چگونه و در چه زمانی در میان مردمان متمدن انجام گرفت، چیزی نمی‌دانیم. این امر کلا در عصرهای ماقبل تاریخ انجام گرفته است و اینکه این انقلاب انجام گرفته است؛ از بقایای وافر حق مادری که به خصوص توسط باکوفن جمع‌آوری شده است، ثابت می‌شود.... برافتادن حق مادری، شکست جهانی-تاریخی جنس مؤنث بود. مرد فرمانروایی خانه را نیز به دست آورد؛ زن تنزل مقام یافت، برده شد، بنده شهوت مرد، و ابزاری صرف برای تولید فرزندان.

انگلس سپس زمینه‌های پیدایش و گسترش خانواده تک همسر و یا به عبارت دقیقتر خانواده تک شوهر را مورد بررسی قرار داده می‌نویسد:

... { خانواده تک همسر } از دوران گذار از مرحله میانی به مرحله بالایی بربریت، از خانواده یارگیر نشأت گرفت، و پیروزی نهایی آن یکی از نشانه‌های آغاز عصر تمدن است. این شکل از خانواده متکی بر تفوق مرد است؛ هدف آشکار آن تولید فرزندان با ابویّت مسلّم است، این ابویّت، برای اینکه فرزندان در زمان لازم بتوانند ثروت پدرشان را به مثابه ورثه طبیعی او به ارث ببرند ضروری است ... این شکل خانواده را به شدیدترین وضعی در میان یونانیان مشاهده می‌کنیم ... به مرور ایام، این خانواده آنتی نمونه‌یی شد که بر مبنای آن نه تنها سایر ایونی‌ها، بلکه همچنین یونانیان سرزمین اصلی و مستعمرات هم مناسبات خانه گی خود را بنا نهادند ... یکتا همسری به هیچ وجه ثمره عشق جنسی فردی نبود و به آن مطلقا کاری نداشت، زیرا ازدواج مانند همیشه ازدواج مصلحتی بود. این اولین شکل خانواده است که نه بر شرایط طبیعی، بلکه بر شرایط اقتصادی مبتنی بود - یعنی بر غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی اولیه که به طور طبیعی به وجود آمده بود. فرمانروایی مرد در خانواده، تولید فرزندان که می‌توانستند تنها متعلق به او بوده و ورثه ثروت او

طرق قدیمی تهیه غذا به فراموشی سپرده شدند. شکار که زمانی یک ضرورت بود، اکنون به صورت یک تفنن در آمد.... اما این ثروت نوین متعلق به چه کسی بود؟ بدون هیچگونه تردیدی در ابتدا به تیره تعلق داشت.... این نکته نیز مسلّم است که .... در آستانه تاریخ در همه جا گله‌ها - دقیقاً مانند محصولات هنری بربریت، ابزار فلزی، آلات تجملی و بالأخره گله بشری، یعنی برده گان - به صورت مایملک مجزای رؤسای خانواده بودند.... چنین ثروتهایی، هنگامی که به ملک خصوصی خانواده‌ها مبدل شده و به سرعت افزایش یافتند، ضربه‌یی نیرومند بر جامعه‌یی که بر پایه ازدواج یارگیری و تیره حق مادری قرار داشت، وارد آوردند. ازدواج یارگیری عنصری نوین در خانواده وارد کرده بود. در کنار مادر حقیقی، پدر حقیقی معتبر را قرار داده بود - پدری که محتملاً از بسیاری از "پدرهای" امروزی معتبرتر بود.... به این طریق بر مبنای رسم جامعه در آن زمان، مرد صاحب منابع جدید غذا - یعنی احشام - و پس از ابزار کار جدید - یعنی برده گان - بود. ولی بر مبنای رسوم همان جامعه فرزندان او نمی‌توانستند از او ارث ببرند.... بنابراین هنگام مرگ گله‌دار، گله او اول از همه به برادران و خواهرانش و فرزندان خواهرانش، یا به اخلاف خواهران مادرش می‌رسید. اما فرزندان خود او از ارث محروم بودند.... به این طریق ازدیاد ثروت، از یک جانب به مرد موضعی برتر از زن در خانواده می‌داد، و از جانب دیگر انگیزه‌یی برای استفاده از این موضع مستحکم شده به مرد می‌داد تا ترتیب سنتی توارث را به نفع فرزندان خود عوض کند. اما این امر، تا زمانی که نسب بر مبنای حق مادری بود، غیر ممکن بود. از این رو این ترتیب باید منسوخ می‌شد و منسوخ هم شد؛ و انجام آن به اندازه‌یی که امروز به نظر می‌رسد مشکل نبود. زیرا این انقلاب - که از تعیین کننده‌ترین انقلابهایی بود که بشریت به خود دیده است - متعرض حتی یک عضو زنده تیره هم نمی‌شد. تمام اعضاء می‌توانستند همان چیزی که در گذشته بودند، باقی بمانند. یک تصمیم ساده کافی بود که طبق آن در آینده اخلاف اعضاء مذکر در تیره باقی بمانند، ولی اخلاف اعضاء مؤنث از تیره خارج شده و به تیره پدری خود

پدیده شوم فرودست بودن زنان و مجاز شمردن و توجیه ستم بر آنان و نابرابری آنان با مردان برخلاف تصور برخی از به اصطلاح زیست‌شناسان و پژوهشگران مجیزگویی نظام مردسالار حاکم بر جهان در ساخت بیولوژیک و فطرت طبیعی آنان نه بلکه در چگونگی پیوند های اجتماعی بی‌نهفته است که در طول تاریخ میان انسان‌ها برقرار و پابرجا بوده و هنوز هم ادامه دارد. در پیوند با زمینه‌های تاریخی پیدایش ستم بر زنان بهترین و منطقی‌ترین استدلالی که تا اکنون ارائه شده است، استدلالی هست که فریدریک انگلس در کتاب شهرخویش « منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت » بر مبنای بررسی‌های مو شگافانه لویس هنری مورگان مردم شناس پر آوازه آمریکایی و نویسنده کتاب «جامعه باستان»، ضمن بر شمردن و بررسی انواع ازدواج‌ها و خانواده‌های بشری از کهن‌ترین زمانه‌های زیست باهمی افراد بشر تا عصر حاضر ( خانواده های همخون، پونا لویی، یارگیر و یکتاهمسر) در فصل دوم کتاب به تفصیل صحبت نموده و ستم بر زنان را یکی از ره آورد های شوم و نامیمون عصر تمدن قلمداد می‌نماید که در این جا به منظور باز شدن معمای علل و انگیزه های افتادن زنان به دام نظام مرد سالاری و مسلط شدن مردان بر ایشان در طول تاریخ، فشرده‌یی از آن را پیش کش خواننده گان عزیز می‌نمایم و از آنجا که به منظور روشن شدن هر چه بیشتر این معما خود را ناگزیر به گزارش بخش های بیشتری از این استدلال می‌انگارم از خواننده گان گرامی بابت طویل بودن آن پیشا پیش پوزش می‌خواهم. انگلس در فرجامین بخش معرفی خانواده یارگیر پیرامون فراهم شدن زمینه های پیدایش خانواده یکتا همسر می‌نویسد: اهلی کردن حیوانات و دامپروری منبع ثروت غیر منتظره‌یی به وجود آورده و مناسبات اجتماعی کاملاً نوینی ایجاد کرده بود... {انسان‌ها} اکنون با گله‌های اسب، شتر، الاغ، گاو، گوسفند، بز و خوک، مایملکی پیدا کردند که فقط نیاز به سرپرستی و ساده‌ترین توجه را داشتند تا به تعداد هر چه بیشتری گسترش یابند و مواد غذایی بسیار غنی، شیر و گوشت را به دست دهند تمام

## از پیدایش ستم بر زنان...

باشند - این چیزها را یونانیان آشکارا ویی پرده به مثابه تنها هدفهای تک-همسری می شمردند. از لحاظ دیگر، ازدواج یک وبال گردن، یک وظیفه نسبت به خدایان، به دولت و به اجداد بود که می بایست ایفا می شد. در آتن قانون نه تنها ازدواج را اجباری می کرد بلکه یک حداقل وظایف زناشویی توسط فرد را هم اجباری می دانست.

به این طریق تک-همسری به هیچ وجه در تاریخ به مثابه آشتی مرد و زن، و به طریق اولی، به صورت عالی ترین شکل چنین سازش پدیدار نمی شود. بلکه برعکس به صورت انقیاد یک جنس توسط جنس دیگر، به مثابه اعلام تضاد جنسها به شدتی که تاکنون در اعصار ماقبل تاریخ سابقه نداشته است، ظاهر می شود. در یک نوشته منتشر نشده قدیمی اثر مارکس و من در سال ۱۸۴۶} منظور انگلس ایدئولوژی آلمانی بوده است که بعداً منتشر شد}، عبارت زیر را می یابیم: "اولین تقسیم کار بین مرد و زن به خاطر تولید مثل است" و امروزه می توانم اضافه کنم: اولین تناقض طبقاتی که در تاریخ به وجود می آید مقارن با تکامل تناقض بین مرد و زن در ازدواج تک-همسری است، و اولین ستم طبقاتی مقارن است با ستم جنس مذکر بر مؤنث. تک-همسری یک پیشرفت عظیم تاریخی بود، ولی در عین حال، همراه با برده داری و ثروت خصوصی، عصری را آغاز کرد که تا امروز ادامه دارد، و در آن هر پیشرفتی در عین حال یک پسرفت نسبی است؛ که در آن رفاه و تکامل یک گروه به قیمت بدبختی و سرکوب گروهی دیگر به دست می آید. تک-همسری شکل یاخته یی جامعه متمدن است، شکلی که در آن می توانیم ماهیت تناقضات و تضادهایی را که بعداً در جامعه به طور کلی رشد می کنند، مورد مطالعه قرار دهیم.

مورگان و انگلس تک همسری و برقراری رابطه جنسی خارج از ازدواج (هتاریسم و زنا) را همزاد و دوقولوی همدیگر می دانند، چنانکه انگلس در پیوند به این پدیده می نگارد:

..... به این طریق میراثی که از ازدواج گروهی برای تمدن به جا ماند دو جانبه است، درست مانند همه چیزهایی که توسط تمدن به وجود می آید، دو جانبه، دو لبه، متضاد و متناقض: از یک طرف تک-همسری، از سوی دیگر هتاریسم، و منجمله افراطی ترین آن

فحشاء. هتاریسم همانقدر یک نهاد اجتماعی است که هر نهادی دیگر؛ عبارت است از تداوم آزادی جنسی کهن به سود مردان. هتاریسم گرچه در سخن محکوم می شود ولی در حقیقت نه تنها تحمل می شود بلکه با لذت تمام، به خصوص توسط طبقات حاکم، صورت می گیرد. ولی در واقع این محکومیت به هیچ وجه شامل مردانی که به آن اقدام می کنند نمی شود و فقط شامل زنان می گردد؛ آنها تکفیر شده و طرد می شوند تا به این وسیله یکبار دیگر سلطه مطلق جنس مذکر بر جنس مؤنث به مثابه قانون بنیادی جامعه اعلام گردد...

فریدریک انگلس در این زمینه گفتنی های نغز و جذاب دیگری نیز دارد مگر به منظور جلوگیری از به درازا کشیده شدن سخن، به همین قدر بسنده نموده خواننده گان محترم را به مراجعه به خود او و مطالعه اثر جاودانش « منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت » فرامی خوانم.

و اما در مورد این که چگونه می توان توجه را از تمرکز به یک روز به نام روز زن به یک جنبش دینامیک و به یک مبارزه یومیه تعمیم داد؟ باید گفت که از بیشتر از صد سال بدینسو دو جنبش موازی باهم که عبارتند از مارکسیسم و فمینیسم، با استراتیجی های نه چندان ناهمگون مگر با روی کردها و تاکتیک های ناهمگون و جدا از هم علیه پدیده شوم ستم بر زنان مبارزه نموده و در صدد اند تا برابری زن و مرد را در جهان تامین نمایند. به این شرح که فمینیسم با طیف ها و گونه های رنگارنگ خویش مشکل اساسی را در چه گونه گی برخورد مردان با زنان و مارکسیسم در چه گونه گی روابط و مناسبات اقتصادی و هژمونی ها و گفتنمان های مسلط و برخاسته از متن نظام حاکم بر کل جامعه می بینند. فمینیست ها در مجموع به این باورند که یگانه راه غلبه بر مردسالاری و برانداختن ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یی که زمینه ساز مناسبات مردسالارانه شده است همانا اتحاد و مبارزه مشترک همه زنان با چشم پوشی از پیوندهای طبقاتی شان در برابر همه مردان با صرف نظر از تعلقات طبقاتی شان می باشد.

مگر مارکسیست ها به تاسی از خط فکری و جهان بینی عام خویش که مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی بوده و بر پاشنه لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و کارمزدی می چرخد مشکل اساسی را در تضادها و تنش های طبقاتی درون جامعه می بینند نه در خوش خویی و بد خویی

مردان در برابر زنان، و ناگفته پیداست که هریک از این جنبشها دست آورد های قابل ملاحظه یی نیز داشته اند.

چنان که در جوامع طبقاتی گذشته، مانند برده داری و فئودالیسم، زنان چیزی بیشتر از لوازم مورد نیاز و ممتلكات مردان به حساب نمی آمدند اما توسعه سرمایه داری این نظم را از پایه لرزاند. شعارهای آزادی، برابری و حقوق بشر دقیقاً اندیشه ها و آرزوهای میلیون ها زن در سرتاسر جهان را بیان می کردند. آنچه به نام نهضت زنان می شناسیم اساساً «جنبش زنان بورژوا» بود. در آغاز ایشان کوشیدند از راه دسترسی به آموزش و تحصیلات به رهایی کامل اجتماعی و اقتصادی برسند. یکی از نماینده گان نام آور انقلاب کبیر فرانسه، اولمپ دوگوژ بود. او با تدوین «اعلامیه حقوق زنان و شهروندان زن» اعلامیه مصوب حقوق بشر را زیر سوال برد و تا زنده بود به خاطر تحقق بخشیدن آن شجاعانه رزمید و نظام بورژوایی را به چالش کشید تا آن که در ۱۷۹۳ زندانی و اعدام شد.

از زمان اندیشمندان بزرگ سوسیالیسم تخیلی اوایل قرن نوزدهم یعنی سن سیمون، فوریه و رابرت اوون، سوسیالیست ها تأکید بر آن داشته اند که هدف نهایی آنان را رهایی بشریت در مجموع یعنی براندازی ستم طبقاتی و ستم جنسی و هر نوع دیگری از ستم تشکیل می دهد. مارکس و انگلس با گسترش مفهوم مادی تاریخ توانستند نشان دهند که تنها مبارزه طبقاتی است که می تواند به سوسیالیسم و رهایی بشریت که زنان نیمی از آن را تشکیل می دهند بینجامد. آنچه امروز به نام فمینیسم شناخته می شود برخاسته از گرایشهای گوناگونی هست که هر کدام خاستگاه ها، انگیزه و راه حل های پیشنهادی منحصر به خود را دارا می باشند؛ که در این جا من به گونه یی بسیار فشرده و گذرا به آن می پردازیم:

### ۱- رادیکال فمینیسم

این گروه ستم بر زنان را با نگاهی می نگرند که دارد درواری نژاد، فرهنگ و طبقه اجتماعی بالای همه زنان اعمال می شود. این جنبش خواهان تغییرات اجتماعی به صورت انقلابی آن است. دغدغه اصلی ایشان این است که

## از پیدایش ستم بر زنان...

چرا زنان و مردان باید نقش‌هایی مطابق با جنسیت شان را بپذیرند؟ ایشان تلاش می‌ورزند تا بین رفتار زیست‌شناختی و رفتار فرهنگی فاصله‌ی ایجاد کنند تا زنان و مردان بتوانند از بند نقش‌های محدودکننده‌ی تحمیلی، معمول و متعارفشان آزاد شوند.

### ۲- لیبرال فمینیسم

لیبرال فمینیستها به تأسی از آراء جان لاک پدر لیبرالیسم کلاسیک و جان استوارت میل فیلسوف اقتصاد دان آزادی‌خواه و پر آوازه‌ی انگلیس می‌خواهند در درون ساختار اصلی و در مسیر تعیین‌شده‌ی جامعه به گونه‌ی مسالمت‌آمیز از یک سوزن را با آن ساختارها هماهنگ سا زند و از سوی دیگر ساختارهای ناهنجار جامعه را بدون برهم زدن نظم اجتماعی اصلاح و مرمت نمایند.

### ۳- آمازون فمینیسم

آمازون فمینیست‌ها زنان را به گونه‌ی آرمانی و ایدئالی در چهره‌ی زنان قهرمان اسطوره‌های یونان باستان می‌نگرند و به این باورند که از نگاه توانایی‌های بالقوه هیچ فرقی میان مرد و زن وجود ندارد، لذا آنان تبعیضات جنسیتی علیه زنان را مردود می‌شمارند و خواهان آنند که در تقسیم وظایف و شغل‌ها باید تفاوت میان مرد و زن از میان برداشته شود.

### ۴- فمینیسم فرهنگی

فمینیست‌های فرهنگی با پذیرش تفاوت میان زنان و مردان به این باورند که در بسا از موارد زنان نسبت به مردان از ویژه‌گی‌های والا و برتری برخوردارند و باید برایشان فرصت داده شود تا آن برتری‌ها را در عمل پیاده نمایند، به گونه‌ی مثال چون زنان نسبت به مردان مهربانتر هستند، هرگاه اکثریت رهبران و فرمانروایان جهان را زنان تشکیل دهند جنگها و منازعات کمتری در جهان به وقوع خواهد پیوست

### ۵- ایکوفمینیسم یا فمینیسم زیست محیطی

این دسته از فمینیست‌ها بر علیه نظام پدرسالاری حاکم بر جهان که به تازه‌گی از حدود کمتر از ده هزار سال بدینسود نتیجه‌ی پیروزی مردان در اهلی‌سازی حیوانات و تفوق شان در مهار ساختن طبیعت و

دسترسی به ثروت و قدرت و بالتالی تسلط بر زنان و کودکان برقرار گردیده است می‌رزمند.

### ۶- فمینیسم اعتدالی

این گرایش ویژه‌ی دخترخانها و بانوان جوانی هست که دست‌آوردهایی که مادران و مادر بزرگان‌شان در نتیجه‌ی مبارزات خسته‌گی نا پذیرشان به آن دست یافته‌اند برایشان بدیهی جلوه می‌نماید و به این باورند که دیگر نیازی به فمینیست بودن وجود ندارد، مگر تجربه‌ی نشان داده است که هرگاه یکی از حقوق انسانی و به خصوص حقوق زنانه تا اکنون به دست آمده آنان عملاً و عمداً صلب گردد ایشان فمینیست تر ازهر فمینیستی با چنگ و دندان از آن به دفاع برمی‌خیزند. به گونه‌ی مثال می‌توان تظاهرات و مبارزات فداکارانه‌ی دختران و بانوان جوان کشور را در این راستا یاد آورنده که به خاطر اعاده‌ی حقوق و آزادی‌های نسبی‌ی که طی دوده‌ی اخیر نصیب شان شده بود و طالبان آنرا با درنده‌ی خویی و خشونت تمام از آنان سلب نموده‌اند، فداکارانه به جاده‌ها برآمده و دلیرانه می‌رزمند.

### ۷- فمینیسم مادیرگرا و یا خودکفایی

این دسته از فمینیست‌ها سعی بر آن دارند تا با فراهم‌آوری شرایط لازم مادی و اقتصادی و زمینه‌های خود بسنده‌گی برای بانوان نظیر گماشتن آنان به کار در خارج از منزل، بارمسئولیت‌های خانه‌گی آنان مانند آشپزی و لباس شویی و بچه‌داری را تخفیف داده آنان را به خود بسنده‌گی و استقلالیت مادی و خودارادیت اجتماعی برسانند.

### ۸- فمینیسم گروه ملی زنان

این فمینیست‌ها خواهان برخورداری با نوان در تمام امور و زمینه‌های زنده‌گی از امتیازات ویژه‌ی بی‌شمول پرداختن و تخصص‌یابی در کارهای ویژه‌ی مردان و ممانعت مردان از پرداختن به کارهای ویژه‌ی زنان هستند، به دلیل این که مردان به قدر کافی در اجتماع از امتیازهای ویژه برخوردار هستند.

### ۹- فمی نازی و یا فمینیسم نسل برانداز

مخالفین فمینیست‌ها ابتدا این نام را برای فمینیست‌هایی به کار می‌بردند که خواهان برداشته شدن قیودات سقط جنین و آسان‌سازی شرایط و زمینه‌های

آن بودند و بعدها فمینیست‌ستیزان افراطی آن را برای همه فمینیست‌ها به کار بردند، منظور از کاربرد این نام آن است که گویا فمینیست‌ها مانند نازی‌ها می‌خواهند با همه گانی ساختن سقط جنین نسل بشر را یکسره نابود سازند.

### ۱۰- جدایی خواهان

ایشان فمینیست‌هایی‌اند که به منظور بلند بردن آگاهی‌ها، توانایی‌ها، شگوفایی استعدادها و رشد شخصیت زنان گردهم آیی‌ها و پروژه‌های ویژه‌ی را در غیاب مردان برای آنان سازمان دهی و برگزار می‌نمایند.

بعضی‌ها به ناحق این دسته از فمینیست‌ها را زنان همجنس‌گرا تلقی می‌نمایند، در حالی که این تصور که گویا همه فمینیست‌های جدایی‌خواه همجنس‌گرا و همه زنان همجنس‌گرا جدایی‌خواه هستند منطقی نادرست و نا به جاست.

### ۱۱- پاپ فمینیسم

آنانی که این اسم بی‌مسما را به کار می‌برند منظورشان این است که گویا فمینیست‌ها همه یکسره از مردان متفرند و زن‌ها را می‌ستایند که البته یک چنین تفکر و تسمیه‌ی از ریشه نادرست و ناپیوسته است.

### ۱۲- فمینیسم فردگرا

این گروه از فمینیست‌ها شیفته‌ی فلسفه‌های فردگرایی و اصالت آزادی فردی بوده و خواهان تأمین و تضمین حقوق و آزادی‌های فردی آحاد جامعه و عدم وابسته‌گی آنان و برچیده شدن انحصارگرایی گسترده‌ی مردان و در مجموع خواهان زدودن همه موانعی هستند که مردان و زنان به علت جنسیتشان به آن روبرو‌اند.

### ۱۳- فمینیسم چپ اسلام‌گرا

فمینیست‌های چپ پوپولیست یا چپ‌های اسلام‌گرا، و یا چپ‌های بورژوا - ناسیونالیست که بیشترشان سابقه‌ی عضویت در حزب دموکراتیک خلق و فراکسیون «پرچم» و همچنان عضویت در حلقه‌های مختلف

## جهان بشری و آستانه

### بربریت

قدرت برتر ایالات متحده آمریکا متعین می‌شود. افزون بر این‌ها، اتحادیه در شرایط بحران اقتصادی، نتوانست به ایتالیا و اسپانیا، که در این بحران غرق شده بودند، کمک موثری را سازمان دهد؛ امری که، به نوبه‌ی خود، به شکاف‌های درونی اتحادیه و بی‌اعتمادی به هم‌گونی و قدرت موثر آن بیش از پیش دامن زده است. علاوه بر این‌ها، جدایی بریتانیا از این اتحادیه نیز قدرت آن را رو به نزول برده است. روسیه به یمن قدرت نظامی و تسلیحات هسته‌ای عظیم خود، و در اتحاد استراتژیک با چین، هم‌چنان در منازعات جهانی حضور خواهد داشت. جنگ در اوکراین، اگر به پیروزی بیانجامد، بر اهمیت روسیه در توازن قوای بین‌المللی به مراتب خواهد افزود.

در عین حال، به هم خوردن توازن قوای بین‌المللی، و تشدید رقابت بلوک‌ها و دولت‌های سرمایه‌داری، تأثیر بلاواسطه‌ای بر دولت‌های سرمایه‌داری مَرْتَجِع و مُتَّحِد آن‌ها در گوشه و کنار جهان خواهد گذاشت و به رقابت و عداوت در بین آن‌ها هم دامن خواهد زد. این دولت‌ها، که از پیش هم با طوفان تلاطم‌های سیاسی-اجتماعی-اقتصادی مواجه بودند، در برابر مبارزات کارگران و مردمان محروم و فرودست این جوامع، به ناگزیر، به اختناق و سرکوب خونین حداکثری روی خواهند آورد. یک نتیجه‌ی مُخَرَب و بلاواسطه‌ی این وضعیت، برآمد بیش از پیش نیروهای آدم‌کش اسلامی در خاورمیانه و آفریقا خواهد بود.

### – طبقه‌ی کارگر و تحولات سرمایه‌داری:

تحولات سرمایه‌داری، بحران اقتصادی، نیاز به تأمین انباشت سرمایه و... همه‌گاه، به موخس‌ترین تشبثات نظام حاکم در قبال طبقه‌ی کارگر میدان داده است. بحران اقتصادی موجود صدمات جدی‌یی بر سرمایه‌داری وارد آورده و این نظام منحوس برای

بازسازی و احیای خود، چاره‌ای جز آن که نقاب «دموکراسی» از چهره بردارد و روی واقعی خود، روی پلید و کریه خود، را بیش از پیش آشکار کند، نخواهد داشت.

تعدیات فزاینده‌ی سرمایه‌داری به کار و معیشت طبقه‌ی کارگر، به طور منطقی، به پُر دامنه‌ترین اعتراضات و اعتصابات کارگری در گوشه و کنار جهان علیه آن خواهد انجامید. این‌جا، هستی اجتماعی طبقه و سرنوشت آن رقم می‌خورد. کارگران، حتا ناباورترین و خام‌خیال‌ترین آن‌ها، به تدریج در خواهند یافت زنده‌گی مشقت‌بار آن‌ها – با تداوم بود و بقای سرمایه‌داری – جز رنگ تیره‌ی شوربختی، رنگ دیگری نخواهد دید. این وضعیت، گرایش رفرمیستی درون طبقه‌ی کارگر جهانی و اتحادیه‌های کارگری آن را در دوراهی یک انتخاب سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده قرار می‌دهد: یا در برابر تعدیات توحش‌بار سرمایه‌داری به کار و معیشت کارگران، و تحت فشار بدنه‌ی خود، به ناچار به مبارزه و مقاومت روی خواهند آورد؛ امری که با توجه به درهم آمیختگی آن‌ها با نظم سرمایه، دور از انتظار و واقع‌بینی است؛ و یا بیش از پیش به مُجری سیاست‌های سرمایه‌داری در درون طبقه‌ی کارگر، و مانعی در راه مبارزات ضد سرمایه‌داری کارگران، بدل خواهند شد؛ امری که به دوری و انزجار بیش‌تر کارگران از این اتحادیه‌ها خواهد انجامید و فروپاشی مفتضحانه‌ی آن‌ها را رقم خواهد زد.

### – عروج بیش‌تر ناسیونالیسم و نژادپرستی:

یک مشخصه‌ی جهان سرمایه‌داری در دهه‌های اخیر، عروج جریان‌های ناسیونالیست و نژادپرست بوده است. با بحران بزرگ مالی ۲۰۰۸ – و در متن بی‌کاری فزاینده، بُن‌بست پارلمانتاریسم، ناکارآمدی احزاب سنتی، و... این روند به مراتب فزونی خواهد یافت. این گونه‌ی جریان‌ها، با طرح شعارهای پوپولیستی و تحریک احساسات ناسیونالیستی جامعه پیرامون مصایب اقتصادی-اجتماعی موجود، و مسبب قلمداد کردن جمعیت مهاجر، بر امواج نارضایتی جامعه سوار خواهند شد، و معادلات سیاسی جاری جامعه را به سود خود برهم خواهند زد. شدت

مصایب اقتصادی-اجتماعی در شرایط حاضر، و احتمال مهاجرت گسترده‌ی مردمان محروم و فرودست و جنگ‌زده‌ی جهان به سوی «شمال»، پتانسیل فعالیت و تأثیرگذاری این جریان‌ها در حوزه‌ی سیاسی را بیش از پیش افزایش خواهد داد و میدان فعالیت خشن‌تر و وحشیانه‌تر آن‌ها را باز خواهد کرد. نظام حاکم نه تنها با آزادی فعالیت این جریان‌ها مخالفتی ندارد، که با حمایت‌های آشکار و پنهان از آن‌ها، بخشی از سیاست‌های رذیلانه‌ی خود – در سرکوب سازمان‌های رادیکال کارگری، کمونیست‌ها، مهاجرین، فعالین سیاسی مخالف و معترض، جنبش ضدجنگ و حفظ محیط زیست، و... – را از کانال این جریان‌ها پیش خواهد برد.

رُزَا لوکزامبورگ، سیر تحولات سرمایه‌داری را به درست تحلیل کرده بود! جامعه‌ی بشری، به واقع، در آستانه‌ی بربریت یا سوسیالیسم ایستاده است! روزهای پُر مخاطره و پُر تلاطم ما در راه است. روزهایی که از یک‌سو، میدان فراخ مبارزه‌ی طبقاتی علیه تعدیات موخس سرمایه‌داری را فراروی طبقه‌ی کارگر و به ویژه فعالین کمونیست و رادیکال آن می‌گشاید؛ و از سوی دیگر، اما، سرمایه‌داری به اعتبار وجود رفرمیسم درون طبقه، که هم‌بستگی و اتحاد درونی طبقه را با شکاف مواجه می‌سازد، و با به کارگیری دسته‌جات آدم‌کش اسلامی و نیروهای فاشیستی و نئونازیستی، و با خشن‌ترین شیوه‌های سرکوب و اختناق، می‌کوشد روند شکل‌گیری و تکوین و گسترش دور جدید مبارزه‌ی طبقاتی کارگران علیه خود را سد کرده و خفه نماید. راه سومی نیست! یا برانداختن نظام حاکم یا ادامه‌ی توحش دهشت‌زای سرمایه‌داری علیه هست و نیست جامعه‌ی بشری! بربریت یا سوسیالیسم!

پنجم مارس ۲۰۲۲



# متن پیاده شده سخنرانی یونس سلطانی به مناسبت تجلیل از اول می روز جهانی کارگر

با سلام و عرض صمیمانه ترین تبریکات به مناسبت روز همبسته گی جهانی طبقه کارگر به همه رفقا و دوستان برابری طلب و آزادی خواه.

به مناسبت اول می میخواهم حول یکی از ابزارهای عمده بی که سرمایه داری از آغاز رشدش با استفاده گسترده و مستمر از آن، تا به حال توانسته است زمینه ایجاد هویت های ثانوی را برای بخش اعظمی از انسان ها که شامل فرودستان جامعه می شوند، ایجاد کرده و با استفاده از آن، افرادی را که علی الرغم داشتن منافع متضاد طبقاتی با سرمایه داری، بر ضد منافع آنها و بر له خواسته ها و نیاز منافع خود شان استفاده نماید.

این پدیده زشت، تقسیم انسان ها بر مبنای تعلقات نژادی، ملی، سمتی و زبانی است. پدیده هایی که همه سیال و در حال تغییر بوده و بر اقتضای منافع سرمایه داری و در مقاطع مختلف کاربرد و مفهوم می یابند.

کاربرد ناسیونالیسم را که عمدتاً فرودست ترین طبقات اجتماعی را آماج قرار می دهد، در برخورد های غیر انسانی دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران در قبال کارگران و پناهجویانی افغانستانی در طول سالیان متمادی و مخصوصاً از زمانی که همزاد و شریک آنها طالبان در افغانستان مسلط گردانیده شدند، تجربه کرده ایم. جنایت کاران جمهوری اسلامی ایران که علی الرغم مخالفت های تاکتیکی با آمریکا، از جمله کشور هایی است که طالبان را هم از نظر سیاسی، نظامی و اقتصادی حمایت و تمویل کرده اند.

دولت جنایتکار جمهوری اسلامی علاوه بر استثمار شدید نیروی کار ارزان کارگران مهاجر افغانستانی که هیچ امکانی جزء فروش نیروی کار شان برای زیستن در ایران نداشته و در عین زمان از دسترسی به امکانات ابتدایی چون درمان، داشتن کارت بانکی، داشتن گواهی نامه راننده گی، امکان رفتن کودکان شان به مدارس دولتی و حتی تردد آزاد محروم هستند؛ و در مواردی حتی خبازان از فروش نان به آنها منع شده اند. سران جمهوری اسلامی و سایر سرمایه داران برای

فریب کارگران بومی و پوشانیدن بی کفایتی های خود شان در پاسخ به نیاز های روز افزون شهروندان ایران، آگاهانه بیگانه ستیزی را دامن زده و با معرفی کارگران مهاجر به عنوان رقیبی برای کارگران ایران هم مسلکان فاشیست خود را در شکنجه دادن جسمی و روانی ضعیف ترین قشر جامعه که در واقع بخشی از طبقه کارگر ایران است، بسیج می نمایند. دولت جنایتکار جمهوری سرمایه داری اسلامی ایران برای این که بتواند نقش خودش را در به کار برد آپاراتاید علیه کارگران مهاجر کم رنگ تر جلوه دهد، به شهروندان عادی ایران وظیفه ژاندارم را داده و به آنها اجازه کنترل مدارک کارگران افغانستانی را می دهد.

نقش ناسیونالیسم تنها در ایجاد تقابل میان شهروندان کشور های مختلف محدود نمی گردد. مثلن در ایران جریان های ناسیونالیستی همواره در تلاش بوده اند تا در میان کارگران بر اساس تعلقات قومی شکاف ایجاد نمایند و آن ها را به فارس، کرد، ترک، بلوچ... تقسیم نمایند تا مانع وحدت طبقاتی آن ها در برابر سرمایه داران و حاکمیت اسلامی سرمایه گردند.

در افغانستان این انفکاک و تقابل حتی منجر به حذف فزیکتی کارگران به دست هم می گردد.

اما چگونه زمینه این که هویت های ثانوی بتوانند هویت طبقاتی و یونیورسال انسانهای کارگر را به حاشیه کشانیده و فرودستان جامعه را به جان هم بیاندازد فراهم می گردد؟

طبعن فقر اقتصادی و فقر فرهنگی در این زمینه نقش اساسی دارند. عامل اصلی این هر دو فقر صاحبان وسایل تولید و نماینده گان سیاسی آنها هستند.

در افغانستان در طول مدتی که این محدوده جغرافیایی افغانستان نامیده شده است، نماینده گان سیاسی طبقات حاکم پشتون در قدرت بوده اند. از آن جایی که ناسیونالیسم یک پدیده کاملن سیاسی بوده و در قدرت بودن الیت سیاسی از یک تبار الزامن منجر به درازتر شدن دسترخوان فرودستان مربوط به همان تبار نمی گردد، وضعیت فرودستان مناطق پشتون در مواردی حتی اسفناک

تر از طبقات فرودست ملیت های دیگر است. باورهای دینی، زن ستیزی، فقر، عدم دسترسی مخصوصن زنان به مراکز صحتی و در نتیجه آن مرگ و میر بیشتر مادران، تعداد بیسوادان، دشمنی با علوم مروج، سوزانیدن مکاتب، عدم امکانات تحصیل مخصوصن برای دختران، خرید و فروش نه تنها دختران که حتی زنان توسط شوهران شان و تولید مواد مخدر در این مناطق گسترده تر از مناطق دیگر است. این وضعیت شرایطی وحشتناک و استخوان سوزی را فراهم می آورد که در آن با وجود در قدرت بودن الیت سیاسی پشتون فقر و محرومیت ممتد از این مردم محروم ستم کش از زن، مرد و کودک قربانی می گیرد.

شاید بیان یک واقعیت تاریخی بخشی از دلایل ناهنجاری های بر شمرده شده فوق را روشنتر نماید. این را هم اضافه کنم با آنکه عده بی از دوستان در واقعیت آنچه که در ذیل می آید توافق دارند ولی در استنتاج از آن نظر متفاوت دارند.

پس از شورش علیه دولت شاه امان الله، که بیشتر از مناطق جنوب آغاز یافت و سرانجام شکست آن دولت و به قدرت رسیدن حبیب الله کلکانی قرار شد نادر شاه، پدر ظاهر شاه از فرانسه برای کسب مسند شاهی به افغانستان بیاید، برای این که بتواند پشتون ها را علیه حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقاء که تاجیک تبار بود بسیج نماید، از ابزار تبارگرایی استفاده کرد و از مرزهای جنوبی وارد خاک افغانستان شد. بعد از پیروزی به پاس خدمات اهالی جنوبی در جنگ علیه حبیب الله کلکانی، به هر پسری که در یک خانواده اهالی جنوبی تولد می شد، از بودجه دولت مستمری تعیین نمود. پرداخت این مستمری زمانی متوقف می شد که پسر آن خانواده به تحصیل آغاز می کرد. به این شیوه به شکل مؤثری جلو آموزش و تحصیل مردم گرفته شده و در عوض آموزش دینی در مدارس مذهبی مروج گردیده بود. امری که با تأسف تا به حال ادامه داشته و یکی از دلایل زمینه ی پا گرفتن تروریست های طالب در آن مناطق گردیده است.

## متن پیاده شده سخنرانی یونس سلطانی

فروستان ملیت های دیگر که از کسب چنین امکانات و بونوس ها محروم بودند و هیچ امکانی برای تأمین زنده گی و کسب در آمد مطمئن نداشتند، ناگزیر از بیرون شدن از مناطق شان گردیده و به شهرها که امکانات بیشتری در اختیار شان می گذاشت رو آوردند. البته رشد طبیعی سرمایه داری نیز عامل کنده شدن مردم از روستا ها و رو آوردن به شهر ها بوده است. به همین دلیل افرادی که زمین زراعتی در اختیار نداشتند و در پهلوی آن قربانی رنج مضاعف ستم ملی بودند، بیشتر به کسب تحصیل رو آوردند. یکی از مزیت های شهر نشینی امکان آشنایی با دیدگاه های متفاوت و امکان کسب تحصیل بود.

استفاده از حربه ی ناسیونالیسم تباری منحصر به رهبران قومی ملیت پشتون نبوده است. رهبران ملیت های دیگر هم با شعار رفع ستم ملی و کسب خود مختاری یا با ایجاد فیدرالیسم، در تلاش بوده اند که رقبای سیاسی شان را از مناطقی که حوزه طبیعی نفوذ شان فکر می کنند، خارج سازند. آنها نه در صدد حذف ستم ملی که در تلاش تعویض آن با ناسیونالیسم تباری خود شان هستند.

استمرار نظام سرمایه داری بر پدیده هایی چون جنگ، ستم طبقاتی، استثمار و برده گی مزدی استوار است. جنگ و رقابت میان دولت های رقیب سرمایه داری و جنگ سبب تشدید ناسیونالیسم می گردد.

بشریت در کل و مخصوصن کارگران بدون تصفیة حساب با سرمایه داری نمی تواند از نکبت های فوق الذکر رهایی یابد. مخصوصن فعالین طبقه کارگر قبل از عبور از این زاینده های بورژوازی نمی توانند به تحقق شعار ( کارگران جهان متحد شوید) برسند.

اول ماه می تأکید بر این اصل است که طبقه کارگر باید به دور از تعلقات نژادی، جغرافیایی و زبانی، مبارزه علیه کل نظام سرمایه داری را اساس و بنیاد مبارزه خود قرار دهند.

به آرزوی تحقق اتحاد کارگران جهان و تحقق آرمان کارگران!

## بحران پس از کووید-۱۹ برای زنان سریلانکا. کسانی که برای غرب پوشاک تهیه می کنند

برگردان به فارسی: پروانه

(به عنوان) ستون فقرات صنعت پوشاک بالاترین قیمت را می پردازند.

بسیاری از زنان با دستمزد پائین در مناطق روستایی قبلاً شغل های خودشان را از دست داده اند یا می گویند که برای تأمین مخارج زنده گی خود هر ماه وام یا شیفت های اضافی گرفته اند - همه اینها به قیمت سهل انگاری ویکتوریا سیکرت.

چاریکا فرناندو ۲۲ ساله می گوید: "یک تکه لباس از یک برند لوکس که در کارخانه ما دوخته می شود، ارزش حقوق ماهیانه ما را دارد. وقتی آنها میلیون ها دلار از ساعت ها کار سخت ما به دست می آورند، دستمزد کمی می گیریم."



ویکتوریا سیکرت فوراً به درخواست اظهار نظر در مورد دستمزد و شرایط کارگران در کارخانه های تأمین کننده فرآورده های خود در سریلانکا پاسخ نداد.

تولید پوشاک دومین منبع ارزآور سریلانکا است که با حدود ۳۰۰ کارخانه برای ده ها برند معروف جهانی، پوشاک تولید می کند.

این صنعت ۶ درصد به کل تولید ناخالص داخلی (GDP) کشور کمک می کند که برای ۳۵۰۰۰۰ نفر مستقیم و ۷۰۰۰۰۰ نفر دیگر به طور غیرمستقیم اشتغال ایجاد می کند.

به نظر می رسد که بخش پوشاک که مانند بسیاری از صنایع دیگر در این همه گیری به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود، به نظر می رسد که امسال زودتر به رونق قبلی

در یک گزارشی که توسط یک گروه جهانی حقوق کارگران در ماه جاری منتشر شد، آمده است: هزاران کارگر پوشاک با اقدامات تلافی جویانه مواجه شدند و در شرایط سخت کار کردند؛ پروتکل های کووید-۱۹ نقض شد و شیوع بیماری کارخانه ها را فرا گرفت.

همه گیری به اندازه کافی شدید بود. اکنون، سریلانکا با بحران اقتصادی خودش مواجه است که خسارت سنگینی را بر کارگران زن کم درآمد (تولید پوشاک که برای زنان ثروتمندتر در غرب لباس می دوزند، می زند.

یکی از کارخانه داران که ۲۰ زن را برای ساختن جلیقه و وصله (کراوات) استخدام کرده است، که برخی از آنها بیشتر از یک دهه در لیست مزدبگیران او هستند، گفت: "من در طول ۲۰ سال کارم هرگز چیزی شبیه این ندیده ام."

اکنون آنتونی - که نام واقعی او نیست - می گوید که تجارت پارچه کهنه را ترک می کند، به دلیل قطع برق، افزایش هزینه های کالا، کاهش سفارش ها و کمبود نیروی کار، یک مشت مشکل برای جزیره ای است که در آمدش به صادرات وابسته است. آنتونی که تجارت کوچک نساجی او در موروتودووا در نزدیکی کلمبو پایتخت سریلانکا است، گفت: «بازی به پایان رسیده است. "من باید کارخانه ام را ببندم."

و با این (بستن کارخانه)، ۲۰ زن محلی مجبور به یافتن شغل جدید خواهند شد وگرنه ۲۰ خانواده با کمبود نقدینگی مواجه خواهند شد.

آنتونی گفت: "من فقط می توانم تصور کنم که خانواده های آنها چه احساس ناامیدی خواهند داشت." "اما آیا این تقصیر من است؟"

"وضعیت در سراسر کشور این گونه است." تعطیلی، کمبودها، مشکلات دستمزدها و اعتصابات تهدیدآمیز در سراسر جزیره اتفاق می افتد، جایی که زنان

اش بر گردد زیرا پس از پایان قرنطین تقاضا افزایش یافته و عفونت‌های کرونا کاهش یافته است.

اعداد و ارقام نشان می‌دهند که بهبودی پسا-پاندمی به خوبی در حال انجام بوده است و درآمدهای صادراتی تولیدکنندگان پوشاک با افزایش ۲۲ درصدی به ۵۱۴ میلیون دلار در ژانویه در مقایسه با ژانویه ۲۰۲۱ رسیده است.

این آن موقع بود.

اکنون یک بحران اقتصادی داخلی که ناشی از کمبود ارز خارجی است، جزیره را تحت فشار قرار داده است، همانطور که تلاش می‌کند مرگبارترین اپیدمی چند دهه اخیر را سرکوب کند، بحرانی که قبلاً سال‌ها رفاه رو به رشد را از بین برده بود.

کمبود دلار

سرلانکا با بدترین بحران مالی خود از زمان استقلال در سال ۱۹۴۸ مواجه است و ذخایر ارز خارجی با کاهش ۷۰ درصدی به ۲,۳۶ میلیارد دلار در ژانویه رسیده است. کمبود دلار این جزیره را برای پرداخت هزینه واردات از جمله غذا، دارو و سوخت دچار مشکل کرده است.

قطعی بی‌سابقه برق - برق اغلب ساعت‌ها در یک زمان قطع می‌شود - انرژی‌برترین صنایع از جمله نساجی را تعطیل کرده و حمل‌ونقل به غرب را مختل کرده است.

دولت می‌گوید کمک در راه است، اما فروشگاه‌ها نمی‌توانند منتظر بمانند و برخی از برندهای بزرگ در حال حاضر به بازارهای جایگزین مانند بنگلادش و هند روی آورده‌اند تا این شکاف را پر کنند. اتحادیه‌های کارگری مشکلات اساسی‌ای که سال‌ها پنهان بوده و اکنون آشکار شده است را مقصر می‌دانند؛ موازنه قدرت بین برندهای غربی و کارگران آسیایی آنها را برجسته می‌کنند.

جاسینتا نیلمینی، که در یک کارخانه لباس زیرپوش کار می‌کند، می‌گوید: "ما باید بیش از نیمی از دستمزد خود را خرج ترانسپورت (حمل و نقل) برای ایاب وذهاب به محل کار نماییم... و تقریباً چیزی برای

حمایت از خانواده خود یا داشتن سقفی بالای سرمان باقی نمی‌ماند."

"وضعیت فقط بدتر شده است."

بدترین ضرب و شتم به زنان از هر ده کارگر این بخش، هشت نفر آن را زنان تشکیل می‌دهند و بیشتر آنها از مناطق روستایی در جستجوی کار می‌آیند - زنانی مانند مادر فرناندو، رانی، که ۱۲۰ کیلومتر (۷۵ مایل) از روستای خود نقل مکان کرد تا در کاتونایاکه پایتخت بازرگانی و منطقه آزاد تجاری (FTZ) لباس بسازد.

فرناندو گفت: «مادر من به عنوان یک پیرایش‌گر و اتوکار، کار می‌کرد. "از تجربه مادرم متوجه شدم که انجام این کار چقدر برای بدن او سنگین است."



با وجود این، او همان مسیر را در پیش گرفت و صنعت پوشاک را به عنوان بهترین راه رهایی از فقر انتخاب کرد. فرناندو، اپراتور ماشین آلات که برای برندهای بزرگ، از جمله ویکتوریا سیکرت، لباس می‌سازد، می‌گوید: «در ماه مارس، ۴۰۰۰۰ روپیه (INR)، (116 دلار) درآمد داشتم، اما همه چیز گران‌تر شده است.

"قیمت سبزیجات، گوشت و ماهی همه افزایش یافته است. در ماه فوریه، بنا به درخواست اتحادیه‌ها، ما ۲۵۰۰ روپیه افزایش دریافت کردیم. و درست قبل از افزایش حقوق، صاحبخانه اجاره اتاق من را ۱۵۰۰۰ روپیه در ماه افزایش داد."

به علاوه، او گفت که حجم کارش افزایش یافته است، که اغلب به معنای ۱۲ ساعت کار در روز، شش روز در هفته است.

او گفت: "اهداف بالا رفته است. اگر به هدف نرسیم، چهار ساعت اضافه کاری خواهیم داشت. کارخانه ما یک

رکورد تاریخی بالاترین اهداف ماهانه را در ماه مارس ثبت کرد. صاحبان کارخانه باید محصول را درو کرده باشند."

"لحظاتی بود که از ناامیدی اشک می‌ریختم. در ایام مرضی به ما چیزی پرداخت نمی‌شود. ما تعطیلات نداریم."

مشکل جهانی

از آمریکای مرکزی تا جنوب آسیا، دستمزدهای پایین، ساعات کاری طولانی و شرایط پرخطری که بسیاری از کارگران در معرض آن هستند، تصویر درخشان صنعت مد را خراب کرده است.

همه گیری وضعیت اسفناک آنها را تشدید کرد.

گزارشی که در ماه جاری توسط یک گروه جهانی حقوق کارگران منتشر شد، حاکی از آن است که هزاران کارگر پوشاک با نقض مقررات (پروتکل‌های کووید-۱۹) و شیوع بیماری در کارخانه‌ها مورد انتقام قرار گرفتند و در شرایط سختی کار کردند.

در سطح جهانی، تعدادی از فاجعه‌های در کارخانه‌های نساجی، گزارش‌های از سوءاستفاده در زنجیره‌های تامین شرکت‌ها و افزایش آگاهی زیست‌محیطی، برخی خریداران را مجبور به اجتناب از مد ارزان و یکبار مصرف و هزینه‌های پنهان بالای آن کرده است.

پادمینی ویراسوریا، که از کارگران لباس در سرلانکا دفاع می‌کند، گفت: "اگر به حقوق زنان اهمیت می‌دهید، باید نگران نحوه عملکرد صنعت مد باشید."

ویراسوریا، یک فعال صنفی برای بیش از ۲۰ سال، گفت: «آنها نه تنها در خانه، بلکه در محل کار، مدرسه و خانواده هایشان نیز مورد ظلم قرار می‌گیرند.

ما می‌خواهیم همه کسانی که در صنعت پوشاک کار می‌کنند حقوق منصفانه‌ای دریافت کنند.»

منبع:

<https://www.thehindu.com/news/international/crisis-after-covid-19-for-sri-lankan-women-who-dress-the-west/article65397272.ece>



## در نقد ناسیونالیسم و...

و باید ذکر شود این است که ما نباید انباشت اولیه سرمایه‌داری در جغرافیای سیاسی افغانستان امروز را از شکل انباشت بدوی سرمایه‌داری در انگلیس نمونه برداری کنیم. «چون ساختارهای پیشاسرمایه‌داری در افغانستان مربوط به حوزه خاص آسیایی است؛ نه فئودالی با منشاء یونانی-رومی و آلمانی. بدین معنا که افغانستان از نظر وضعیت خاک، اقلیم و مهم‌تر از همه سیستم آبیاری شبیه کشورهای فوق نیست». اما این را هم به خاطر داشته باشیم که شیوه تولید سرمایه‌داری در افغانستان از دل شیوه تولید آسیایی بدر نیامده بلکه در اثر الزامات سرمایه خارجی که دقیقاً سرمایه انگلیس در آن زمان است، هستی می‌یابد.

اساس مساله این است که سده نهم سده پیروزی بلامنازع نظام سرمایه‌داری در اروپاست و این پیروزی در برابر نظام فرسوده و ضد علمی ملوک الطوائفی فئودالی است. تأثیر افکار و ادبیات پیروزی بر حیات سیاسی و اقتصادی همه کشورها به‌خصوص پیرامون جامعه ما در ایران، ترکیه، مصر و جاهای دیگر غیر قابل انکار است و از همین سر هم است که پیش از عبدالرحمن خان شیرعلی خان در صدد رفتن به طرف یک حکومت قوی متمرکز است و برای داشتن یک ارتش قوی متمرکز شهرک نظامی یی را در شیرپور کابل تهداب گذاری می‌کند که در ۲۰۰۰ جریب زمین و در مدت پنج سال باید تکمیل گردد. جالب است برای اعمار این شهرک به قول غبار روزانه باید ۵۰۰۰ کارگر و یک هزار معمار و نجار مزدبگیر وجود می‌داشت، که شیرعلی خان با اضافه کردن پول روزانه در معاش سپاهیان از آن‌ها کار می‌کشد و با این کار می‌خواهد اساساً بیگاری که یکی از پایه‌های اساسی وجه تولید فئودالی است را در سیستم دولت ملغی کند.

به هر حال این را خواستم بگویم که نسل کشی و خون پاشی عبدالرحمن در جغرافیای سیاسی ما در سده‌های گذشته تنها موردی در تاریخ تحولات سیاسی و تحکیم و بسط سلطه دولت نبوده بلکه این پروسه‌یی است که در اغلب کشورهای که در آن‌ها مناسبات سرمایه‌دارانه بسط و شکل یافته مصداق‌های تاریخی دارند.

### ملت و ملی گرایی:

مساله دیگر پیشینه تاریخی تبعیض، نابرابری، ستم و محرومیت اجتماعی بر مبنای تعلق تباری در جامعه است، که ناسیونالیست‌های قومی نقطه عزیمت آن را در نیت و خواست شخصیت‌ها و فیکورها می‌بینند، تا نیاز بورژوازی برای شکل دادن به جغرافیای سیاسی واحد و بسط مناسبات یک دست و یا به قول دقیق مانیفست: **بورژوازی، پراکنده‌گی وسائل تولید، مالکیت و جمعیت را هر چه بیشتر از میان می‌برد. او جمعیت را مجتمع، وسایل تولید را متمرکز و مالکیت را در دست اقلیتی متمرکز کرده است. نتیجه ضروری این کار، تمرکز سیاسی بوده است. ایالاتی مستقل با منافع، قوانین، حکومت‌ها و گمرکات مختلف - که تنها اندکی با هم رابطه داشته‌اند - همه‌گی به ملت واحد، حکومت واحد، قانون واحد، منافع طبقاتی ملی واحد و مرز گمرکی واحد سوق داده شده‌اند.**

در زمینه به ملت گرایی هم حالا یک مقدار متفاوت نسبت به گذشته باید برخورد کرد آن هم با تمایز میان ستم ملی، جنبش‌های اجتماعی رفع ستم و ناسیونالیسم؛ با تأسف در بحث‌هایی که امروزه پیرامون افغانستان در جریان است تمایز و تفکیکی میان این‌ها قابل نمی‌شوند.

من اینجا با در نظر داشت فرصت خیلی مختصر می‌خواهم از آخری شروع کنم و بعد به ستم ملی و جنبش‌های اجتماعی رفع ستم و نابرابری برسم.

ناسیونالیسم بر بنیاد داده‌ها و پژوهش‌های نو نه تنها که پدیده‌ای ازلی نیست بلکه در تاریخی بودنش هم تحقیقات جدید می‌رساند که خیلی متاخر، سوپراکتیف و ساخته شده است.

راستش اجازه بدهید پیش از بحث در این زمینه این را بگویم که راجع به ناسیونالیسم متفکران و اندیشمندان زیادی کار و تحقیق کرده‌اند که پرداختن به تک تک آن‌ها از حوصله این بحث خارج است، اما کسانی چون ارنست گلنر، اریک هابسبام و بندیکت اندرسون از چهره‌های تعیین کننده در مباحث ملت، ملی گرایی و ناسیونالیسم هستند. این‌ها با آنکه هر کدام از گرایش‌های مختلف می‌آیند اما تحقیقات شان سوای اینکه خیلی عینی، واقعی و مستدل است، نهایتاً در این زمینه که «ملت و هویت ملی توسط بورژوازی و بسته به مقتضیات اقتصاد سیاسی

سرمایه تولید می‌شود و در خدمت پیش برد منافع طبقاتی قرار دارد» کماکان دید واحدی دارند. خوشبختانه تعدادی از کتاب‌ها و آثار این پژوهشگران به زبان‌های مختلف از جمله زبان فارسی برگردان شده است، و فقایی که علاقمند استند می‌توانند به آن منابع تئوریک مراجعه کنند.

این را هم فشرده باید بگویم که اینجا من با توجه به محدوده زمانی و مساله اساسی این که مخرج مشترک از کل بحث ناسیونالیسم داشته باشیم زیاد بالای تقسیم‌بندی‌های ناسیونالیسم، همانند ناسیونالیسم حاکم در برابر ناسیونالیسم محکوم، ناسیونالیسم مدنی در برابر ناسیونالیسم قومی و ناسیونالیسم تحت ستم به نفع طبقات فرودست است و ... البته به استثناء اشاره‌های گذرا جاهایی که نیاز بود بیشتر خم نمی‌شوم. و در بحث پرسش و پاسخ اگر موضوع و پرسشی در این زمینه‌ها مطرح شد حتماً در حد توان خواهم پرداخت.

ناسیونالیسم یا ملت گرایی یک پدیده سیاسی-ایدئولوژیک است؛ ناسیون یا همان ملت پدیده‌ای ایزکتیف نیست؛ اما در تعریفی که از اش ارایه می‌کنند از پدیده‌های ایزکتیف همانند زبان مشترک، گروه‌های انسانی، فرهنگ مشترک و ... استفاده می‌کنند؛ جالب این است که همین پدیده‌های ایزکتیف هم در چهارچوب تعریف ملت چیفت نمی‌شوند چون این ویژه‌گی‌ها هم اکثراً در پروژه شکل‌گیری ملت دست سازی می‌شود. به عنوان نمونه وقتی وحدت ایتالیا صورت گرفت کمتر از چهار در صد مردم به زبان ایتالیایی صحبت می‌کردند. این زبان بعداً به صفت زبان ایتالیایی در می‌آید؛ همانند تلاشی که در افغانستان به وسیله طرزی و دیگران در جریان بود. زبان ملی، فرهنگ ملی، مرزهای ملی و اصطلاحات ملی همه جا از فرانسه شروع تا هر کجای دیگر از آن جمله در افغانستان در جهت تحقق «هویت ملی» ساخته می‌شود.

اساساً ملت پیشا تعریف وجود ندارد؛ با تعریف خلق اش می‌کنند. به قول هابسبام از سنت‌های گذشته یا اختراع سنت‌های جدید شبیه فرهنگ ملی، هویت ملی و ... با ترکیب سنت‌ها و سمبول‌ها به گونه‌گزینه‌یی و دلخواهی می‌سازند. اریک هابسبام در اثر *The invention of Tradition* و مقاله ملت به مثابه

## در نقد ناسیونالیسم و...

یک سنت اختراعی خیلی قشنگ توضیح می‌دهد و اگر رفقا مایل بودند می‌توانند مراجعه کنند که در فرانسه، آلمان و جاهای دیگر سمبول‌ها، سنت‌ها و در کل هویت ملی و فرهنگ ملی چگونه ساخته می‌شود. ملت با مفهومی که امروزه در مباحث سیاسی از آن کار گرفته می‌شود پدیده خیلی متأخر و محصول سرمایه‌داری متعلق به دولت-ملت است. برای همین هم است که وقتی شما به تعریف‌های ملت می‌بینید، کاملاً نامتین و نتیجتاً مشخصات همه جایی ندارد. کسان زیادی از استالین شروع تا دیگران لیست‌های عریض و طویلی از فکت و فکتورهای را قطار کرده اند تا به این پدیده تعریف بدهند از جمله زبان مشترک، فرهنگ مشترک، تاریخ مشترک، سرزمین مشترک و ... اما ما به حکم این که هنوز زنده هستیم می‌بینیم که هیچ کدام در هیچ جای دنیای واقعی و عینی نیستند؛ به عنوان مثال:

۱- زبان مشترک: در دنیا خیلی از ملت‌هایی استند که زبان مشترک دارند، مثل ملت‌های انگلیسی زبان، ملت انگلستان، ملت آمریکا، ملت استرالیا و غیره به همین گونه ملت‌های فارسی زبان، عربی زبان. همچنان ملت‌های زیادی استند که چندین زبان دارند؛ مثل هند، کانادا، افغانستان، پاکستان، سوئیس و کشورهای دیگر.

۲- داده‌های تاریخی معین، یا به زبان دیگر تاریخ مشترک، که راستش در هیچ کجایی دنیا سازگار نیست؛ تاریخ زنده‌گی فقیر و دارا و کارگر و سرمایه‌دار در هیچ جایی نه تنها که یکی نیست بل در مقابل هم است. حتا اگر از تاریخ فقط همان مفهوم وقایع گذشته را هم داشته باشیم، باز هم صدق نمی‌کند؛ اکثریت کشورهای عربی یک تاریخ، یک دین و یک زبان دارند اما ملت‌های جداگانه‌ی استند.

۳= فرهنگ مشترک: فرهنگ مشترک هم یک گزینش دلخواهی است شما در سطح چند ده و روستای کوچک و نزدیک هم می‌توانید تفاوت‌های فرهنگی را ببینید؛ چه رسد به کلان شهرهای صنعتی در کشور تا به یک روستای دور افتاده.

۴- سرزمین و مرزها هم همین گونه است؛ همیشه در حالت اولی نبوده در فرایند زنده‌گی «ملت‌ها» قلمرو، سرحد و مرزها همیشه در حال محدود شدن و فراخ شدن بوده است.

به هر حال می‌خواهم بگویم که پدیده‌های ایزوکتیف این طور نیست که هر کجایی با پدیده سوئزکتیف بچسپد و نهایتاً محصولی را واقعی و عینی بیرون دهد. این تلاش بیشتر به همان خلق کردن خدا می‌ماند که شما از صفات اش می‌توانید پیدایش کنید!

روی هم رفته ناسیونالیسم دوره‌هایی را پشت سر گذاشته که در هر زمان تا حدی توانسته مواضع سیاسی‌ی رانست به خود جلب کند.

ناسیونالیسم در بستر اصلی و آغازین اش یک ایدئولوژی و دکترین سیاسی است که اساس کار و مینا اش تشکیل دولت است و درست از همین رهگذر هم است که دولت سازی مدرن و ملت سازی با فاصله نه چندان دور یکی پی دیگری متولد می‌شوند؛ و راستش در ابتدا روند به گونه‌ی نیست که همه اقوام و ملل صاحب ملت و دولت باشند بل اصل موضوع بر این است که در محدوده جغرافیایی که همان اروپا باشد، اقتصاد سرمایه‌داری پایدار باید در برابر ملوک الطوائفی و نظم کهن فتودالی که از هم پاشیده است، شکل بگیرد. این امر بیشتر از سر ادغام اقوام و ملل مختلف به دست می‌آید. که درست همین کار راهم می‌کنند.

مرحله بعدی ناسیونالیسم مستعمرات و گروه‌های زیر ستم در برابر امپریالیسم و امپراتوری‌ها است؛ جالب است که در این مرحله هم ناسیونالیسم با توجه به اوضاع و احوال آن زمان مواضع سیاسی طیف‌های مختلف به خصوص رهبران انقلاب اکتوبر را به خود جذب می‌کند؛ (حق تعیین سرنوشت ملل بیرون داده می‌شود، جنبش‌های «استقلال» طلبانه، مترقی و به پیش خوانده می‌شود و ...) البته این بدین معنا نیست که حق تعیین سرنوشت ملل نسخه‌ی است برای همه اقوام و زبان‌هایی که باید و شاید کشور و «ملت» خود را داشته باشند. دید نهایی لنین در این اثر بیشتر تکیه بر اصل اجتناب از جدایی است تا تأکید بر جدایی و انفصال. مواضع سیاسی هم از سری انتخاب می‌شود، که ممکن است بخشی از جنبش‌های استقلال طلبانه با رهایی از زیر سلطه امپریالیسم با شکل دهی نظام‌های اقتصادی برابر ایستا سرمایه‌داری یا هم در تقابل با آن ضمن این که

ضربه و صدمه‌ی بر کل ساختار سرمایه‌داری جهانی وارد کند، می‌تواند منحصیث دولت‌های مستقل سمپاتی با بلاک سرمایه‌داری دولتی یعنی بلاک شرق داشته باشد.

ناسیونالیسم دوره کنونی یعنی دوره ما در یک سطحی تفاوت‌هایی با دوره‌های گذشته دارد. در این دوره «ملت‌ها» جغرافیه‌های سیاسی خودشان را دارند؛ اما بنا به ستمی که در جامعه وجود دارد، «جنبش‌های ملی» می‌خواهند کشورهای جدیدی بسازند. این ناسیونالیسم، ناسیونالیسم تفرقه افکن قومی است. خلاصه ناسیونالیسم در هر دوره طوقی را بر گردن گروه‌های انسانی می‌آویزد که تا ختم زنده‌گی از این طوق لعنتی که شما را از «خود» و هم‌نوع تان را بیگانه و غریبه می‌سازد رهایی نیابید. تفاوت اش هم با مذهب همین است که دیگر این را در واقع به ژنتیک تبدیل کرده‌اند شما وقتی داخل شدید خلاصی از اش ندارید.

## جنبش‌های رفع ستم

در مورد جنبش‌های رفع ستم و نابرابری باید گفت که دقیقاً بخشی از این جنبش‌ها در آن زمان واقعاً جنبش‌های به پیش و مترقی بودند؛ بدین معنا که از یک سو در برابر ستم و نابرابری سیاسی-اجتماعی از جمله تبعیض ملی یا همان «ستم ملی» به پا خاسته بودند و از سوی دیگر در تلاش زدودن مناسبات فرسوده و خرافاتی فتودالی بودند. امروزه با گسترش جهانی شدن و حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری در هر گوشه و کنار جهان دیگر ناسیونالیسم و جنبش‌های ناسیونالیستی پایه اقتصادی به پیش و مترقی ندارند. ممکن است مناطقی به دلیل عدم رشد اقتصادی یا هر انگیزه دیگر، مناسبات سرمایه‌داری در آنجا‌ها رشد نکرده باشد اما عملاً مناسبات و روابط تولیدی در آنجا با مرکز و جاهای دیگر تفاوت ندارد. بنابراین جنبش‌هایی که امروزه می‌خواهند برای رفع ستم مبارزه کنند؛ در حقیقت هیچ طرح و بدیلی برای زدودن کل نابرابری و ستم ندارند، بل فقط از ستم و تبعیضی که در جوامع طبقاتی واقعاً وجود دارد می‌خواهند همانند یک کالا استفاده کنند و با خواست تغییر شکل و نوع نظام همان نابرابری و ستم را در قد و قامت دیگر استمرار بخشند. الترناتیف‌های ناسیونالیستی بر مبنای قوم، زبان و محل در اصل چیزی نیست به جز راه یافتن تعدادی از الیت و نخبه‌های جنبش ناسیونالیست قومی در ساختار قدرت.

## در نقد ناسیونالیسم و...

تبعیض و ستم در جوامع طبقاتی از آوان تأسیس دولت-ملت به دلیل این که یکی از گروه‌های اجتماعی با تکیه بر یک قوم یا هم زبان مشخص در فرایند «ملی» شدن موقعیت بهتری را در گرفتن سرمایه و قدرت سیاسی به دست آورده وجود داشته و جزئی از واقعیت‌های انکارناپذیر اکثریت کشورهای سرمایه‌داری از جمله جغرافیایی سیاسی ماست.

منتها تفاوت‌هایی که در ظاهر دارد، در این است که در کشورهایی که فرایند ملی‌گرایی قبل از نهادینه شدن مناسبات سرمایه‌داری پیش پای جامعه قرار می‌گیرد، طبیعتاً میزان خشونت و نا به هنجاری‌های سیاسی-اجتماعی نسبت به کشورهای که روند سرمایه‌داری در آن‌ها جا افتاده بیشتر است و در حقیقت مدرنیسم کشورهای پیشا صنعتی، مدرنیسم آمرانه و همان «هویت» گروه اجتماعی مسلط است که بر بقیه گروه‌های اجتماعی با فشار و جبر تحمیل می‌شود. اما پرسش اساسی این است که راه حل برای رفع ستم و تبعیض گروهی موجود در جامعه چیست، و کدام جنبش اجتماعی می‌تواند در برابر اشکال ستم‌ها از آن جمله ستم ملی و نابرابری طبقاتی مبارزه کرده و جنبش اجتماعی به پیش و برابری طلب باشد؟

قبل از راه حل‌ها این را کوتاه باید بگویم که نابرابری اساسی در جامعه نابرابری طبقاتی است که در آن تعلق خاطر یا تبعیض بر مبنای قوم، زبان، سمت، مذهب و ... زیاد در نظر گرفته نمی‌شود؛ و نابرابری‌های دیگر بیشتر بر اساس تبعیضی است که می‌توان گفت آنهم به صورت عموم نتیجه‌مبتنی بر نابرابری طبقاتی است.

### راه حل‌ها:

راه چاره‌ها در مورد ستم ملی در جامعه به ظاهر می‌تواند خیلی زیاد باشد اما در اساس و نهایتاً اگر بخواهیم تقسیم‌بندی کنیم از دو راه کار نمی‌تواند تجاوز کند. یکی راه حل ناسیونالیستی است و دومی راه حل برابری طلبانه و متضمن زنده‌گی مسالمت‌آمیز همه انسان‌ها.

یکی از راه کارهای ناسیونالیستی این است که در آن تفاوت «هویتی» یعنی تعلق خاطر به زبان، قوم، مذهب

و تبار خاص اساس پنداشته می‌شود و می‌خواهند در هر حالتی حتا با اعمال جنایت، نسل کشی و کوچ اجباری هم که شده، نشانه‌های گروه اجتماعی مشخص را بر بقیه گروه‌های اجتماعی تحمیل کنند. این راه چاره ناسیونالیسم عظمت طلب در افغانستان و هر کجای دیگر بوده و است؛

برای همان هم است که در هر کجای افغانستان اعتراضی مبنی بر نابرابری موجود صورت گرفته، این ناسیونالیسم با خون پاشی، جنایت، و کوچ کشی اجباری برای شهروندان پاسخ داده است؛ و یا هم در بهترین پاسخ، با تبانی نخبه گان سیاسی ناسیونالیست قومی اعتراضی مبتنی بر یک نابرابری واقعی در جامعه را در نقطه خنثی و به نفع چند ناسیونالیست در هیات قدرت سیاسی مصادره کرده اند.

راه حل دومی هم بر بنیاد تعلق هویت قومی-زبانی است البته این بار در برابر ناسیونالیسم عظمت طلب؛ در این راه حل هم گروه‌های اجتماعی بیش از پیش به زبان، قوم و محل های مختلف تقسیم می‌شوند و تعدادی از الیت سیاسی از قوم خاصی و یا هم از چندین زبان و قوم در برابر ناسیونالیست عظمت طلب، با ارایه طرحی از رهگذر شکل و نوع نظام حکومتی همانند فدرال و غیره خواستار سهم در ساختار سیاسی و شراکت در قدرت و نهایتاً خواهان خودمختاری و تجزیه می‌شوند.

راه حل نخست سرکوب، خشونت، جنایت نسل کشی و کوچ اجباری است؛ راه حل دومی هرچند که در ظاهر با ادعای رهایی از نابرابری و ستم موجود در جامعه پیش کشیده می‌شود اما اساساً نه تنها که برای رهایی از نابرابری و ستم نیست بل نابرابری و تبعیض را در همان هیکل و قامت در جامعه خودمختار، فدرال یا هم جغرافیایی که خود شان در نظر دارند سر از نو تولید و باز تولید خواهند کرد. چون قاعده این راه حل هم همانند وضع موجود بر بنیاد جدا سازی خودی و بیگانه است؛ از دید من خیلی

خوش خیال باید باشیم که اساس یک راه کار و بدیل را بر بنیاد تبعیض بعضی از آدم‌ها و گروه های اجتماعی از بقیه انسان‌ها و گروه‌های اجتماعی در جامعه بگذاریم و ختم کار توقع پایان و خلاصی تبعیض و ستم را از آن برنامه و التراناتیف در ذهن پیروانیم. ولو اینکه رونوشت طرح خیلی با کلمات انسانی و حقوق بشری مزین باشد.

خوشبختانه یا هم متأسفانه، راه حل‌های بالا هر دو نه تنها که راه حلی برای مسأله جامعه ما نیست بل به دلیل قومی-مذهبی بودن التراناتیف‌ها، این «راه حل‌ها» خود جزئی از صورت مساله و معضل است. مسأله اساسی و خیلی فوری

## اتحاد دو ارتجاع اسلامی علیه مردم افغانستان

فهم آزاد

حق و حرمت کارگران و مهاجران افغان و مهمتر از آن همبسته گی طبقاتی میان آن ها و همدلی و هم سرنوشتی مردمان این دو جغرافیای سیاسی که همه قربانی این سیستم و مناسبات حاکم اند تلاش ورزند. بدون حمایت، همبسته گی و همدلی طبقاتی کارگران و جنبش های آزادیخواه در ایران و افغانستان می تواند این رفتارها و هنجارها منجر به تخاصم و نفرت بیشتری گردد و به اتحاد و همدلی آحاد طبقه کارگر در مبارزه مشترک شان علیه ستم و استثمار سرمایه داری و نیروهای ارتجاعی صدمات هولناک و جبران ناپذیری برساند. کارگران و فرودستان روزهایی سخت و پرمخاطره بی را در هر دو کشور در پیش دارند و جز با اتحاد، همدلی و همبسته گی نمی توانند در برابر تعرض و توحش فزاینده سرمایه داری و نهادها و ابزارهای سرکوب آن بایستند.



برای ناسیونالیست ها، ملت کلیت ذاتی و داده شده بی است که آن ها را به مردمی با خصایص ویژه و خودی تبدیل می کند که به ساده گی از "دیگران" قابل تفکیک است. از همین منظر است که این روزها به سیاق گذشته ناسیونالیست ها نسبت به مهاجران و کارگران اهل افغانستان دیدگاه ها و رفتارهای شنیعی را انجام داده و می دهند.

جنایت اخیر یک جنایتکار و آدم کش اسلامی در مشهد که هم کیش و هم سرشت قدرتمندان و حاکمان دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی است، باردیگر جریان های ناسیونالیست ایرانی-افغانی را در برابر هم و بیشتر از آن در برابر کارگران و مهاجران افغانستانی قرار داد و چهره کره و ضدانسانی ناسیونالیسم و نژادپرستی را به عریان ترین شکل آن به نمایش گذاشت. در این مدت در بیشتر تجمعات اعتراضی نسبت به این جنایت در ایران خود جنایت و هدف جنایتکار مورد توجه نه بلکه "ملت" و "زادگاه" او مورد توجه قرار گرفته و نفرت و تخاصم علیه مردمان متولد افغانستان از طرف قدرت حاکمه و نیروهای بغایت ناسیونالیست ایرانی دامن زده شده که قربانیان آن مردم کارگر و محروم گریخته از دست نیروهای فاشیست اسلامی چون طلبان و داعش و... است.



این نفرت پراکنی، تخاصم و تقابل ناسیونالیستی به هیچ صورت به نفع طبقه کارگر و تقویت موضع و همبسته گی طبقاتی آن نبوده و نیست؛ همه فعالان کارگری، چپ و سوسیالیست و همه انسان های انسان دوست و آزادی خواه در ایران و افغانستان را فرا می خوانم تا با محکومیت این اعمال ضدانسانی و ارتجاعی سهم ارزنده شان را در افشا نمودن سیاست های تفرقه افکنانه رژیم اسلامی سرمایه و نیروهای ناسیونالیست و نژادپرست اداء نمایند و در دفاع از

## در نقد ناسیونالیسم و...

گروه های اجتماعی در یک جامعه نیست، مردم مشخصات زیادی دارند، از رنگ چشم و مو گرفته تا مشخصات قومی-زبانی و... ولی مردم مستقل از همه این نمودارها و ممیزات در جامعه، به اساس هويت انسانی و شهروندان برابر و بدون هیچ تبعیض و حق گشی دسترسی به همه امکانات اجتماعی مورد نیاز را باید دارا باشند. حکومت در برابر قوم، زبان، جنسیت، عقیده و هر نشانه های دیگری از این دست باید موقف خشی و غیر جانبدارانه داشته باشد. آدم ها پیش از اینکه منتسب به هويت های مذهبی، زبانی، قومی و... شوند هويت انسانی را در هر کجایی دنیا و از جمله در افغانستان با خود دارند؛ هويتي که در آن نه تعصب و کینه مذهبی است و نه هم تبعیض و جانبداری قومی، زبانی و ملیتی.

ستم ملی، تبعیض بر بنیاد نسبت دادن انسان ها به هويت دیگری، یکی از اشکال نابرابری در جوامع طبقاتی است و راه حل آن مبارزه علیه ستم و نابرابری بر بنیاد شهروند برابر و مساوی الحقوق در جامعه است؛ نه جدایی و تجزیه، و نه هم تفکیک سر از نو بین گروه های اجتماعی.

جوهر مساله این است که جامعه و مردم پیش از پیش نیازمند نان، رفاه اجتماعی، آزادی، برابری و امکانات جدید و امروزی است؛ توزیع قوم، زبان، مذهب و مجموع نشانه های دیگر نه تنها که در زدودن ستم، نابرابری، نبود رفاه اجتماعی، استبداد و ایجاد فرآورده های جدید کاری از پیش نمی برد بل عملاً در ابقا و استمرار تبعیض و اشکال نابرابری می تواند مؤثر باشد.

به هر حال من فکر کنم وقت من تمام شده و من از وقتی که قید شده بود یک مقدار پیش زدم، اینجا حرف هایم را تمام می کنم و می خواهم بیشتر نقد و نظر رفقا را بشنوم. سپاس دوستان گرامی مایک آزاد است.

1 Mai

## از پیدایش ستم بر زنان...

جریان دموکراتیک نوین «شعله جاوید» را دارا هستند؛ بربنای این باور که گویا اسلام دین توده های مردم و بخشی از فرهنگ آنان است و وظیفه چپ حمایت از توده ها و تمام ارزشهای آنهاست، اسلام گرایی را جانشین مبارزات طبقاتی در مصاف با نولیبرالیسم نموده و برای توجیه این گرایش خویش چنان وانمود می کنند که گویا "اسلام حقیقی" در متن خویش متضمن برخی حقوق و امتیازات برای زنان است که باید برجسته ساخته شود. این گروه از فمینیست ها در پهلوی این که مذهبی هستند با ناسیونالیسم و ملی گرایی هم مشکلی ندارند

۱۴ - فمینیسم اسلامی

فمینیست های اسلامی بانوان مسلمان و ملبس با حجاب های اسلامی یی هستند که تحت نام تعجب آور و تبسم برانگیز «فمینیسم اسلامی!» قد برافراشته مردان مسلمان را برادران ایمانی و حجاب را "شرف و آبرو"ی خویش می پندارند و تمکین در برابرخواست های "شریعت محور" شوهران خویش را فرمان برداری از اوامر "خدا و رسول" به شمار می آورند، که هرگز نمی توان ایشان را جزئی از جنبش آزادی خواهانه زنان به حساب آورد. ایشان در بستر "مبارزه و جهاد!" علیه همه ایسم های دیگر به جزاسلامیسم و فمینیسم خودشان خواهان تطبیق "شریعت عرّای محمدی!" در سراسر جهان و الگو قراردادن شخصیت های مجازی و برساخته یی چون فاطمه و خدیجه هستند. و با وجود تقلا های فراوانشان در پرده پوشی و ماست مالی إهانت هایی که در متن دین اسلام بر زنان روا داشته شده است با تکیه بر آموزه های آشکار کتاب قرآن باید یکی از مطالباتشان از مردان مسلمان این باشد که عملیه تنبیه کردن ایشان را بروفق آیات قرآن و آنچه به نام "أحدیث محمد!" شناخته می شود انجام دهند و ایشان را چنان لت و کوب کنند و کتک بزنند که استخوانهای بدن و دست و پایشان نشکند و نیز هنگام سنگ سار کردن زنان نباید با سنگ های مثلا سنگین تراز یک کیلو گرام بر فرق ایشان بکوبند!...

۱۵ - گرایش مارکسیستی و سوسیالیستی

با اطمینان کامل می توان گفت که همه کسانی که خود را مارکسیست و سوسیالیست می دانند و به آموزه های

این خط فکری واقعا باورمند هستند فمینیست به معنای عام آن نیز هستند، این که به چه دلیلی، فکر می کنم در آغاز این نوشتار به قدر کفایت در زمینه پرداخته ام.

و اما در مورد این که تعیین یک روز برای تجلیل از مبارزات زنان سوسیالیست و آزادی خواه جهان کافی هست یا نه، باید بگویم که من ضمن این که هشتم مارچ را به مثابه دست آورد خجسته زنان قهرمانی چون کلارا زیتکین و روزا لوگزامبورگ و سائر همزمان سوسیالیست شان عزیز و گرامی میدارم و به آن ارج فراوانی قائل هستم، آکیداً خاطر نشان می نمایم که قطعاً نمی توانیم و نباید تنها به تجلیل همین یک روز بسنده نماییم، بلکه باید همه روزه در این عرصه فعال بود و به این بخش از مبارزات آزادی خواهانه و حق طلبانه توجه جدی مبذول داشت.

در مورد جنبش ناب و خالص و جدا بافته زنان همان طور که قبلاً نیز یاد آور شدیم یک همچو جنبشی سالهاست به راه افتیده و بسیاری از بانوان متعلق به طبقات بالایی در کشورهای مختلف جهان به آن پیوسته اند و دارند علیه مردان دژخیم و بد کنش با چنگ و دندان می رزمند، مگر متأسفانه ما شاهد به هدر رفتن نیرو و توان ایشان هستیم و می دانیم که تلاشهای آنان در بهترین حالت تشدید هرچه بیشتر نفرت پراگنی میان مردان و زنان بوده و ره به سرمنزول مقصود نمی برد.

با در نظر داشت آنچه گفته آمد برای نیل به اهداف و آرمانهای آزادی خواهانه و برابری طلبانه و پایان دادن به خشونت های مردسالارانه علیه زنان و رفع ستم جنسیتی بر آنان راه دراز و پر پیچ و خمی در پیش رویمان قرار دارد که باید آن را طی نماییم و این راه از ریگستان مبارزه طبقاتی علیه انگل صفتان سرمایه دار و کوره راه باورهای خرافاتی و دینمدار قرون وسطایی که همواره حامی و نگهدار منافع آزمندانۀ آنان و مشروعیت بخش ستم بر زن بوده است می گذرد و طی نمودن آن عزم و اراده پولادین و فدا کارانه می خواهد که به جز نیروها و جنبشهای واقعا سکولار و سوسیالیست از نیرو های دیگر متصور نیست.

لذا با تأکید روی این نکته که هشتم مارچ میراث بلافصل و پرافتخار مبارزات خسته گی ناپذیر و فدا کارانه جنبشها و فعالین سوسیالیستی جهان بوده و در بستر مبارزات طبقاتی از جانب احزاب و فعالین سیاسی طبقه دوران ساز کارگر مطرح و به پیش برده شده

است، از همه زنان و مردان آزادی خواه و برابری طلب توقع می رود تا خود را مکلف به پیگیری این راه دشوار گذار و پرافتخار دانسته و برای راه اندازی و سازمانیابی چنین جنبشی و در راستای رهایی زنان از ستم جنسی با تمام نیرو تلاش و پیکار نمایند و برای تحقق این امر شریف و انسانی دست به هم داده و در صفوفی هرچه رزمنده تر و فشرده به سوی قله های پیروزی گام گذارند. پایان

## پیروزی از آن ماست

ای که بر ما به دشنه می تازی

مرگ ما مرگ ساده نیست بدان

نیست مارا چو دشنه همچو شما

تو میندار خویشتن پیروز

تو اگر دشنه دار و پرگهری

یا که دولتمدار و پرهنری

ما چنان زورو صولتی داریم

که سر انجام در کشاکش دهر

این نظام شما براندازیم

زورمان بازو و اراده مان

رمز پیروزی، حق رفته مان

ما برای حقوق رفته خویش

تو برای نفوذ و سلطه خویش

وندترین عرصه بقا و فنا

هر دو در رزم و در جدال هستیم

زانکه زین رزم لا محال هستیم

لیک پیروزی زان ماست بدان

نکبت و خجالت از شماست بدان

.....

رحمانی پیکار جو

۲۰۱۹/۱۱/۲۶

۱۳۹۸/۹/۵

## روز جهانی زن ...

ساختن و شکل دادن به الترناتیو رهایی‌بخش می‌دانند به سیاق گذشته همچنان مشغول پرداختن به خودشان اند و هیچ افق رهگشایی را در پهنه اجتماع نماینده‌گی نمی‌نمایند. فارغ از نیت و اراده نیروهای چپ، سوسیالیست و برابری طلب و هر ادعایی که دارند الترناتیو مورد نظر این‌ها، جبهه واحد، نمی‌تواند با وحدت میکانیکی حاصل گردد؛ حتی اگر به آن دست یابند ظرف و ابزاری در جهت پیش‌برد مبارزه طبقات محروم اجتماعی و مطالبات و خواست‌های عینی و مادی آن‌ها نخواهد بود. اصل اساسی تعلق اجتماعی و طبقاتی این نیروها در صحنه جدال سیاسی و اجتماعی و سنت فکری و جنبشی آن‌هاست و این آن مانع عینی و واقعی بی است که باعث می‌شود تا این نیروها نتوانند حتی در حد یک اتحاد عمل مشخص و روشن کنار هم بایستند و در نهایت یک امر مشترک را به سر منزل مقصود سوق دهند.

استراتژی مورد نظر سوسیالیسم کارگری در شرایط و وضعیت حاضر که می‌تواند فرودستان و محرومان جامعه اعم از زن و مرد به ویژه کارگران، جنبش‌های برابری طلب از جمله جنبش‌هایی از تبعیض و اپارتاید جنسی زنان و کنشگران چپ و سوسیالیست و هر جنبش آزادی خواه دیگر معترض به وضعیت حاکم را محقق نماید، خواست «نان، کار، آزادی» است. از آنجا که شعار «نان، کار، آزادی» در بر گیرنده مطالبات و خواست‌های اکثریت مردم محروم و تهی‌دست جامعه از جمله زنان است، به همین دلیل قدرت بسیج اجتماعی گسترده‌بی را دارا است که می‌تواند اسباب و عامل حمایت ملیون‌ها انسان و شکل یافتن یک قطب نیرومند رادیکال در تعارض و تقابل با «امارت اسلامی» سرمایه و بخشی از بورژوازی رانده شده از قدرت و حامیان آن‌ها را فراهم آورد.

زنان در همه جوامع سرمایه‌داری که بنیاد آن بر نابرابری و کارمزدی استوار است همزمان از دو ستم جنسی و طبقاتی رنج می‌برند. در افغانستان اما، این نظام طبقاتی در هیأت «امارت اسلامی» با اتکا به ابزار

دین (اسلام و شعایر آن) و سنت‌های عقب‌مانده ستم بر زنان را به بالاترین حد ممکن رسانیده و با خشونت تمام از ارزش‌های قرون وسطی پاسداری می‌کند. بنابراین رفع و دفع این نابرابری و ستم بر زنان، به تحقق مطالبه «نان، کار، آزادی» گره خورده است که بخشی از جنبش زنان رادیکال آن را سر لوجه فعالیت‌های شان قرار داده اند. بهبود واقعی و جدی در وضعیت زنان و هم‌چنان سایر اقشار و طبقات فرودست اجتماعی که همه را از همه قید و بندهای جنسی و طبقاتی رها می‌سازد و آزادی و رفاه همه‌گان در آن می‌تواند تحقق یابد نظام سیاسی مورد نظر طبقه کارگر است.

این بر جنبش‌های اجتماعی آزادی خواه، زنان مبارز و فعالان جنبش چپ و سوسیالیستی کارگران است که به اراده سرمایه امپریالیستی و «امارت اسلامی» سرمایه تمکین نکنند و الترناتیو انقلابی و آزادی خواهانه خودشان را حول شعار «نان، کار، آزادی» در برابر آن‌ها شکل دهند و نوید بخش شکل دادن به زنده‌گی شاد انسانی، رفاه و امنیت و برابری همه مردم باشند. سرمایه‌داری جهانی و دولت‌های ارتجاعی منطقه در طی بیشتر از چهار دهه با توسل به جنبش‌های ارتجاعی از اسلام سیاسی تا ناسیونالیست‌های قومی توانستند جامعه افغانستان را دچار انقطاب‌های عمیقی نمایند و بر بستر این انقطاب‌های تحمیل شده زمینه سلطه بلافصل طالبان و برپایی «امارت اسلامی» را فراهم آوردند.

زنان و مردان آزادی خواه!

فعالان جنبش زنان، کارگران، مبارزان کمونیست و چپ و خلاصه همه مردم آزادی‌خواهی که بورژوازی جهانی، قدرت‌های امپریالیستی همراه با نیروهای جنایت‌پیشه اسلامی تباهی و سیاهی و بربریت عصر حجر را در شکل و هیأت «امارت اسلامی» به همه ما تحمیل کرده است برای خلاصی و رهایی از بلاهت جاری چاره‌بی جز مبارزه و تشکل‌یابی و سازمان دادن به الترناتیو انقلابی حول شعار «نان، کار، آزادی» نداریم. بیایید در هشتم مارچ، روز

جهانی زن، در جهت تحقق این خواست و مطالبه و فراتر رفتن از آن عزم و تعهد مان را برای شکل و سامان یافتن الترناتیو مورد نظر در عمل و تلاش مشترک نشان دهیم!

زنده و فرخنده باد هشتم مارچ!

زنده باد سوسیالیسم!

سازمان سوسیالیست‌های کارگری

افغانستان

۱۲ حوت (اسفند) ۱۴۰۰؛ ۳ مارچ ۲۰۲۲

**از نظر مارکس درجه رشد، سازمان‌یافتگی یا خودآگاهی طبقه کارگر نیست که به مبارزه آن خصلت طبقاتی می‌دهد، بلکه مبارزه طبقاتی با آغاز زنده‌گی پرولتاریا علیه بورژوازی شروع شده است و مراحل مختلف رشد را طی می‌کند. با این تبیین از مبارزه طبقاتی است که مارکس مبارزه فردی کارگر، مبارزه یک صنف برای بهبود زنده‌گی، مبارزه علیه ماشین‌ها، جنبش چارتیست‌ها، که هیچکدام ظاهراً بنیادهای سرمایه را هدف قرار نداده است بخشی از مبارزه طبقاتی می‌داند، "برای این که مبارزه طبقاتی را ببینید بنابراین لازم نیست فقط کارگران را در میدان‌ها با شعارها و پرچم‌های شان ببینید. مبارزه طبقاتی را می‌توانید در انعکاس آن در بورژوازی ببینید."**

## روز جهانی زن ...

بربریت روا داشته شده دست به اعتراض زدند و چشم در چشم نیروهای جنایت کار «امارت اسلامی» ایستادند در جلو چشمان نظاره گر قدرت های سرمایه داری و مدعیان دفاع از «مدنیت» و «حقوق بشر» و دوربین ها و ژورنالیست های رسانه های بین المللی به شلاق بسته شدند مورد اهانت و تجاوز قرار گرفته و تعدادی هم شب هنگام توسط نیروهای وحشی، زن ستیز و جانی طالبان از خانه های شان ربوده شده شکنجه و زندانی و یا هم سر به نیست گشتند. با وجود این، این زنان مبارز و نستوه از پا نشستند و فریاد دادخواهی و اعتراض شان را با مطالبه «نان، کار، آزادی» هم چنان و در ابعاد و اشکال دیگری فریاد می زنند.

وضعیت هولناک جاری پس از به قدرت رسیدن «امارت اسلامی» طالبان، که بدون تردید حمایت بی چون و چرای دولت ها و قدرت های سرمایه داری از جمله امپریالیسم امریکا را با خود داشت / دارد، بار دیگر عقب گرد تاریخی ویرانگر و دهشتناک دیگری را بر جامعه و مردم افغانستان تحمیل کرد؛ عقب گردی که در آن در کنار سلطه آرا و افکار بدوی فقر و ستم در اشکال متنوعی از آن میان ستم جنسیتی و نابرابری و فلاکت گسترده اجتماعی هر روز نسبت به گذشته در حال گسترش است و از مردم، به خصوص طبقه کارگر و همه اقشار مزدبگیر و محروم جامعه قربانی می گیرد. در یک چنین شرایطی جنبش های متنوعی با خواست ها و میناهای کاملاً متفاوت و بعضاً متضاد عرض وجود نموده است و جنبش زنان با وجود استاده گی و رشادت فعالان آن، از این امر مستثنی نیست.

علی الرغم مواجهه جامعه به یک چنین وضعیت اسفبار و هولناک، که چاره جویی و راه حل رادیکال و انقلابی را از همه نیروهای اجتماعی

برابری طلب برای گذر از این بربریت می طلبد؛ گفتمان ناسیونالیسم تباری و شوینیستی همچنان گفتمان مسلط در میان کنشگران، نهادها، احزاب و سازمان های سیاسی، از جمله جنبش زنان و نهادهای مرتبط به آن، را می سازد. هر چند که وضعیت جدید بخش های زیادی از بقایای نیروهای چپ قدیم را که بیشتر شان طی این سال ها منفعل، بی افق و منزوی بودند بار دیگر به وجد آورده و فعال مایشا ساخته است، اما راه حل و افقی را که مطرح می نمایند همان نسخه های شکست خورده و آزموده شده این جنبش ها در زمین سخت واقعیت و پراتیک سیاسی اجتماعی آن ها در گذشته است. از همین جهت است که در شرایط به غایت حساس و بغرنج کنونی تابلوهای «سازمانی» را که این همه سال انبار شده بودند گرد گیری کرده و تلاش هایی را در جهت همگرایی و وحدت درونی جنبش و نحله فکری بی که با آن تداعی می شوند، سازمان داده اند تا بر بنیاد آن ابراز وجود سیاسی نمایند. تعداد دیگری از بازمانده های منفرد چپ بورژوا-ناسیونالیست یک نهاد سیاسی جدید را سر و سامان داده اند؛ کار و فعالیت این طیف در تداوم ادراکات پوپولیستی و بورژوا-ناسیونالیستی گذشته سیاسی و سنت های التقاطی آن دوران است. این حرکت ها به رغم بیان متفاوت شان از آبخشور پارادایم جامعه مدنی و هم گفتمان ناسیونالیستی متأثر اند. در مجموع تبیین مسلط بر این نیروها و دخالت و همراه شدن آن ها در جنبش های اعتراضی از آن میان جنبش اعتراضی زنان و مطالبات مطرح شده زیر شعار «نان، کار، آزادی» می تواند اثرات منفی و زیانباری به بار بیاورد. آنچه در این میان، هم در عرصه جنبش عمومی علیه طالبان و حاکمیت آن در خارج از مرزهای افغانستان و هم در عرصه مبارزات و اعتراض های داخلی غایب و حاشیه بی است درک و نگاه طبقاتی از وضعیت و تقابل و تعارض از موضع طبقات فرودست و مزدبگیر جامعه از جمله کارگران نسبت به تحولات و وضعیت سیاسی - اجتماعی جدید و حاکمیت الترا ارتجاعی و فاشیستی طالبان است.

در آغاز، پس از تحویل گرفتن کلان شهرها یکی پس از دیگری و در نهایت ورود طالبان به کابل و بر پایی امارت دار و تعزیر اسلامی سرمایه، همپا با اعتراضات اجتماعی در برخی از مناطق افغانستان، در بیرون از مرزها و در بیشتر کشورها، به ویژه کشورهای اروپایی شاهد یک حرکت عمومی اعتراضی علیه طالبان و حامیان آن بودیم. این حرکت های اعتراضی، چه در داخل و چه بیرون از آن، منافع یک سان اجتماعی - طبقاتی را نمایندگی نمی کردند و نمی کنند. در امتداد تحکیم سلطه بلامنازع طالبان، با وجود تلاش و مبارزه پیگیر جنبش زنان در کلان شهرهای افغانستان، به خصوص شهر کابل، مرکز اقتدار سیاسی «امارت اسلامی» سرمایه، که در یک مبارزه نفس گیر، نابرابر و تاریخی قدر قدرتی طالبان و «امارت اسلامی» را به چالش کشیدند، اما این جنبش در خارج از افغانستان از پشتیبانان لازم و همراهی پایداری که انتظار می رفت، برخوردار نگشت. حرکت های اعتراضی آغازین در مخالفت با سلطه وحوش طالب به دلیل روایت ها، منافع و خواست های متعارض و متضاد نیروهای شرکت کننده در آن ها، از توش و توان افتادند و به یک معنی دیگر از این حرکت های اعتراضی، تداوم و انسجام آن ها در یک عرصه وسیع اجتماعی خبری نیست. تنها موردی که شاهد بودیم، اعتراضات اخیر در اسلو پایتخت ناروی و تجمع تعداد اندکی از حامیان جریان موسوم به «مقاومت دوم» در لندن بود. این اعتراضات و حرکت عمومی منافع طبقاتی واحدی را دنبال نمی کنند. بنابراین جریان چپ و سوسیالیستی در عین حال که همراه این حرکت عمومی علیه طالبان است یکی از وظایف اساسی اش این است و باید باشد تا این منافع متفاوت و بعضاً متضاد علیه امارت اسلامی طالبان را تمام قد بیان و نمایندگی نماید.

در یک چنین شرایط حساس و اسفبار نیروهای مدعی چپ و سوسیالیست، که قاعدتاً وظیفه و رسالت تعریف شده شان را سازمان دادن، آگاه

# Workers Socialism

*Workers Socialist Organization of Afghanistan*

*A political and analytical journal*

*Issue 67*

*May 2022*

اعلامیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان به مناسبت هشتم مارچ روز جهانی زن

## روز جهانی زن؛ جنبش نان، کار، آزادی

نیست؛ بل امروزه در هر کجا محصول نظام حاکم اقتصادی - سیاسی است، سرمایه‌داری مطابق نیاز مناسبات برده‌گی مزدی این ویژه‌گی‌های دوره توحش و بربریت را تولید و باز تولید می‌کند. طی سال‌های متمادی، به‌خصوص در دو دهه اخیر، با وجود همه موانع و مشکلات، زنان در اثر تلاش و مبارزه توانستند به نیمچه حقوقی دست‌یابند اما با بر گرداندن دوباره طالبان به قدرت سیاسی از جانب قدرت‌های بورژوازی قبل از همه این زنان هستند که قربانی منافع و سیاست‌ها و استراتژی‌های ننگین دول سرمایه‌داری شدند و از همه عرصه‌های اجتماعی رانده شده و از حقوق ابتدایی و انسانی شان از حق تحصیل تا حق کار محروم گشتند.

در این مدت تعداد وسیعی از زنان با اکراه و اجبار، خانه‌نشین گشتند. هزاران معلم زن، کارمند، روزنامه‌نگار و فعال مدنی زن به ارتش ملیونی بی‌کاران پیوستند؛ زنان زیادی از سر فقر و اجبار زنده‌گی و برای تهیه لقمه نان به تکدی رو آورده یا فرزندان، به ویژه دختران شان، را به معرض فروش گذاشته‌اند و بسیاری دیگر از آنها برای حفظ جان و امنیت شان افغانستان را دسته‌دسته ترک کردند. زنانی هم که نسبت به این توحش لجام گسیخته و

جنبش زنان با طرح شعار و مطالبه «نان، کار، آزادی» درد اصلی و واقعی مردم به ویژه طبقات فرودست و محروم جامعه افغانستان از جمله کارگران و سایر مزدبگیران را بیان و محور تقابل همه احاد جامعه با امارت اسلامی سرمایه‌قرار داد. از این جهت مطالبه نان، کار، آزادی با پسوندهای متفاوتی شعار ذهنی و برخاسته از یک درک ایدئولوژیک نیست، بلکه بازتاب روشن و رادیکالی از خواست‌ها و مطالباتی است که فراتر از بیزاری مردم نسبت به استیلائی تئوکراسی، شوینیسم و جهالت قرون وسطی و اعتراض علیه حاکمیت استبدادی طالبان می‌رود و دارد نظام و مناسبات سرمایه‌داری را آماج قرار می‌دهد که اساس و فلسفه وجودی اش بر ستم، استثمار، فقر، بیکاری، نابرابری‌های اجتماعی و انقیاد ذهنی احاد جامعه بنا نهاده شده است.

خواست و مطالبه «نان، کار، آزادی» صدای زنان دربند و پژواک صدای اکثریت محروم و تهی‌دست جامعه است که در چنبره فقر، بی‌کاری و فلاکت اقتصادی از یک‌سو و محرومیت و ادبار اجتماعی و سلطه خونبار هنجارها و باورهای اسلامی و سنت‌های محصول دوران توحش بشر از سوی دیگر گرفتار شده‌اند. مردسالاری، ستم و اپارتاید جنسیتی دیگر میراث دوران قرون وسطی و دوره‌های پیش از آن

امسال متأسفانه در وضعیت و شرایطی از هشتم مارچ روز جهانی مبارزه علیه ستم، نابرابری، تبعیض و اپارتاید جنسی تجلیل به عمل می‌آوریم که از استیلائی «امارت اسلامی» سرمایه‌بر جامعه افغانستان بیش از شش ماه می‌گذرد. سرمایه‌داری جهانی در رأس امپریالیسم امریکا و قدرت‌های منطقه‌یی بر بنیاد منافع استراتژیک و بلندمدت شان بار دیگر نیروی وحشی، زن‌ستیز و جنایت‌کار اسلام سیاسی در هیأت طالبان را بر هستی و زنده‌گی مردم، به ویژه زنان افغانستان، مسلط ساختند و آینده سیاه و دهشتناکی را برای مردم خسته از جنگ، فقر، نابرابری و تبعیض رقم زدند. پیامد هولناک و دهشت‌بار برگشت دوباره طالبان به قدرت، چه اکنون و چه هم در بلندمدت، چیزی جز اعمال اپارتاید جنسی، راندن زنان از اجتماع و اعمال تبعیض و بربریت قرون وسطی و نابرابری و ستم نیست، نبوده و نخواهد بود.

از آوان به قدرت رسیدن جانان طالب و بر پا شدن دوباره «امارت اسلامی» جنبش‌های اعتراضی مترقی و برابری طلب در رأس جنبش اعتراضی زنان پرچمدار مبارزه علیه حاکمیت طالبان و حامیان جهانی و منطقه‌یی آنها هستند.